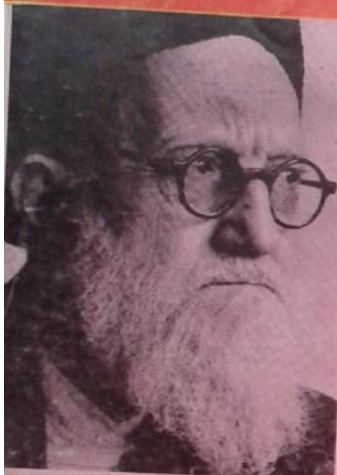


۵۰ ریال

تجدید ان محو

جمعه اول تیر ماه ۱۳۵۸ - شماره ۲۲ - سال سی و هفت



آینده تاریخی
من در رفرا دوم قانون
اساسی شرکت نمی کنم

برنامه طلوع خورشید لغو شده است!

مقاله‌ای از احمد شاملو

نظریاتی پیرامون:
پیش‌نویس قانون اساسی

این سند آزادی ملت نیست



Ketabton.com

شاهکار ریگال

سماور مدرن ایرانی

کارخانجات معظم ریگال که با برخورداری از پیشرفته‌ترین تکنولوژی زمان یکی از بزرگترین سازندگان لوازم آشپزخانه و وسائل برقی خانگی می باشد این بار پدیده‌ای جدید مطابق با سنت اصیل ایرانی به شما تقدیم می کند :



سماور برقی ریگال

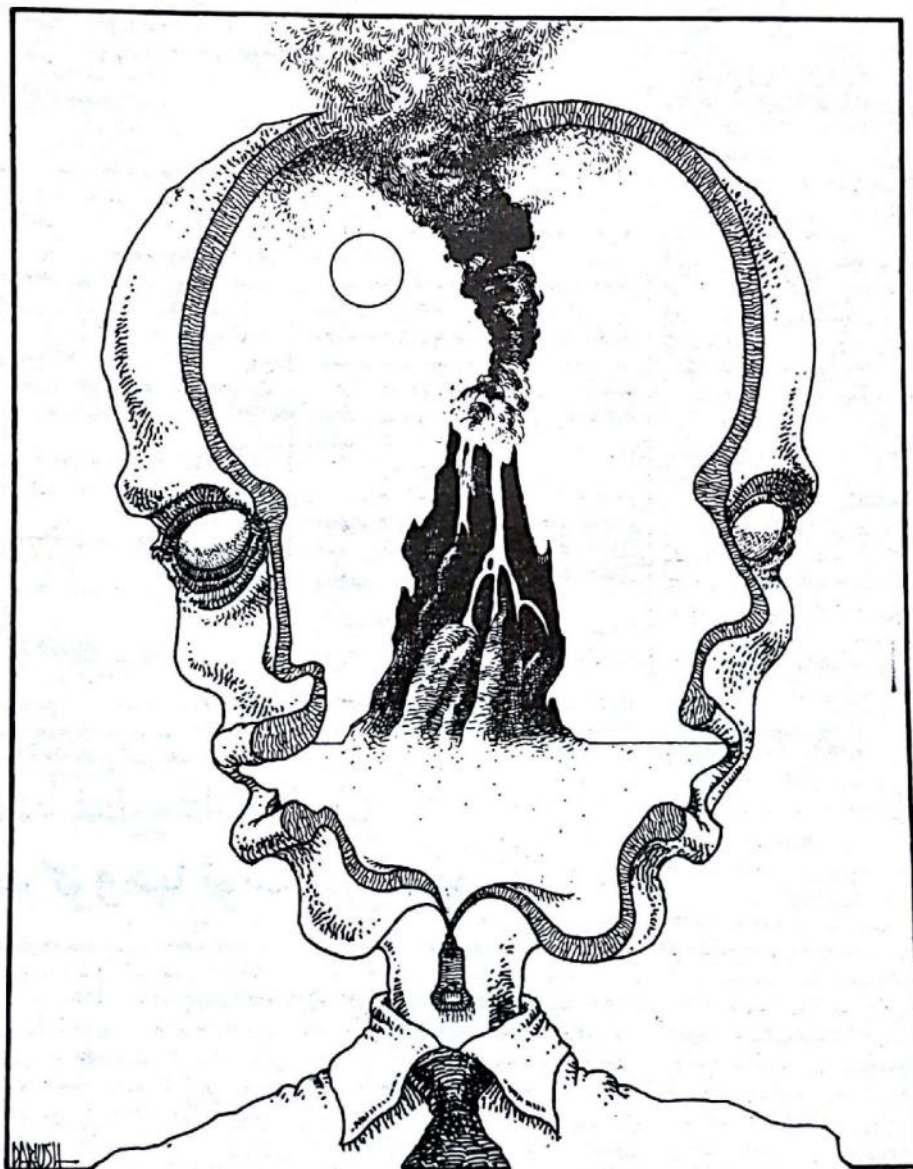
- با پیشرفته‌ترین پدیده‌های تکنولوژی ، برای تهیه بهترین جای اصیل ایرانی .
- با دیوش مخصوصی که جای را کاملاً "دم کرده و هرگز نمبجوشاند
- مجهز به سیستم حرارتی دلخواه برای جوش آوردن سریع آب .
- با دستگاه کنترل اتوماتیک که به محض تمام شدن آب خاموش شده و از سوختن سماور جلوگیری می کند .
- با پوشش داخلی مخصوص که هرگز جرم نمیگیرد .
- با سیستم تمام اتوماتیک که در مصرف برق صرفه جویی میکند .

بساط چای شما با سماور ریگال با صفا تر است



نمایندگی انحصاری در ایران : شرکت صنعتی کالری با مسئولیت محدود

— خیابان صابر آباد — شماره ۲۵۷ — ساختمان کالری ۹ طبقه : تلفن : ۲۲۲۶۲۷ — ۲۲۱۲۰۷ — ۲۲۶۶۲۱
مرکز پخش : بازار کالی گلاور — خیابان شهسوار — خیابان آیتار — تلفن : ۳۵۱۶۲۷





۱۲. من یکرار خوانندگان نشریات ایتالیایی و فرانسه هستم. چون تنها این دو زبان را می‌دانم. مدت‌هاست مانع ورود این نشریات می‌شوند؟ و ما احساس کمبود بسیار می‌کنیم، واقعا این یعنی چه؟ تنها تایم و نیوزویک که خودشان می‌گویند از رژیم شاه پول می‌گرفتند و نشریات راستی فرانسوی باید وارد شود. چرا؟
— والله. چه عرض کنم!

۱۳. من دانشجوی سال سوم یکی از مدارس عالی هستم. از جانب خودم و دوستانم پیشنهادی برای آقای شاملو داریم.
— بفرمایید.

— ما می‌خواهیم هر روز دو نفرمان، بطور دائم و اختصاری از ایشان محافظت کنیم. محافظشان باشیم تا بنویسند و نهراسند.
— مگر تاکنون که شما محبت نکرده بودید، ایشان ترسیده‌اند؟
— نه خیر، ولی مدامهم نوشته‌اند، حیف است. مگر ما چندتا شاملو داریم.

۱۴. شما هم سخنان تهرانی شکنجه‌گر را شنیدید.
— بله؟
— شاهم وقتی شرح کشتن جزئی و یارانش را می‌داد، گریه می‌کرد.
— بله اگر هم نه، از خشم دندانهایمان را برهم فشرديم.
— من مادر يك دانش‌آموزم که در مدرسه‌ی در جنوب شهر درس می‌خواند، همین جزئی همسر آن شهید کبیر، که شهادتش هم حماسه‌ی بود،

در آن مدرسه درس می‌دهد. پریش که سخنان تهرانی را شنیدم، گریستم و خجالت کشیدم. چرا که می‌دانم برای زن فداکار همسر بیژن جزئی چه می‌گذرد و کمیته محل بر سر او آن می‌آورد که قبلا ساواک می‌آورد. من به جای همه آقایان خجالت کشیدم.

۱۵. من به جمهوری اسلامی رای موافق داده‌ام. و با افتخار هم می‌گویم.

— بسیار خوب!
— اما برای شما می‌گویم که آقای قطب‌زاده مرا از رای پشیمان کرد.
— خواهش می‌کنم، برای ما مساله درست نکند!

— نه. بگذارید بگویم من برایش تومار جمع کردم، در تظاهرات به نفع او شرکت داشتم. خلاصه طرفدارش بودم. اما هفته پیش یکی از دوستانم چیزی گفت که دقت کردم دیدم راست می‌گوید. او گفت مدام تلویزیون در گروه‌ها اختلاف می‌اندازد. آنهم با ترستی. دقت کردم همینطور بود.

— بسیار خوب.
— نه، تمام نشد. يك سوال هم دارم. فیلم‌هایی که پخش می‌شود چرا هم‌هانش امریکایی است. فقط امریکایی: خانه کوچک من، والتون‌ها. بلنگ‌صورتی و تمام فیلم‌های سینمایی.

۱۶. آقای من يك زن هستم، روسری به سر دارم ولی توبری نمی‌خورم، بلکه توبری هم می‌زنم.
— موفق باشید!
— شوخی نمی‌کنم، از قول من بنویسید

این حکومت مردان است. هم‌هانش مرد... مرد... مرد و اعلامیه‌هایی هم که صادر میشود خطاب به آقایان است. تفریحات برای آنها و... آنوقت زن فلان وزیر را هم می‌گیرند. اینها با هم نمی‌خوانند.

۱۷. من از حوالی فرودگاه صحبت می‌کنم. یعنی مهرآباد غربی. خواستم مزدگانی بدهید، تا خبری بدهم.

— بفرمایید.
— چشم شما روشن در نزدیکی ما کمیته‌ی است که خیلی خوب کار می‌کند؛ پاسداران محترم و ساعی دارد و... آنطرف ترمان اما قلعه‌ی فتح شده، سی‌چهل نفر آدم مسلح به ریاست شخصی گویا صالحی نام، استقلال کامل دارند، زندان دارند، شکنجه می‌کنند، و پرپر روز با هم بر سر تقسیم غنایم دعوایشان شد و تیراندازی کردند و نمی‌دانید، چه داستانی بود؟
— واقعا که مزدگانی هم باید بخواهید!

۱۸. آقای من از شارجه تلفن می‌کنم. محمد شریف هستم.
— بله، از صداپتان پیداست!
— خواستم از قول ایرانیان مقیم شارجه بگویم که هر هفته باشوق منتظر مجله شما هستیم. کم می‌رسد. سنا سنا با هم جمع می‌شویم و می‌خوانیم. خواستم بگویم هر وقت کاری داشتید در خدمتیم.
— متشکرم. مواظب خودتان باشید!

وزیر ارشاد ملی در يك جلسه با مطبوعاتیان

لایحه مطبوعات با نظر همه گروه‌ها نوشته می‌شود

حمید رحمتا، پاشاهاوردی، غلامرضا کبانیور، داریوش همایون، دکتر عاملی تهرانی و سیروس آموزگار را به عنوان وزیر دیدیم. همگی کمابیش در جایگاه وزیران طاغوت بزرگ با ما آنچنان روبرو شدند که دشمنی با دشمن دیگر. خاطرات دست‌اندرکاران مطبوعات در ارتباط با این وزارتخانه پرونده‌سازی بود، اجبار چاپ مطالبی در ناآید و درستایش از آن سفاک و کارهای کرده و نکرده‌اش - تهدید، تخویف، و گناه تحبیب بدتر از زهر تنبیه، کار مدام این وزارتخانه بود که از کابینه غلام خان‌زاد علم گرفتار آن بودیم، تا آخرین لحظه پیروزی انقلاب و سقوط

وقتی هفته‌ی پیش برای جلسه‌ی به وزارت ارشاد ملی دعوت شدیم. در لحظه‌ی به یاد جلسات همیشگی وزارت اطلاعات افتادم. جلساتی که همواره پراز تنش و تشنج بود. ما در اتاق وزیران و معاونان وزارت اطلاعات رژیم آن سفاک، بسیار صحنه‌ها دیدیم. از نخستین روزی که این وزارتخانه دایر شد، محل توطئه‌ی بود علیه مطبوعات و هر بار که دعوتی بدالجا می‌شد، از پیش می‌دانستیم خواب نازمی برای ما دیده‌اند.

از نخستین روزی که این وزارتخانه دایر شد و در آن، معینان، جهانگیر تغضلی، جواد منصور، هوشنگ انصاری، پاکروان، محمدسام،

رژیم شاهنشاهی.
و اینک برای نخستین بار، در پی به‌ثمر رسیدن انقلاب به دعوت وزیر دولت موقت جمهوری اسلامی به وزارت ارشاد ملی - نه اطلاعات - می‌رفتیم. یادها زنده می‌شد، علاوه بر لحظات زجر و دردآوری که در این وزارتخانه با طاغوتیان سانسورچیان ریز و درشت داشتیم، روزهای پس از انقلاب نیز دریادمان نشست. ازدوماه پیش از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ دیگر حکومت شاهنشاهی را توان آن نبود که مطبوعات را از رفتار باز دارد، دیگر تلفن‌های همیشگی به صدا در نمی‌آید. مردم به حرکت آمده بودند، وزارت اطلاعات شاه چطور می‌توانست از انعکاس حرکت مردم در مطبوعات جلو گیرد؟ آخرین جلسه دوران شاهنشاهی در وزارت اطلاعات، به تشریح موضع سرمدسی روزنامه‌ها در ارتباط با انقلاب ملت گذشت. فریاد برآوردیم: مادیر تحمل نمی‌کنیم. و تحمل‌نبر نکرديم، اعتصاب باشکوه مطبوعات شکل گرفت. بقیه در صفحه ۴۹

کلام نخست

فصلنامه

ساحب امتياز و مدير مسئول : عبدالحق والا

هفته نامه مستقل سياسي و اجتماعي

شماره مسلسل ۱۶۳۸

مسابي هيات تحريريه : حجابان خردمند جنوبی -

کوچه نكوي شماره ۲۱

تلفن : ۸۲۳۳۴۸

مسابي قسمت اداري : حجابان لاله زار - گراند هتل

تلفن شهرستانها : ۳۱۳۸۳۸-۹

آگهی ها : ۳۱۱۵۱۵

مسعود بهنود

سر دبیر

سیروس علی نژاد

معاون تحریری

شهلا شریعتمداری

دبیر صفحات جهان

کاوه گلستان

دبیر عکس

محمد صیاد

عکسها از

داریوش رادپور

طرح

فرشیده ابادی

مزارشها :

ناهدی بوسی

مضاحه :

حسن رهرو

سینما و موزیک :

محمدرضا شاهده

مضاحه :

فتح الله والا

مدیر داخلی

صالحی

آگهی ها

خاطر حشمت

شهرستانها

زهرایی

حروفچینی

وقتی هفته پیش عنوان روی جلد « تهران مصور » شد : « آخرین روزهای آزادی مطبوعات » بعضی خرده گرفتند که : مگر امروز آزادی که دارد آزادیتان پایان می گیرد ؟ پاسخ ما اینست : آری ، ما آزادیم و در فشاریم !

این دولت نیست که دارد آزادی ما را سلب می کند - دست کم ، هنوز دولت نیست - ملت هم ما را زیر فشار نگذاشته است . می پرسید : پس کیست ، نه دولت و نه ملت ؟

آری ، مسأله همین جاست . گروه های ملت ، افراد بی اراده و مطیع و بادهایی هستند که ابزار دست هر خودکامی اند . در تاریخ آنان رافراوان می بینم . به آلمان پیش از جنگ نگاه کنید و به ایتالیای موسولینی . این گروهها تربیت می شوند ، تا بتازند . همانها که بر سر و کله می ریزند . همانها که اجتماعات دانشگاه را بهم می زنند ، همانها که سخنرانی ها را مانع می شوند ، از اجرای نمایشنامه ها جلو می گیرند ...

همه ، همانها هستند ، گروههای فشار ، تربیت شده اند تا به جان نهال نوپای آزادی و مظاهرش انداخته شوند . آنها بوسیله کسانی که آگاهانه در صدد ایجاد اختناق و فضای مناسب برای رشد

دیکتاتوری اند ، تربیت می شوند . به نثریات ، نوشته های دیواری و شعارهای يك نشان بنگرید . گاه با برنامه می آیند و گاه پراکنده عمل می کنند . ما با آنها طرفیم .

ما را نه از ملت گله ایست ، و نه از ...

طرف ما شب نیست ، آنها هستند که شب می سازند ، بهار ما را خزان می خواهند ، سپیده دم ما را تاریک می پسندند ، جلو آفتاب را سد می کنند ، اما مگر می توانند ؟

ما همگی امیدمان به شماست ، شه دوستداران روشنائی و آزادی . پس هنوز آزادیم . می نویسیم ، هستیم . هستیم و آزاد می مانیم .

هیات تحریریه

فهرست

۳۵	مقاله احمد شاملو	۲۰	کارخانه ها را ملی کنید	۳	کاریکاتور داریوش رادپور
۳۸	مقاله مسعود بهنود	۲۲	مصاحبه با ایرج اسکندری	۵	تلفن خوانندگان
۴۰	مقاله احمد کی نژاد	۲۶	صفحات جهان	۶	یادداشت های کوچه انقلاب
۴۲	مقاله عبدالله والا	۲۸	نامه ها	۸-۱۵	صفحات ایران
۴۶	نگاهی به مطبوعات پس از انقلاب	۳۰	شعر	۱۶	گزارش سمینار دانشگاهیان
۴۸	نظرخواهی درباره قانون اساسی	۳۳	سینما	۱۸	روزنامه ها و نشریات تهران
۴۹	پراکنده ها	۳۴	یادی از رضا رضائی	۱۹	طرح میزبان فرهنگی

جلال سرفراز



بدون تاریخ

یادداشتهای

اجتماعات اعضای کانون نویسندگان نقشی زنده و حساس داشتند تا اینکه انقلاب به ثمر رسید و بسیاری از فرصت‌طلبان آمدند و اختراعات را به نام خود ثبت کردند، بی‌آنکه یادی از این کانون فعال سیاسی و فرهنگی شده باشد. متأسفانه حالا شرایط به شکلی دیگر برای مبارزه با سانور آماده شده است، چرا که سانور و اختناق با شایلی پیچیده‌تر سایه هولناک خود را در نهادهای مختلف اجتماعی، فرهنگی و سیاسی می‌گستراند. غول امپریالیسم عواملش را با ماهیت گذشته، به شکلهای دیگر و تازه‌تر روانه سرزمین ما کرده است. جای آن دارد که یکبار دیگر کانون نویسندگان با برگزاری چنان اجتماعاتی نقش سازنده فرهنگی و سیاسی‌اش را برای حفظ دستاوردهای انقلاب ایفا کند.

مجلس شبانه، خالی از ودکا، از صحبت گرم شده بود. خانها و آقایان گوش تا گوش نشسته بودند و بحثهای روشنفکرانه می‌کردند. در این جمع شبانه از هر فرقه‌ای می‌شد یافت. روشنفکران کف‌دراسیونی، هوداران چریکها و مجاهدین، پیکاری‌ها، توفانی‌ها، ناسیونالیستها و انترناسیونالیستها.

دوست ممتاز من هم یکی از حاضران بود که دائم چرت می‌زد و سرش تا روی زانوهایش پایین می‌افتاد. با سیصد تومان وجه رایج، به توصیه پدرش که از کارگران شرکت نفت است و بجز او چندسر نانخور دیگر دارد، از آبادان آمده بود تا از مزایای انقلاب بهره‌جویی کند. بهر دری که زد، و بهر دری که زدیم، شد که بستی‌اش کنیم. نزدیک‌ترین وقتی که برای بستی شدنش وعده می‌کردند سماء بود.

دوست ممتاز من همچنان چرت می‌زد و یکی دوتا از خانهای روشنفکر کر و کر می‌خندیدند. یکی دوتایی نیز به کتابه می‌گفتند «هرش دیرشده». دیگران اما به بحثشان ادامه می‌دادند. البته در زمینه اعتبار، که پدیده‌ای است

مهمترین دلیل کناره‌گیری استاندار بلاتکلیف آذربایجان مسئله «دولت در دولت» است. اما مسئله مهم‌تر این است که گویا در بیست و چند روزی که «مقدم مراغه» ترک پست کرده نه‌کسی را بجای او گمارده‌اند، و نه از سوی دولت بسا او وارد مذاکره شده‌اند که بالاخره رام‌حلی برای این محضل بیابند. آذربایجان به آتش‌زیر خاکستر می‌ماند، اما مسئولین گویا در جای دیگر مشغولند و احتمالاً راه آذربایجان را گم کرده‌اند. ترس از این است که میاداد ایسن بی‌توجهی مورد سوء استفاده فرصت‌طلبان و عوامل بیگانه قرار بگیرد و این خطه زرخیز به جریانات زیانباری چون کردستان، ترکمن صحرا، نقده، و خوزستان دچار شود. برآستی که آذربایجان به آتش زیر خاکستر می‌ماند.

تا مهرماه ۵۶ ظاهر اوضاع سیاسی ایران آرام به نظر می‌رسید، و رژیم استبدادی گمان می‌کرد که چنان گذشته تکیه به کوه احد دارد. اولین جرقه‌های انقلاب را در «ده شب شاعران» و نویسندگان دیدیم که به گوش کانون نویسندگان برقرار شد. در آن ده شب بارانی مردم گردم آمدند، و ظاهر؟ به بهانه مبارزه با سانور، که مهمترین شکل اختناق در ایران بود، در حقیقت تشکل و همبستگی را تجربه کردند. شاعران شهرهای انقلابی خواندند، نویسندگان و متفکران مستقیم و غیرمستقیم مردم را به ستیز با استبداد و دیکتاتوری دعوت کردند، وجه بسیار آدها که یکدیگر را یافتند و تاشعه‌ور کردن آتش انقلاب دست در دست هم نهادند. کتاب «ده شب» در حقیقت سند زنده‌ای بر این ادعاست.

در این شبها زیر سایه تفنگ سربازان که گردگرد باغ بزرگ «کانون ایران و آلمان» را محاصره کرده بودند مردم معنای آزادی قلم، بیان و اجتماعات را تجربه می‌کردند.

پس از آن شبها جریان مبارزات به دانشگاه صنعتی، کاروانسراست، دانشگاهها و سازمانهای مختلف فرهنگی کشیده شد و در اغلب این

آنچه جدامان می‌کند مذهب نیست، تعصبات کورکورانه است. آنچه به بیراهمان می‌کشاند «ماتریالیسم دیالکتیک» نیست، چپ‌گرایی افراطی است. آنان که به این تعصبات دامن می‌زنند از ما نیستند. آنان که بی‌توجه به سیر طبیعی انقلاب نزدیک تاریخ را سه‌پله یکی بالا می‌روند از ما نیستند. اگر بپذیریم که باهم بوده‌ایم همواره دوش بدوش هم خواهیم رفت، و گرنه آینده روش خواهد کرد که چنان‌عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی با حرکت پیش‌بینی شده انگشتان بیگانه جابجا می‌شویم. فکر می‌کنید که موضع را روشن کرده باشم؟

مردم «مظاهرا» پختی و پلا می‌شدند. در سایه درختی نشسته بودم و یادداشت می‌کردم. مرد میانمالی کنارم نشست و به درخت پله داد. خسته به نظر می‌رسید. از گردن و پیشانی‌اش عرق می‌ریخت. سمتم «خسته نباشی» و دست از نوشتن برداشتم. با حق‌شناسی نگاهم کرد.

تظاهرات رو دیدین؟

گفتم «بله»

گفتم «دیدین چه شعاری می‌دادیم؟»

گفتم «آره: کارتر و سادات و بگین،

اعدام باید گردند»

ساده‌لوحانه پرسید «فکر می‌کنین که آقای

خلخال تریب‌اثر بدن؟»

اگر شما بودید چه جوابی می‌دادید؟

با «مقدم مراغه‌ای» پیش از آنکه استاندار آذربایجان بشود آشنا بودم؛ و در جریان فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی‌اش در «نهضت رادیکال» و «کانون نویسندگان»، و اینکه به دلیل مبارزات سیاسی آمدند و بازداشتی کردند و مدتی زندانی بود. چست و گریخته خبر استغفایش را شنیدم بودم اما از کم و کیف قضیه چندان باخبر نبودم. تا اینکه دو سه‌روز پیش بطور اتفاقی در کانون نویسندگان با او برخوردیم. پیداست که اولین پرس و جویم مربوط به مسائل آذربایجان می‌شد. همانطور که حدس می‌زد



گذاشته اند ، نه برای امروز و فردا ، شاید برای یکی دو نسل یا چند نسل دیگر .

با تجربیات تلخی که بعد از انقلاب و بخصوص در این یکی دو ماهه اخیر در رابطه با گنهان و آیندگان - دو روزنامه پرتیراژصبح و عصر - داریم ، روشن شدن موضع مطبوعات ، مدیران مسئول ، سردبیران و نویسندگان نه در شکل پذیرفتنی است ، نه در محتوا . اگر تا دیروز هر موج تحریک شدیدی ، چه از داخل و چه از بیرون ، با چماق بی قانونی و منطق زور و ارباب می آمدند و متعرض اهل قلم می شدند ، از این پس قانون ، چماق خشنودتری بدستان خواهد داد تا از این پس بیایند و با اشاره چهره های پشت پرده هر بلایی که لازم است بر سر این صنف بی بانه بیاورند . بخصوص در این شرایط که منافع بسیاری به خطر افتاده و اجیر کردن هر بیکار و بیکاره ای در این نابسامانی گسار آسانی است .

و اما تاکید بر اینکه هر نویسنده بی ناچار است نام و نشانی را زیر نوشته هایش بنویسد اگر چه فی نفسه چیز بدی نیست ، در بطن - با توجه به بهل بنویسی که شاهد آئیم - ایجاد نگرانی می کند . بسیاری که حرف حسابی دارند اما جرات افشای نامشان را ندارند ، چرا که می ترسند حرفشان را به گوش کسی نرسانده شهید شوند . چوب قانون را می توان خورد اما چماق بی قانونی خیلی درد دارد .

لایحه مطبوعات اگر مهمترین مسئله روز نباشد ، یکی از مهمترین هاست . شکی نیست که بسیاری از نکات پیش نویس لایحه مطبوعات قابل بررسی و تعمق روشنفکران انقلابی و حقوقدانان است ، تا پیش از اینکه پای اکنونیان و آیندگان را توی پوست مردم بگذارند آن را تصحیح و تکمیل کنند .

سخن از مفهوم واژه «غربی» نه از دیدگاه اهل فن ، بل از دیدگاه بیکارایی بود که در خیابان انقلاب نزدیکی میدان فردوسی سابق ا

بورژوازی و تحفه ای است خانمانوز که امیرالایم به دامان ملت های جهان سوم افکنده است . راه درمانش را پرسیدم . روشنفکری من حیث المجموع ادامه اعتیاد را تجویز کرد . چرا که جامعه ما زیر نفوذ سرمایه داری وابسته است و اگر بخواهیم بطور بنیادی با اعتیاد مبارزه کنیم باید منتظر بمانیم تا آن نظام سوسیالیستی یا توحیدی بی طبقه به سنی واقعی کلمه ، یا هر چیز دیگر که نفسی کننده ماهیت سرمایه داری باشد جای نظام امروزی را بگیرد . آنوقت امید بهبودی هست .

دوست ممتاز من که بفهمی نفهمی در جریان صحبتها و اظهارنظرها بود ناگهان فریاد های جگر خراشی سر داد . چشمانش پر از اشک و زبانش پر از ناسزا ، که ناآن جامعه ایده آل شما روشنفکران ساخته شود تکلیف من و امثال من چیست ؟ بمیریم ؟ دوست ممتاز من مجلس شبانه روشنفکران را بهم زد .

این روزها با هر زی نفسی که طرف گفت و گو می شوی از تو می خواهد که موضعش را برایش روشن کنی . موهم لای درزش نمی رود . خدا را قبول داری یا نه ؟ از چین طرفداری می کنی یا از شوروی ؟ معتقد به مثنی سلطانه ای یا از روزیونیستها پیروی می کنی ؟

صفها دارند از هم جدا می شوند ، آنهم بطرزی وحشتناک و غیر قابل پیشگیری . یا بهتر بگویم که صفها را دارند از هم جدا می کنند ، و بسیاری در این بجهوحه می خواهند موافقان و مخالفان خود را شناسایی کنند تا تکلیفشان را در این شرایط بحرانی بفهمند و مثنی آینده خود یا سازمانی را که به آن وابسته اند بسنجند ؟ و اگر خیلی خوش بین باشی چنین تفسیر می کنی که می خواهند چاره ای بر این ناچار بیابند .

آنها نیز که پیش نویس لایحه مطبوعات را ندارند دیده اند و غرضه کرده اند بیگمان با اتکا به جهان بینی و مواضع عقیدتی شان راه را برای ادامه چنین پرسشها یا «سین وجیهها» بی ساز

کرد آمده بودند . یکی غربی را در رابطه با پیشرفت های علمی معنی می کرد ، از آپولو گرفته تا سایوز و بقیه قضایا . دیگری در رابطه با استثمار و استثمارگر ، و سومی مفهوم ملبوستری را بلفور می کرد .

غربی یعنی مخالفت با اسلام بخصوص شیعه اثناعشری ، یعنی «سنی» ها ...

پس بجه سیکار فروشی میان جمع دود و گفت «من بگم غربی چیه؟» و بی آنکه معطل اجازه بماند ، به حرفش ادامه داد :

غربی یعنی حقوقدان ، غربی یعنی استاد دانشگاه ، غربی یعنی دانشجو ، غربی یعنی معلمی که حرف حساب می زند ، غربی یعنی مجاهد ، غربی یعنی اقتصاددان ، غربی یعنی روزنامه نویسی که حرف درست می زند ، غربی یعنی کارگری که از منافع طبقاتی خود دفاع می کند ، غربی یعنی ... گفت و گفت و تک تک مفصلی خورد .

نگاهی دوباره به هفته

آیت الله شریعتمداری :

من در رفرا اندوم قانون
اساسی شرکت نمی کنم

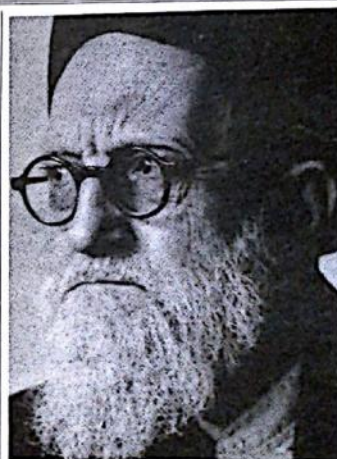
نست و اصلی آن هفته آینده انتشار خواهد یافت.

متن پیشنهادی قانون اساسی دارای ۱۵۶ اصل است که با متن قبلی، متنی که مدت‌ها پیش در روزنامه کیهان منتشر و ابتدا از سوی دولت تکذیب و سپس تأیید شد، فرق چندانی ندارد، و اگر قرار بود چنین متنی پیشنهاد شود، همان دومامیش ممکن بود.

این متن پیشنهادی بسیاری از « حقوق » را به رسمیت نمی‌شناسد و به همین جهت از هم‌اکنون با مقاومت‌های بسیار روبرو شده‌است، و انتظار نمی‌رود ملت ایران به همان آسانی که به رفرا اندوم تشکیل جمهوری اسلامی تن دادند به این قانون اساسی تن دهند. حیات حاکمه هم توان خود را به کار می‌برد تا به نوعی این متن را به ملت بفولاند، اما سازمان‌های مردم‌سوی در آگاه کردن مردم دارند و در این میان نقش آیت الله شریعتمداری از همه ارزنده‌تر است، و جمهوری خلق مسلمان نیز نشان داده است که در مورد قانون اساسی ایستادگی خواهد کرد، و چنان گذشته عمل نخواهد کرد. موضع مترقی حزب جمهوری خلق مسلمان که حتی اعلام کرد در سمینار بررسی نظریه‌های ملت ایران پیرامون قانون اساسی شرکت می‌کند، این روزها جلب توجه می‌کند و روشنفکران و آگاهان درمی‌یابند که این حزب مانند همزاد خود به اطاعت کورکورانه تن نمی‌دهد و مسائل را موشکافانه بررسی می‌کند. نیز مردم این حزب را سب تعادل حرکات لجوجانه می‌انگارند و بدان بسیار امید بسته‌اند. هر آینه کار برد حزب جمهوری خلق مسلمان در همین چند هفته آینده و بر سر مسأله قانون اساسی روشن خواهد شد و روشن خواهد شد که این حزب را هم باید جزو احزاب فرمایشی به حساب آورد یا نه.

مسأله مجلس مؤسسان

در رابطه با قانون اساسی مجلس مؤسسان بهترین مسأله‌ای است که مردم ایران با آن روبرو هستند. هیات حاکمه به‌خاطر مجلس مؤسسان مجلس



انتشار پیش‌نویس قانون اساسی، برهم خوردن رأی‌پیمائی روز جمعه حزب جمهوری خلق مسلمان، مقاومت مردم در برابر عدم تشکیل مجلس مؤسسان و از جمله اعلام میتینگ از طرف جبهه دمکراتیک ملی، فاش شدن دستگیری یکی از اعضای کادر مرکزی سازمان مجاهدین خلق ایران، تشکیل سمینار حقوقدانان، تشکیل سمینار دانشگاهیان که در آن خواستار استقلال واقعی دانشگاه‌ها شدند، و آشوبهای گوشه و کنار کشور از جمله بلوچستان، از مهمترین خبرها و رویدادهای هفته گذشته بود.

پیش‌نویس قانون اساسی که پس از مدت‌ها در پشت درهای بسته و بوسیله افراد خودی دولت تهیه شد، روز شنبه ۲۶ خردادماه ۱۳۵۸ انتشار یافت. (رور فیل دکتور بهشتی در تلویزیون ظاهر شده و خبر داده بود که پیش‌نویس قانون اساسی آماده شده است.) با وجود این شیده می‌شود که این، هنوز پیش‌نویس اصلی

خبرگان را پیشنهاد کرده است، که به نوعی یادآور مجلس اشراف یونان باستان است. زیرا شریعتی که برای ورود به مجلس خبرگان تعیین شده سبب خواهد شد همه « خود » های هیات حاکمه و نزدیکان به دولت و دستگاه قدرت بدان راه یابند، نه آزاداندیشان که به امور قانون‌نویسی و مسائل حقوقی آشنائی دارند.

در همین حال نطق‌های آتشین آیت الله خمینی از تلویزیون پخش می‌شود که به ملت هشدار می‌دهد توطئه بزرگی در کار است که نگذارید قانون اساسی تصویب شود: « من در این موقع برای رای‌گیری در قانون اساسی احساس خطر می‌کنم، احساس توطئه می‌کنم » یا: « این چند روز که صحبت از قانون اساسی و نشر قانون اساسی است، مسأله‌ای طرح می‌شود که به نظر من توطئه‌ای در کار است. توطئه‌ای که برای اسلام و برای مسلمین و برای کشور ما خطر می‌آورد. این چند روز که صحبت از قانون اساسی است و مطالعه در قانون اساسی است و به رفرا اندوم قراردادن قانون اساسی بعد از مجلس است و بعد از مطالعه کارشناسان مطالبی پیش آمده است که من احساس خطر می‌کنم و لازم میدانم ملت را از این خطر آگاه کنم. » در حالی که آیت الله شریعتمداری که خود مرجع تقلید است به نوعی دیگر سخن می‌گوید و اعتقادی دیگر دارد:

یعنی صلاح که مطابق قانون نمی‌دانم حتی بمن گفتند آقای بازرگان که دو گل همیشه کاری کرده است گفتیم قانون اساسی را بر رفرا اندوم نگذاشته او جمهوری چهارم را بر رفرا اندوم گذاشت و در خصوص اختیارات رئیس‌جمهوری بود نه یک قانون ۱۶۰ ماده‌ای علاوه جمعیت فسرانه با جمعیت ایران فرق دارد. شاید بیشتر آنها باواد باشند و صلاحیت رای داشته باشند گفتند رای ملت مقدم بر این امر است.

گفتم در صورتیکه ملت صلاحیت رای داشته باشد و الا یک مسئله طبری را نمیشود امروز بر رفرا اندوم گذاشت. مسئله ریاضی را نمیشود بر رفرا اندوم گذاشت. مسائل فقهی را نمیشود بر رفرا اندوم گذاشت قانون اساسی بعضی مواضع مربوط به امور سیاسی است و مربوط به سیاست است. بعضی مواضع حقوقی است. بعضی از مواضع فقهی است. این حق اهل کار است که اگر بخواهند در این مورد اظهار نظر کنند باید بنگاه افلا مطالعه نمایند این را دیگر بقضا علی بقال و متهدی حسین متوجه نمیشوند. گفتیم یادمان هست در رفرا اندوم قبلی همین مطلب بود. در حالی که احتمال دوم وجود ندارد چطور شما ۱۶۰ ماده را در رفرا اندوم می‌گذارید شاید یکی بگوید بدین سبب است که آنرا قبول داریم باقی را قبول نداریم. بخواه‌ای آنرا قبول داریم باقی را قبول نداریم چه می‌کنید!

حقوقدانان نیز در سمیناری همه همت خود را بر سر این کار گذاشته اند. کانون وکلای پیش از این بر سر این کار گذاشته اند. کانون وکلای پیش از این در این باره سخن گفته است، دانشگاهیان نیز در این زمینه سخنانی داشته اند و رویه رفقه همه سازمان‌هایی که پیش از این، دو دوره طاغوت، سهمی در مبارزه داشته اند خواستار تشکیل مجلس موسان هستند، حال آنکه جناح تندرو قدرت - حکومت می‌خواهد به هر طریق آن را منتهی کند.

حقوق از توده‌ها؛ تحت هر عنوان و از جانب هر کس که صورت پذیرد بنفع امیرالبرم و سرمایه‌داری خواهد بود. «
جبهه دموکراتیک ملی نیز در یک اطلاعیه خواستار یک میتینگ با شرکت همه مبارزان - نرفیخواه و همه آزادخواهان و آزادی‌طلبان ضد استعمار» برای حمایت از تشکیل مجلس موسان شده است. این میتینگ قرار است ۵ بعد از ظهر روز جمعه اول تیرماه در چمن دانشگاه تهران برگزار شود. پزشکان جبهه ملی و سازمان اسلامی شورا نیز خواستار تشکیل این مجلس هستند.



گفت این غذری است! اینها میگویند چهل و پنجاه نفر حالا میگویند سی نفر بعد شنیدم قطب‌زاده میگوید سی و پنج نفر آنها بیایند و آقایان هم اتفاق کنند اشخاص با نظر شما باشند. بیایند نظر بدهند بعد ملت نظر و رای بدهند گفتم آخر اگر نظر آنها قاطع است یعنی قانون اساسی را تمام میکند دیگر چه احتیاجی بر فراندوم است و اگر تمام نمی‌کند چه احتیاجی بوجود اینهاست. گفت آخر این تشخیص است گفتم حقوق‌دانها هم میتوانند تشخیص بدهند فقها هم میتوانند تشخیص بدهند خلاصه نفهمیدم منطق اینها چیست و من گفتم مخالف هستم. آنها گفتند شما مخالفت نفرمائید. گفتم خیر من شرکت نمی‌کنم. این فراندوم قانون اساسی ما را بی اعتبار میکند.

(نقل از مصاحبه آیت‌الله باجبهه آزادی)
باین ترتیب در حالیکه آیت‌الله خمینی میفرمایند توطئه‌ای در کار است، آیت‌الله شریعتداری عقیده‌ای دارند که شرکت کردن در این فراندوم قانون اساسی ما را بی اعتبار می‌کند.

در این میان، تمامی سازمانهای مترقی و نیروهای آسماء جامعه بر سخنان آیت‌الله شریعتداری انگشت تأکید می‌گذارند و سخنان ایشان را تأیید می‌کنند. حزب جمهوری خلق مسلمان در این باره اعلام کرده است: در صورتی که تصویب قانون اساسی به فراندوم گذاشته شود و مجلس موسان در تصویب قانون اساسی نقشی نداشته باشد، این امر مطابق با موازین بین‌المللی در امر تصویب قانون اساسی نیست و اگر دولت موقت در این کار اصرار کند، حزب ما در این مورد از مراجع عالیه‌تر برای اتخاذ تصمیم و عکس العمل استمداد خواهد کرد.

سازمان چریکهای فدائی خلق در همین زمینه به انتشار بیانیه‌ای دست زده است و وجود مجلس موسان را برای تصویب قانون اساسی امسری حیاتی دانسته است:

« از آنجا که اساسی‌ترین اصول هر انقلاب خلقی، فراهم آوردن وسیع‌ترین امکانات جهت شرکت مردم در امور مربوط به خود از طریق ایجاد شوراهای اعمال حاکمیت توده‌ای میباشد، تدوین قانون اساسی این حاکمیت باید از طریق انتخاب نمایندگان واقعی آنها و فراخواندن مجلس موسان صورت پذیرد و این انتخاب هنگامی حنه واقعی خواهد یافت که قبل از انتخاب نمایندگان، شرایط دموکراتیک و بدور از هرگونه تهدید و انحصارطلبی، برای تمام نیروهای سیاسی جهت بیان دیدگاهها و برنامه‌هایشان وجود داشته باشد، این حق تمامی توده‌هاست که در مهمترین مسئله‌ای که به سرنوشت آینده همه آنها مربوط می‌شود، نظرات خود را اظهار نمایند و آگاهانه نسبت به سرنوشت آینده خود تصمیم بگیرند. سلب این

برهم خوردن راه پیمائی

برهم خوردن راه پیمائی جمهوری خلق مسلمان یکی از مسائل شبه انگیز هفته گذشته بود. گفته می شود یکی از علل برهم خوردن راه پیمائی روز جمعه گذشته این بوده است که برخی اعضای مؤثر و تصمیم گیر این حزب چندان خودی نبوده اند، نیز گفته می شود آنها تهدید شده بودند که اگر راه پیمائی انجام شود به خون کشیده خواهند شد. بهر حال این راه پیمائی صورت وقوع نیافت ولی سخنان دبیر حزب در تریز نشان دهنده حساسیت منتسج اعضای حزب در تریز است. سخنان تهدید آمیز او نشان می دهد که بر سر مسائل مربوط به مجلس موسان و قانون اساسی مردم تریز ساکت نخواهند نشست.

اتهام به عضو سازمان مجاهدین

فاش شدن دستگیری محمدرضا سعادت، عضو کادر مرکزی سازمان مجاهدین خلق ایران: روشن

کرد که دستگاه حاکم همان اندازه با سازمان مجاهدین خلق ایران احساس دشمنی می کند که با سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، شگفتا که این دو سازمانی بوده اند که در عصر سیاه و تاریک خفقان و براندازم فلدان شاهنشاهی راست می کردند و از فداکاری های اینان خواب خوش نداشتند.

سازمان مجاهدین خلق ایران روز شنبه هفته پیش، در یک اعلام جرم علیه دستگیری سعادت نوشت پنجاه و یک روز قبل برادر اسیر ما بوسیله یک گروه پاسدار دستگیر و زندان تحت شکنجه قرار گرفت و این در حالی بود که هنوز بازگراں هفت سال شکنجه فرزندان آریامهری را بردوش داشت.

باری آنگونه که از مفاد این اعلام جرم روشن می شود پس از دستگیری سعادت، سازمان به مقامات دولتی هشدار می دهد که توطئه ای با شرکت عوامل سازمان سیا و بقایای ساواک در کار است و مدارکی هم ارائه می دهد، اما « غالب ترین مقامات و مراجع مسئول مملکتی » به آنها می گویند که از افشای مطلب خودداری کنند. آنها هم

خودداری می کنند و لسی روز ۲۶ خرداد مطلع می شوند که « نشریات و مدارکی بی بابه و معمول که عمدتا به خط برادر زندانی نیست » در سطح وسیعی منتشر شده است.

بعد از ظهر همان روز - شنبه ۲۶ خرداد - روزنامه کیهان که اکنون کاملاً در دست حکومتیان است، مدارکی منتشر کرد که بر اساس آن محمدرضا سعادت شیرازی به جاسوسی به نفع شوروی مهم شده است. و این گویا همان مدارکی است که در سطح شهر پخش شده و اعلام جرم سازمان مجاهدین خلق ایران را سبب شده است. طرفه آنکه این مدارک بوسیله سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران که نام خود را هم از سازمان مجاهدین خلق ایران به سرقت برده است، منتشر شده است.

مردم اسران اتهام جاسوسی به محمدرضا سعادت شیرازی را با ناباوری خواندند و شاید بسیاری از آنها بایکی از خبر نگاران تهران مصور هم عقیده باشند که می گفت: « مردم این خبر را همانقدر باور می کنند که خبر فاجای الهیه حاد شیانی را ».



« تهران مصور » برای نخستین بار از حقایق پرده برمی دارد

ماجرای جلوگیری از سفر گروهی به لیبی

* در بین گروه مسافر، ممنوع الخروج، ساواکی، دارنده گذرنامه جعلی و کسانی که برگ خروج نداشتند، فراوان بودند.

میشدند، اما دولت با اجازه مهندس بازرگان مقاومت می کرد.

تا آن که حاج محمد منتظری فرزند آیت الله مبارز منتظری اعلام می کند که « ما با اجازه امام می خواهیم به این سفر برویم. افراد امریکایی در دولت رسوخ کرده اند، اجازه نمی دهند. » در تماس با دفتر امام در قم، پاسخ می رسد که « امام از این ماجرا اطلاعی ندارند، دولت با قاطعیت عمل کرده است. »

در این بین گروه ۵۰ نفری موفق به یافتن دو خلبان عرب می شود که داوطلبند بر هواپیمایی بنشینند و افراد را ببرند، ولی هیچ شرکی از جمله هواپیمایی ملی ایران حاضر نیست هواپیمایی در اختیار بگذارد.

جلال الدین فارسی و سعد جبر (لیبیایی) دست به کار می شوند و به فاصله یک ساعت خبر می رسد - لابد با وساطت قذافی - دوهواپیمایی افرانسی از کویت عازم تهرانند برای بردن گروه. اما مقامات فرودگاه اعلام می کنند به آنها اجازه فرود نخواهد داد.

از سوی دیگر حاج محمد منتظری که از همه ی

بقیه در صفحه ۴۵

تأیید این حرکت می کند.

آنان مشغول تدارک سفر می شوند و درست روزی که هیأت ۲۷ نفری حزب جمهوری اسلامی که با دعوت رسمی لیبی به آن کشور می رفت در فرودگاه بودند، اینها نیز در آنجا حاضر میشوند و خود را با دکتر مفتاح و دکتر آیت و گروهی دیگر از رهبران همراه می کنند.

هنگام بازبینی گذرنامه های آنان مقامات فرودگاه به چند مشکل بر می خورند :

۱ - گروهی گذرنامه جعلی داشته اند .

۲ - بعضی برگ خروج نداشته اند.

۳ - عده یی از آنها جزء لیست ممنوع الخروج ها بوده اند .

۴ - چند ساواکی شناخته شده بین آنها بوده اند .

۵ - هیچ خلبانی حاضر نمی شد، ۵۰ پاسدار مسلح را با خود ببرند .

۶ - پروازی برای سفر خارج از مسیر هواپیمایی ملی - به لیبی - زرد نشده بود .

در برخورد با این مایمل، مقامات فرودگاه ایستادگی می کنند، این گروه ۵۰ نفری و آن

گروه ۲۷ نفری نیز مدام به اینسو و آنسو منسل

هفته گذشته وقتی روزنامه ها نوشتند از پرواز ۵۰ تن به لیبی جلوگیری شد و فردای آنروز هر کدام از روزنامه های عصر، به نسبت وابستگی شان آن را بطریقی ادامه دادند، زمره ها در تهران در افتاد و سرانجام « تهران مصور » توانست حقیقت ماجرا را پی گیری و کشف کند. حقیقتی که متأسفانه هیچکدام از نشریات تاکنون که یک هفته از پایان ماجرا گذشته است، در هیچ جا منعکس نشده است.

حادثه از حدود ۳۰ روز پیش آغاز شد که شخصی از اهالی لیبی بانام سعد جبر که قبلاً نیز به یکی دو خبرنگار خارجی، خود را نماینده مخصوص دولت لیبی - و شخص قذافی در تهران معرفی کرده بود، دوره می گشت و داوطلب جمع می کرد برای رفتن به لیبی و شرکت در مراسم سالگرد استقلال آن کشور، با تاکید بر این که این مراسم یک حرکت ضد امریکائیست و مربوط به برجیدن پایگاههای امریکائی در لیبی ! حدود ۵۰ تن داوطلب که گروهی از معلمان و محترمان قم نیز در آنها بوده اند، همچنین چندین پاسدار مسلح، با پرداخت مبالغی نام نویسی می کنند . جلال الدین فارسی نیز برای آنان سخنرانی در

بامشاد در تولد تازه اش

بامشاد

دانشگاه تهران، جزایر آزادی، مانده اول مارکس و محافل دالوس

نایب سر به مهر برای مهندس بازرگان



دفتری برخوردار عقاید و آراء را مطرح کند و در دفتری دیگر از میان حوادث و وقایع بگذرد و هروری برگزیده ها داشته باشد و کلنجاری با رویدادها برود و سرانجام در فرهنگ و هنر سیری بکند .

بامشاد از نظر ما به این بها انتشار یافت که تهران مصور يك همکار خوب خود را از دست داد، اما از این بابت دریغی نیست، برعکس جای شغف است که دست دادن این همکار تولد دیگر « بامشاد » را باعث آمد . ما انتشار این نشریه خوب و خواندنی را به همکار خوبمان اسماعیل پوروالی تبریک می گوئیم و امیدواریم بامشاد در این دوره نیز مانند گذشته ها درخشان و موفق باشد .

بامشاد، نشریه سنگین و خواندنی سال های چهل، بار دیگر به همت اسماعیل پوروالی همکار خوب ما انتشار یافت، در قطعی که نه یادآور سالهای جوانی است، اما با محتوایی که پختگی و کارآمدی مدیریتش را به رخ می کشد .

بامشاد، در تولد تازه اش، شش دفتر یادآور شش دفتر مثنوی معنوی دارد که به ترتیب عبارتند از : دفتر اول: گلبنک، دفتر دوم: گلخن، دفتر سوم: گلگشت، دفتر چهارم: گلسنگ، دفتر پنجم: گل مژه، و دفتر ششم: گلزار . این رنگارنگی و واژه بازی و سماجت دریافتن واژه هایی که از « گل » ساخته شده اند، هر چند خوشایند نمی نماید اما تعبیر آنها در خور ماهنامه ای وزین و پر و خواندنی است، و سعی دارد تا در

نظرخواهی از حقوقدانان درباره قانون اساسی

قانون اساسی راه نفس ملت است

درمورد قانون اساسی جدید چون هنوز کاملاً مطالعه نگردیده‌ام نظری هم نمی‌توانم بدهم.

راه نفس ملت

آقای میرزاده - حقوقدان - : قانون اساسی راه نفس ملت است که می‌شود با آن ملت را حقه کرد و یا با آزادی به آن پروبال داد. مهم‌ترین مسئله این است که قانون اساسی موافقت‌نامه‌ای است بین ملت و دولت، اگر از جنبه قرارداد نگاه کنیم، طرفین باید رای بدهند و کسی که اختیارات را تفویض می‌کند ملت (کلیه نهادهای اجتماعی) بنابراین نظر کلیه اینها باید خواسته شود.

پاسداری از انقلاب

محسن روشن - قاضی دادگستری - : مجلس مؤسسان ضروری و لازم است تا انقلاب را پس ملت ایران را پاسداری کند و این امر میرنست مگر در چارچوب مجلس منتخبین ملت و به‌وسیله آراء متقیم آنان. به اعتقاد من برای ترکیب مجلس مؤسسان چنانچه هر صد هزار نفر یک نماینده انتخاب کنند، این ترکیب واقعی خواهد بود.

پیشرفت کشور

محمد خرازی - قاضی دادگستری - : برای بحث و بررسی درمورد قانون اساسی و تصویب آن وجود مجلس مؤسسان ضروریست و در این مجلس حداقل برای صد هزار نفر یک نماینده انتخاب باید باشد و اگر تفهیری در قانون اساسی لازم بود، این تغییر باید در مجلس مؤسسان عملی شود. قانون اساسی باید حقوق ملیت‌های مختلف ایران و همچنین آزادی‌های فردی و اجتماعی را مد نظر قرار دهد. به‌طور کلی قانون اساسی باید آنچنان باشد که علاوه بر آنچه امروز مورد نظر اکثریت مردم است، در آینده نیز بایستشرف و ترقی کشور و رابطه آن با کشورهای دیگر و بایستشرف‌خود.

بقیه در صفحه ۴۸

مجلس شورای ملی که فقط وظیفه قانونگذاری را دارد، يك «مجلس ملی» یا «مجمع ملی» به‌وجود آید که این مجلس ملی کنترل اساسی بر قدرت‌ها را مستقیماً برعهده گیرد. بانوجه به تجربه و تحلیل‌هایی که متفکرین از مبانی قدرت در يك جامعه کرده‌اند، مبانی قدرت علاوه بر قوه قضائیه و مقننه در قدرت‌هایی از قبیل ارتش، نیروی نیلیات، نیروی آموزش و پرورش و امنایم متمرکز است، بنابراین نیروها برای آنکه محدد در دست چیزی به نام «قوه مجریه» متمرکز نشده و زمینه‌های دیکتاتوری جدیدی فراهم نیاید، باید مستقیماً به‌وسیله مجلس ملی کنترل شوند.

آموزش عالی مستقیماً با مجلس در ارتباط باشد، انتصاب رئیس ساد ارتش و فرماندهان نیروهای مسلح باید با تصویب مجلس باشد در قانون اساسی تصریح شود که ژاندارمری و شهرانی جزئی از مامورین سیویل و غیر نظامی و دولتی هستند و این سوء تفاهم که به‌وسیله عمال شاه پایه‌گذاری شده که ژاندارمری و شهرانی جزء نیروهای مسلح هستند، از بین برود. یکی از اجزاء فوق‌العاده مهم قدرت سیاست خارجی است که سیاست خارجی باید مستقیماً توسط مجلس ملی کنترل شود. فی‌المثل انتصاب سفیر ایران در خارج باید با تصویب مجلس ملی یا لااقل کمیسیون خارجی مجلس ملی باشد.

بسیاری از اصطلاحات و مفاهیم قابل تعریف و کاربرد قانون اساسی قدیم باید برداشته شود.

«در این قانون اساسی ابهام باید جای خود را به صراحت بدهد».

مسئله رای نمایان مجلس به نخست‌وزیر در این قانون فراموش شده و همان انتصاب نخست‌وزیر بارتس جمهور قید شده است.

صاحب‌الدین وزیر - حقوقدان و نماینده جمعیت کردهای مقیم مرکز لزوم ایجاد مجلس مؤسسان که غیر قابل تردید و بحث است.

سمینار خواستهای ملت از قانون اساسی که از روز شنبه با حضور و شرکت حقوقدانان و آگاهان در تهران تشکیل شد، به جای خود بسیار بحث برانگیز و تلاشی در راه آزادی ملت بود. در اینجا نظر چند تن از صاحب‌نظران این سمینار را درباره قانون اساسی جویا شده‌ایم:

حتماً مجلس مؤسسان

عبدالمصطفی موسوی - حقوقدان - عضو

جمعیت حقوقدانان ایران :

قانون اساسی، يك قانون عادی نیست بلکه، منشوری است که آئینه تمام‌نمای انقلاب و مبارزات يك ملت است. از آنجاکه این قانون احتیاج به تخصص کامل افراد تدوین‌کننده و نظردهنده دارد، لذا بدون مجلس مؤسسان و تصویب قانون بوسیله مجلس مذکور با شرکت نمایندگان منتخب متقیم و به‌نسبت معقول باید تنظیم شود و بدون مجلس مؤسسان، تنظیم و تدوین قانون اساسی میسر نیست. و همانطور که امام بارما فرموده و دستور داده‌اند که : نمایندگان خودتان را از روستاها و شهرتایها و استانهای مجلس مؤسسان جهت تدوین قانون اساسی بفرستید... انتظار داریم که این مجلس نیز تشکیل و به تدوین قانون اساسی و تصویب آن بپردازد.

ضد قدرت

دکتر دافعانی - عضو هیئت‌مدیره کانون وکلا و عضو هیئت اجرایی جمعیت حقوقدانان: بسیاری از مواد این قانون اساسی خیلی آشنا به نظر می‌رسد و حتی مقدار زیادی از اصطلاحات آن به قانون اساسی سابق شباهت دارد. آن تغییر عمیقی که در ساخت قانون اساسی مورد انتظار بود، داده نشده است. به اعتقاد من قانون اساسی باید عمیقاً ضد قدرت بوده و بحای

توهنی بزرگ است به زنان جامعه.

ذكر این نکته ضروری است که در سال ۵۶، اوج اختناق و دیکتاتوری سیاه پهلوی، قضات دادگستری برای اولین بار در تاریخ قضا و با توجه به مواد صریح قانونی که طی آن قضات را از اقدامات دستجمعی منع کرده و اخراج و سلب مقام قضاو زندان برای آنان پیشبینی شده است، اقدام به انتشار بیانیه و نامه سرگشاده‌ای خطاب به رئیس دیوانعالی کشور نمودند، که در نتیجه منجر به بازجویی ساواک و معلق شدن سه تن از شریفترین قضات دادگستری و ضرب و جرح تعدادی دیگر شد، خانمهای قاضی از نخستین امضاء کنندگان بیانیه بودند و این در زمانی بود که بسیاری از آقایان قاضی که هم‌اکنون نیز مصدر مشاغل نه چندان کم‌اهمیت هستند از امضاء بیانیه پناهنده‌ای خودداری کردند. زنان کارآموز قضائی قبل از تحصیلاتی که به وزیر دادگستری نوشته و طی آن یادآوری کرده‌اند: این نوع اقدامات وزارت دادگستری را بی‌عدالتی در عصر انقلاب و توهین به زنان مبارز کشورمان می‌دانیم و اعلام می‌داریم این اقدامات وزارت دادگستری غیرقانونی می‌باشد زیرا مستند به هیچ قانونی نیست و «مقتضیاتی» که آقای وزیر اشاره می‌فرمایند وجود خارجی ندارد و فقط از بین بردن حقوق زنان و محدود کردن فعالیت اجتماعی آنان می‌تواند تلقی گردد.

در پی اعلام تحسین از سوی کارآموزان قضائی زن، زنان دانشجوی حقوق نیز به آنها پیوستند و چهارشنبه ۲۳ خرداد طی اطلاعیه‌ای از همه زنان و گروه‌ها جهت گردمانی در دادگستری دعوت به عمل آوردند. در این گردمانی که ساعت ۱۰ صبح پنجشنبه در دادگستری برگزار شد، نمایندگان بسیاری از گروه‌های سیاسی، سازمانهای زنان، زنان کارآموز و کالت، وکلای دادگستری، اتحادیه زنان قاضی ایران و کارکنان ادارات مختلف در این مراسم شرکت کرده و سخنرانیهایی نیز ایراد شد. در حین برگزاری این گردمانی طبق معمول چند ماهه اخیر، ۳۰ تا ۴۰ نفر با فحش‌های بسیار رکیک و شعارهای تکراری اسلام‌پرور است، کمونست نابود است. (حدافل برنامه‌ریزان به آقایان یاد بدهند که تمام اجتماعات، گردمانی جبهه نیست.) به سانس دادگستری ریخته و گردمانی را به هم زدند شعارهایی که آقایان به دیوارها چسباندند دقیقاً نشان دهنده طرز تفکر آنان نیست به مسائل اجتماعی، خصوصاً در مورد زنان بود! ملت ایران انقلاب کرد تا قانون‌های فساد را از بین ببرد و قضاوت زن یکی از این قانون‌هاست. زن تا مقام ریاست جمهوری بله، اما قضاوت هرگز.



زن تارئیس جمهوری بله اما قضاوت هرگز!

زنان کارآموز قضائی برای شرکت در مراسم دریافت احکام و ادای سوگند دعوتی به عمل نیامد. پس از مراجعات مکرر خانمهای کارآموز قضائی به وزیر دادگستری و سایر مراجع، احکام سرپرستی برای بعضی از آنها صادر شد که سوگندنامه آن متفاوت با سوگندنامه مراسم تحلیف (با شرکت آقایان) بود.

زنان از قبول این احکام و ادای سوگند خودداری کردند.

سخنگوی زنان کارآموز قضائی می‌گفت: تمام دوران تحصیل و کارآموزی و امتحاناتی که از ما و آقایان به عمل آمده یکسان بوده و اینکه ما را در مراسم تحلیف شرکت ندادند،

زنان کارآموز قضائی دوره‌های ۲۱ و ۲۲ و ۲۳، از شب ۱۹ خرداد به خاطر پایمال شدن حقوق حقه خود، در طبقه دوم کاخ دادگستری متحصن شدند.

دانشجویان و فارغ‌التحصیلان رشته حقوق حین تحصیل و بعد از آن دوره کارآموزی قضائی را در چند نوبت و در بخش‌های مختلف دادگستری - دادسرا، دادگاه شهرستان، سرپرستی و غیره - می‌گذرانند و پس از طی کارآموزی و قبولی در امتحانات که توسط قضات سرپرست به عمل می‌آید، طی مراسمی با ادای سوگند به گوشت مقدس قضا نائل می‌شوند.

در مراسم تحلیف این دوره (دوره ۲۳) از

۳۶ ساله کاری است که حالا بیکار است و جویای کار و نمایشگاه را آگاهی دهنده می‌داند و می‌گوید .

و در پایان وفی عکسها تاثیر خود را کرده‌اند و محرومیت و رنج را با کار تلخ نشان داده‌اند نوشته‌ای می‌بینیم که ارزش اضافی و استثمار را با زبانی ساده توضیح میدهد .

مصاحبه اشرف دهقانی

در متن سیاست این هفته شاهد ماجرای جریک کبیر فدائی خلق اشرف دهقانی بودیم که بازمانده تاریخ‌سازان دهه ۵۰-۶۰ است که پرچم پرافتخار و خونین مبارزه مسلحانه را برافراشتند و در سیاهترین سالهای تاریخ میهنمان شرافت انقلابی را با آگاهی علمی پیوند زدند و اساسی‌ترین قلمها را در جهت آزادی خلق برداشتند .

اشرف دهقانی خبر جدائی خود را از سازمان جریکهای فدائی خلق تکذیب کرد، اما انتشار جزوه مصاحبه‌ای با رفیق اشرف دهقانی هم رشته‌های اختلاف او را با رهبری سازمان نشان داد و هم طراح خطی نوین در جنبش انقلابی طبقه کارگر ایران بود .

اشرف دهقانی مرکزیت سازمان جریکهای فدائی خلق را به انحراف از پیش انقلابی مبارزه مسلحانه منتهم کرد و یکبار دیگر به ضرورت مبارزه ضد امپریالیستی و سازش‌ناپذیری انقلابی جریک تاکید کرد .

در مصاحبه آمده است که :

«نیروهای انقلابی باید اوضاع را برای مردم تحلیل کنند نشان دهند که چه طبقه یا طبقاتی حکومت را در دست دارند... امروز توده‌ها به نیروهای انقلابی روی آورده‌اند و تمام شرایط عینی برای تأمین رهبری انقلابی در جنبش فراهم است لذا نباید دست روی دست گذاشت و شعارهای چهار ماه پیش را با اندک پس‌و پیش کردن کلمات تکرار کرد.»

اشرف تاکید می‌کند که : «دولت فعلی نیز ابزار دست بورژوازی وابسته است و تنها تفاوت آن با زمان شاه اینست که بجای خاکمیت انحصاری بوروکراتها تمام طبقه بورژوازی وابسته و بخشی از خرده بورژوازی وابسته با آن در قدرت سهیم‌اند... کوششها باید به سازماندهی مبارزه مسلحانه توده‌ها که در آتیه‌ای نه چندان دور با هجوم نظامی امپریالیسم آغاز خواهد شد بپردازد... وحدت نیروها باید وحدت برای مبارزه ضد امپریالیستی باشد.»

اشرف دهقانی مرکزیت سازمان جریکهای فدائی خلق را منتهم می‌کند که فاطمیت انقلابی را از دست داده است . در مصاحبه آمده است که : « هر مبارزی با هر ایدئولوژی صمیمانه به خود



برداشتی از رویدادهای کوچک و بزرگ

قیام کوره‌پزخانه تهران

به یاد بیستمین سالگرد قیام دلیرانه و شهادت کارگران کوره‌پزخانه تهران در ۲۳ خرداد ۱۳۳۸ نمایشگاه عکسی از کار و زندگی کارگران کوره‌پزخانه‌ها در خانه کارگر برپاست .

نمایشگاه را که بازدید می‌کنیم در همان آغاز می‌خوانیم که «منظور از برگزاری این نمایشگاه نشان دادن زندگی کارگرانی است که آجر تمام ساختمانها را می‌سازند ولی خودشان هر ۷-۸ نفر در يك اتاق ۳×۴ زندگی می‌کنند. کار آنها بسیار سخت است و به دلیل کار زیاد و بدی و کمی غذا ضعیف و بیمار هستند.»

عکسها به تنهایی و بدون نیاز به هر شرح و تفسیری شرایط دهشتناک کار و زندگی کارگران کوره‌پزخانه را فریاد می‌کند و از این‌رو شرحی که در زیر عکسها نوشته شده است توضیح واضح‌تر است اما شاید هشدار هم باشد به نمایشگران درد که نگاهی از بالا به عکسها نداشته باشند با شانه تکان دادنی از سر تاف چرا که توجه به زرفای فاجعه می‌تواند آغازگر حرکتی باشد توفنده .

قیام کارگران کوره‌پزخانه در ۲۳ خرداد

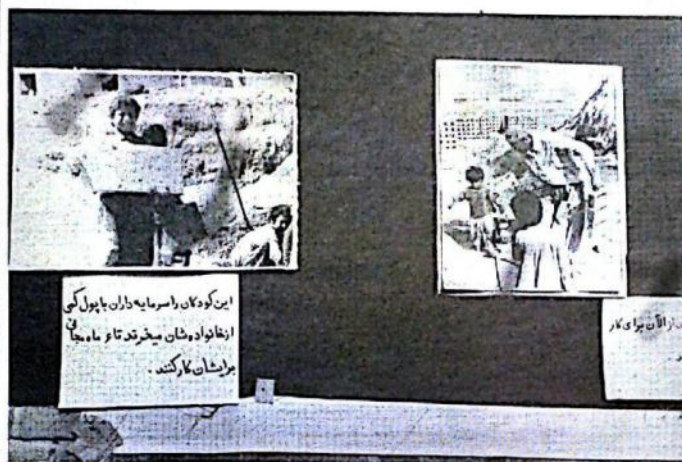
۱۳۳۸ با خواست ۳۵ درصد افزایش دستمزد آغاز شد . پس از کودتای ضد خلقی ۲۸ مرداد و سرکوبی سازمانهای مرفقی از سوی بهران همه‌گیر اقتصادی و از طرفی دیکتاتوری سازمان یافته شده فشار افزایش یافته‌ای را بر توده‌های مردم وارد می‌ساخت . قیام کارگران کوره‌پزخانه اولین جرقه جنبش انقلابی بود که در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به اوج خود رسید . روز ۱۷ خرداد ۱۳۳۸ یعنی دو روز پس از آغاز قیام ۳۶ نفر از کارگران مبارز به عنوان اخلاک‌دستگیر شدند ، اما اعتصاب ادامه یافت و روز ۲۳ خرداد ارتش مزدور شاه کارگران را به گلوله بست و بیش از ۵۰ نفر از کارگران به شهادت رسیدند .

نمایشگاه با یاد این قیام تا لیدر مبارزه بی‌گیر کارگران برای بدست آوردن حقوق خویش است .

عکسها گونه‌هایی از زندگی را نشان می‌دهند و کار را که آفریننده است زن و شوهر پیری را می‌بینی که آجرها را قالب می‌کنند عمری رنج و استثمار را در دشتهای خود نشان می‌دهند . و زیر عکس نوشته شده است : در کوره‌پزخانه فقط يك قانون وجود دارد کار زیاد و مزد کم . یا یکی از بازدیدکنندگان حرف می‌زنیم زن

سیر جنبش انقلابی

نمایشگاهی از طرف انجمن دانشجویان مللمان پلی تکنیک در دانشکده پلی تکنیک سیر جنبش انقلابی را از مشروطه تا امروز مرور می کند.



نمایشگاه سه جریان را که با فلش های سرخ برای خلق، خاکستری برای نیروها و سبز برای ضد خلق مشخص می شود دنبال می کند. تصویرهایی از سید جمال الدین استادی با نقلی از آخرین نامه او آغازگر نمایشگاه است که در آن سید جمال الدین برگشته خویش مرور می کند و افسوس می خورد که «ای کاش تخم افکار خود را در مزرعه ملت کاشته بودم چرا که تخم هایی که ده شور و زار سلطنت کاشتم فاسد شد.»

پیکر شکوه مند میرزا رضای کرمانی بر دار کلاش را تداعی می کند که: «این چوبه دار را به یادگار نگهدارید زیرا من آخرین نفریستم»

نمایشگاه مروری دارد بر فعالیت حزب اجتماعیون عامیون کمیته تبریز ۷ یکی از اعلامیه های آنان امروزه نیز می تواند راهگشا باشد «موقع آن رسیده که علم سرخ آزادی را برافرازیم و به يك مشت دشمنان آزادی و عدالت فرصت ندهیم که با اغراض و منافع خصوصی خود شفق خون آلود انقلاب را که ثمره و غولبهای آزادی است روپوش نمایند.»

دار و دسه رهبری حزب بوده به ایران مارکست با مبارزه فعال خود را در میان ملت ادامه دهد. برور حکمت جو پس از دستگیری در زندان یکی از انقلابی ترین چهره های مقاومت سود و سرانجام در زندان شهید شد.

می گوید: راه مبارزه همان راهی است که فدائیان رفته اند... باید خلق را مسلح کرد يك خلق مسلح بهترین وسیله برای جلوگیری از ماحراجوئی نظامی امپریالیست است.

اشرف دهقانی با دفاع انقلابی از پیشش معود احمدزاده بنیانگذار سازمان می افزاید، تکرانی از آنست که گاهی نمی کند با نام بیژن جزنی راه بهروز دهقانی را کمرنگ کند. انتشار این مصاحبه بحث جدیدی را بین جنبش چپ آغاز می کند که می تواند سالترین راه برای دستیابی به يك برنامه انقلابی باشد.

نامه توطئه آمیز

انتشار متن کامل نامه توطئه آمیز تهرانی درخیم و بازجوی ساواک غیرت آموز و هشدار دهنده بود. تهرانی در این نامه راه مبارزه با کمونیسم را به دولت می آموزد و وقتی که آدمی جریانی از قبیل تعقیب و دستگیری مبارزان از سوی کمیته ها، فشار به مطبوعات، حمله به مراکز نیروهای مترقی، جنگ تبلیغاتی علیه نیروهای آزادیخواه را می بیند با خود فکر میکند که بعضی شاگرد های مستند و خوبی هستند.

شرف کردها

جلسه جمعیت کرد های مقیم مرکز روز پنجشنبه یکبار دیگر مساله ملیت های مستبدانه مطرح کرد. در این جلسه که با حضور بیش از ۵۰۰ نفر از کردهای مقیم مرکز برگزار شد، یکی از روحانیان مبارز کرد بنام آقای حاج ملاجلال شافعی دلایل عدم شرکت شورای وحدت کرد را در کنفرانس فرمایشی سندج باز شرد او گفت: ما در کنفرانس سندج شرکت نکردیم زیرا این کنفرانس ضد خلقی بود. شرف کردها را نباید فدای منافع امریکا کرد.

در این جلسه همچنین صادق وزیری در مورد دانشگاه مردمی کردن تان توضیحاتی داد و نکته جالب آنکه حتی در طرح مساله ملیت ها نیز آدمی مساله اصلی جامعه ما را باز می شناسد. وقتی آنانکه ثروتمندترند با لباس های زیبای کردی می آیند و اکثریت فقیرتر با لباس ساده فارسی ها آدمی درک می کند که حل مساله ملیت ها نیز نمی تواند جدا از سرنگونی جامعه طبقاتی مطرح باشد.

یاد حکمت جو

روز جمعه ۲۵ خرداد یادبود شهادت یکی از رزمندگان فرزندان خلق پرویز حکمت جو بود. پرویز حکمت جو یکی از اعضاء شبکه افسری حزب توده بود که مجبور به مهاجرت شد، اما برخلاف

اتحادیه کتابفروشان خیابانی

خبر تشکیل اتحادیه کتابفروشان کسار خیابان همراه با اسامیه این اتحادیه که یکی از دموکراتیک ترین اسامیه های دنیا است، مساله بیکاری پنهان را بار دیگر مطرح ساخت، بویژه آنکه روز شنبه ۲۶ خرداد نیز اجتماع دهکداران را داشتیم برای اعتراض به دخالت کمیته ها و فشار دولت. در اعلامیه آنان آمده است که دولت اول باید برای ما کار ایجاد کند بعدا به ما فشار بیاورد.

نمایشگاه اختناق...

نمایشگاه «اختناق نابسود است» عنوان مجموعه ای از کاریکاتور های محمود مهرابی است که در خانه آفتاب برپا گشته است. تلاشی شتابزده برای بیان احساسی نه چندان عمیق. آنچه بر در و دیوار خانه آفتاب می بینیم، تصویر رنگ پریده ای است از آن احساس که با شنیدن نام این مجموعه به آدمی دست میدهد. دی در ورودی دفتری برای اظهار نظر بازدیدکنندگان قرار دارد که چند برگه از آن نوشته شده است. در آخرین صفحه این جملات را می خوانیم: «آقای محمود مهرابی ما که چیزی نفهمیدیم!»

نگاهی به سمینار سازمان ملی دانشگاهیان ایران در دانشگاه صنعتی

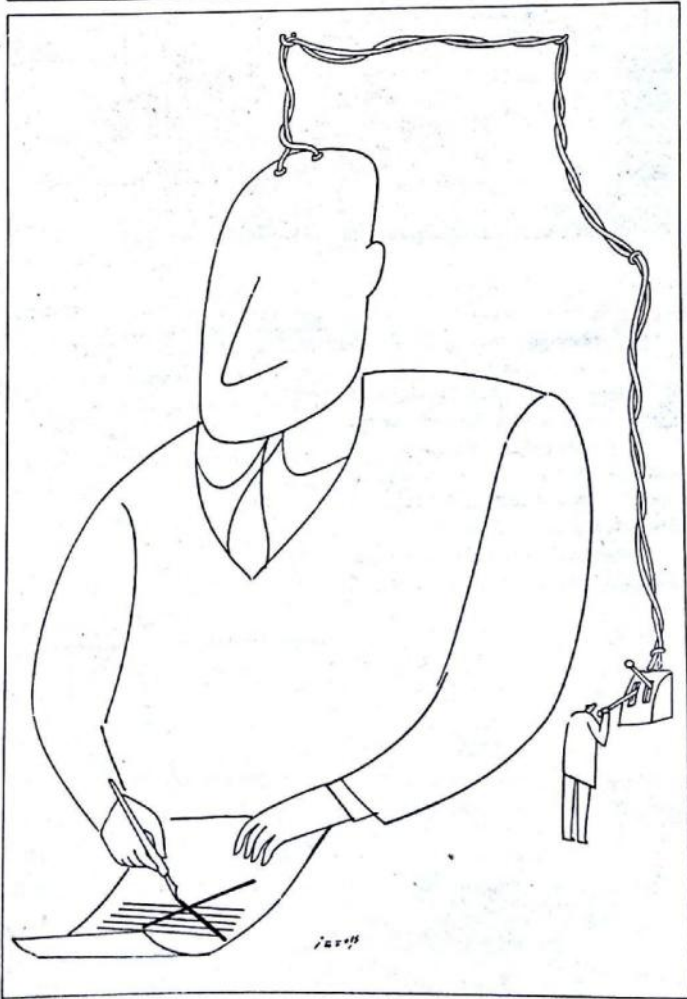
آن روز دانشگاهیان وزیر علوم را محاکمه کردند!

سمینار سازمان ملی دانشگاهیان ایران با شعارهای دموکراتیک دانشگاه را به دانشگاهیان سپارید، تجاوز به استقلال دانشگاه تجاوز به گذشته، حال و آینده مملکت است، استقلال دانشگاه راه رهایی از فرهنگ استعماری است و شکوفائی نظام دانشگاهی تنها در برتو استقلال مدیریت شورائی و آزادی‌های دانشگاهی امکان‌پذیر است. روزهای چهارشنبه و پنجشنبه هفته گذشته، با شرکت بیش از سیصد تن از استادان و اعضای هیات علمی دانشگاههای سراسر کشور و با حضور وزیر فرهنگ و آموزش عالی و وزیر آموزش و پرورش در دانشگاه صنعتی برپا گردید.

در این سمینار که با یادی از استاد کامران نجات‌الهی که در جریان تحمیل دانشگاهیان در وزارت علوم و دبیرخانه دانشگاه تهران، به منظور اعتراض به کشتارها، اعمال غیردموکراتیک و حکومت نظامی دژخیم شاه در دی‌ماه ۱۳۵۷ به طور ناجوانمردانه‌ای مورد اصابت گلوله قرار گرفت و به شهادت رسید، آغاز شد، بسیاری از دانشگاهیان همراه با سخنرانی و بحث و گفتگو در زمینه مسائل و مشکلات نظام دانشگاهی پرداختند، درد دل کردند و به چاره‌جویی نشستند.

سمینار سازمان دانشگاهیان، اگرچه گاهی با تشنج و پرخاش همراه شد، در یک محیط صمیمی و به دو راز تکلف برگزار گردید، دستور جلسه‌ای سمینار در طول دوروز به طور جدی و پیگیر دنبال گردید و کمتر وقت کشی و پشت گوش اندازی در آن به چشم آمد. کسانی که سمینارهای فرمایشی پیش از سقوط رژیم دیکتاتوری را دیده باشند می‌دانند که در جلسات آن گردهمائی‌ها همه چیز مطرح بود جز برخورد اصولی و علمی با مسائلی که سمینارها برای آنها برگزار می‌گردید.

اما سمینار سازمان ملی دانشگاهیان و سمینار کانون وکلا که پیشرو و باجنجال بسیار برپا گردید، و گردهمائی‌های ازین دست از نوع دیگریست. هنوز شمیم گرم انقلاب را در آنها



می‌توان دید. هنوز برخورد آزادانه اندیشه و تمامی صافانه افکار در آنها محسوس است. در این سمینارها دیگر برخورد و رویارویی با افراد شرکت‌کننده براساس جای و مقام آنها صورت نمی‌گیرد. اول وزیر سخترانی نمی‌کند، به‌ویژه درصفت پیشین و درصندلی‌های مخصوص جا داده نمی‌شود. سمینارهای تازه مبین دموکراسی برخاسته از دل دگرگونی عظیمی است که از پس‌دادن هفتاد هزار شهید، بدست آمده است. دریغ است که از هم‌اکنون هت‌ها و بنیادهای تسلط شرایطی اختناق‌آمیز و ترس‌زده در این اجلاس‌ها به‌چشم می‌آید. دریغ است که محیط و شرایط پویای تازه را به‌رکود و خوددگی‌گذاشته‌واگذاریم. بی‌تردید این به‌شرایط جامعه و میزان تغییراتی که تحول بزرگ اخیر توان ارائه آنها را به خلقهای شتم‌کشیده ایران دارد خواهد داشت، اما دانشگاهیان خسود نیز باید در پاسداری از دستاوردهائی که به‌بهایی خون شهیدان به‌کف آمده است، لحظه‌ای از پای نشینند و نقش خویش را از یاد نبرند.

درسمینار سازمان ملی دانشگاهیان از ابتدا تا پایان کار، مثله برنیامدن انتظاراتی که دانشگاهیان از حکومت موقت انقلابی داشتند مثله ناپسندیدن گذاشته‌شدن دموکراسی نظام دانشگاهی و اعمال نفوذ مقامهای حکومتی از بالا به‌سیاق رژیم گذشته و تعیین‌سیاستها و برنامه‌های دانشگاهی بوسیله افراد و اشخاص غیرمستول و بی‌صلاحیت مطرح شد. درسمینار سازمان ملی دانشگاهیان تجاوز به‌استقلال و حریم دانشگاهها و اعضای شرکت‌کننده درسمیناردیگ جمعیتی کلی نگران بودند. نگران تحریف خواسته‌های دموکراتیک خود و خلقهای تحت‌ستم و جایگزین آنها بوسیله شمارهای ارتجاعی با‌استفاده ناپکارانه از ناآگاهی و اعتقاد ساده‌لوحانه مردم به حکومتگران، همچنانکه تاکنون چندبار در همین فاصله کوتاه پس‌از سقوط‌شده روی داده‌است بودند.

دکتر حسین خوشخو یکی از اعضای هیئت دبیران سازمان ملی دانشگاهیان ایران طی یک سخنرانی هدف برگزاری سمینار را تعیین رسالت و نقش دانشگاه درجامعه و محترم‌داشتن اصول ضروری برای استقلال دانشگاهها برشمرده. او گفت: در دانشگاه باید آزادی آکادمیک وجود داشته باشد و شکوفائی استعدادها فقط درمحیط آزاد امکان‌پذیر است و فرشته اندیشه درقفس پرواز نخواهد کرد. او همچنین علت سکوت آشکار سازمان ملی دانشگاهیان درچندماه گذشته را بهانه‌اندان به‌دست ضدانقلاب علیرغم بی‌حرمتی او تجاوزهای آشکاری که به استقلال دانشگاهها

شده است اعلام کرد. دکتر خوشخو گفت: وقتی صحبت از استقلال دانشگاه می‌شود منظور بوجودآمدن آنا‌رشیسم نیست، بلکه منظور این است که دریگ حکومت ملی سیاست آموزشی عالی در چهارچوب یک کشور متقل توسط افرادی ملی تعیین گردد. دکتر خوشخو دربحثی دیگر از سخنانش افزود: پس‌از سقوط رژیم، هرچه که زمان پیش رفت استقلال دانشگاهها بیشتر مورد خطر واقع شد و آنچه مسلم است امروز به‌استقلال دانشگاهها تجاوز شده‌است.

دفاع وزیر علوم

حضور دکتر شریتمداری وزیر فرهنگ و آموزش عالی درروز گشایش سمینار سازمان ملی دانشگاهیان غوغائی به‌پا کرد. او ضمن‌سخنانی مثله آزاداندیشی و شناخت فرهنگ اسلامی را مطرح کرد و دربرابر اقداماتی که طی چندماه اخیر توسط وی دروزارت علوم و دانشگاهها انجام شده است ازخود دفاع کرد. پس‌از پایان سخنرانی وزیر علوم، دانشگاهیان درحالیکه به‌نظر می‌رسید مدتها درانتظار لحظه‌ای مناسب برای بیان خواسته‌هایشان و اعتراض به اقدامات و انتصابهای خودسرانه‌ای که انجام شده است، بودند، ازهرسو دکتر شریتمداری را مورد حمله قرار دادند. وزیر علوم دردفاع از خود و پاسخ به‌سئوالاتی که مطرح شده بود، از دموکراسی و توجه به‌آراء عمومی سخن گفت و تاکید کرد که درزمان وی تمامی اقدامات انجام‌شده بانظر دانشگاهیان بوده است اما به‌علت ضعف استدلال و دربرابر منطق قوی دانشگاهیان با‌که سخنی برای گفتن نداشت. شریتمداری آن‌روز نشان داد که به‌هرترتیب وزیر است و حالت وزیر علوم درروز گشایش سمینار نشانگر این واقعیت بوده که تا زمانی که اداره امور واقعا به‌مردم محلول نگردد، دولت و وزیران همواره سخنگوی منافع عده‌ای خاص خواهند بود و به‌ناچار از دروغ‌پردازی و سفسطه درچنین مقامی هیچ‌گیزی نمی‌تواند باشد. وزیر علوم درتمامی مدت‌سخنرانی خود کلی‌گویی کرد و هنگامی که هما ناطق استاد دانشگاه تهران به‌او گفت: شما از آزاداندیشی دم می‌زیدولی درهیات دولت راجع به‌لایحه‌عقب‌افتاده مطبوعات یک‌کلمه حرف نزدید و اعتراض نکردید، به‌راستی او ازپاسخگویی بازماند. بیشترین انتقاداتی که به‌وزیر علوم‌شد، درزمینه انتصابهای دانشگاهی که بدون توجه دانشگاهیان صورت گرفته است بود. درحقیقت آن‌روز دانشگاهیان وزیر علوم را که نماینده هیات حاکمه درسمینار بود به‌مسحا‌که کشیدند.

دکتر فریدون نوائی یکی از استادان جوان دانشگاه نیز دراولین‌روز سمینار درباره نظام

آموزشی صحبت کرد. او گفت حداقل حواست قیام به‌من‌ماه گذشته مخالفت بااختناق و کوشش درجهت جدائی از امپریالیسم بوده است، او گفت که پس‌از سقوط رژیم تاکنون گامهای بنیادی در راه منافع و اهداف‌زحمتکشان برداشته شده است. لایحه مطبوعات، پیش‌نویس قانون اساسی، کتابسوزی‌ها، وضع روزنامه‌ها همه مبین تجاوز آشکار به‌حریم آزادیهای دموکراتیک است.

نظام آموزشی باید به‌مسئله کالاشدن انسان خاتمه دهد. او دربخش دیگری از سخنرانی خود گفت: درک روشنی از مثله غربی و شرقی‌شدن مسائل فرهنگی و آموزشی ندارد و آن‌ه به عبودیت و تحجر انسان می‌انجامد. مناسبات و روابط انسان‌هاست، پس‌از پایان سخنرانی دکتر نوائی بسیاری از دانشگاهیان و ازجمله دکتر اسمعیل خویی مثالی را درارتباط بااین‌سخنرانی مطرح کردند. دکتر خویی که شاعر و روشنفکر است گفت: نظرهای دکتر نوائی درهه زمینه‌ها علمی است، جز درمورد علم، چرا که علم طبقاتی نیست. این کاربرد علم است که آنرا بصورت یک امر طبقاتی درمی‌آورد. که دکتر نوائی زیرکانه و رندانه به‌خوئی گفت: این درست‌است اما طرح علم انتزاعی بدون‌بیان کاربردش، خود غیرعلمی است که شما مطرح می‌کنید.

درروز اول سمینار همچنین پیام کانون نویسندگان ایران به‌سمینار دانشگاهیان خوانده شد و دکتر دامغانی درباره استقلال دانشگاه و قانون اساسی و دکتر تقی براهنی درباره نظام اجتماعی و نوسازی نظام دانشگاهی و عده‌ای دیگر سخنرانی کردند. درپایم کانون نویسندگان ضمن اشاره به‌اصل آزادی بیان به‌آزادی آموزش و پژوهش و بسط و توسعه دموکراسی درمحیطهای آموزشی و پژوهشی تاکید شده بود.

دکتر براهنی نیز درسخنرانی خود گفت: نظام آموزشی ما درصدهال گذشته مستقیم و غیر مستقیم هدفی جز دلال‌پروری نداشته است.

مناقض و غیر اصولی

دومین روز سمینار سازمان ملی دانشگاهیان ایران با سخنرانی دکتر شکوهی وزیر آموزش و پرورش آغاز شد. ضمن سخنرانی خود نشان داد که درک درستی از مسائل اجتماعی بویژه آموزش و پرورش ندارد. مثلاً او اعتقاد داشت که دانشگاه باید شرایط لازم برای رشد استعدادهای فوق‌العاده را فراهم کند و پایه‌جای پس‌زداختن به ریشه‌های اصلی پیدایش فساد و تباهی و بی‌تفاوتی درجامعه، شکوه‌آمیز می‌گفت دانشگاه نباید محل افراد عیاش و خوشگذران باشد. شکوهی اگرچه صمیمانه صحبت می‌کرد ولی ناسف بسیاری از پیله در صفحه ۲



۱۰۵ روزنامه و هفته‌نامه در تهران منتشر می‌شود

۳۸ - مردم : ارگان مرکزی حزب توده ایران
۳۹ - مردم ایران : نشریه جنبش انقلابی
مردم مسلمان ایران (جاما)
۴۰ - معلم : نشریه کانون مستقل معلمان
۴۱ - مبارزه : ارگان کارگری ، دهقانی
سازمان کارگران مبارز ایران
۴۲ - نبرد ملت : ارگان فدائیان اسلام
۴۳ - نهفت زنان مسلمان ایران : نشریه
نهفت زنان مسلمان ایران
۴۴ - هفده شهریور : نشریه جمعیت زنان
ایران

روزنامه‌های دیگر

۱ - آیندگان
۲ - اطلاعات
۳ - آهنگر (هفتگی)
۴ - امت
۵ - نامداد امروز
۶ - ساداری
۷ - بورس
۸ - پویا
۹ - پرخاش
۱۰ - پیغام امروز
۱۱ - خوش
۱۲ - جمعه
۱۳ - جنبش
۱۴ - حاجی‌بابا
۱۵ - دنیای جدید
۱۶ - دنیا
۱۷ - راهما
۱۸ - رویداد
۱۹ - سوگند
۲۰ - سپهر
۲۱ - ستاره اسلام
۲۲ - شعرنامه دوره‌گرد
۲۳ - شاطرالشعراء
۲۴ - صدای معاصر
۲۵ - صدای دنیا
۲۶ - عشقی
۲۷ - فرهنگ و آزادی
۲۸ - کیهان
۲۹ - گسود
۳۰ - مرد امروز
۳۱ - مهر ایران
۳۲ - مشحون

۱۲ - توفان : ارگان سازمان مارکستی
لنینیستی توفان
۱۳ - جبهه ملی ایران : نشریه جبهه ملی
ایران
۱۴ - جبهه آزادی : ارگان رسمی حزب ایران
۱۵ - جوانان انقلابی : ارگان سازمان
جوانان انقلابی
۱۶ - جمهوری اسلامی : وابسته به حزب
جمهوری اسلامی
۱۷ - جمهوری خلق مسلمان ایران : وابسته
به حزب جمهوری خلق مسلمان ایران
۱۸ - جهاد معلم : ارگان معلمان مسلمان
۱۹ - جرس : ویژه دهقانان (وابسته به
حزب توده ایران)
۲۰ - حقیقت : ارگان مرکزی اتحادیه
کمونیست‌های ایران
۲۱ - خلق : ارگان سازمان اتحاد مبارزه
در راه ایجاد حزب طبقه کارگر
۲۲ - دانش‌آموز : نشریه انجمن اسلامی
دانش‌آموزان
۲۳ - رهایی زن : نشریه انجمن رهایی زن
۲۴ - رنجبر : ارگان سازمان انقلابی
۲۵ - زن مبارز : نشریه جمعیت زنان مبارز
۲۶ - سنگر : ارگان سازمان سراسری
دانشجویان
۲۷ - سپیده سرخ : ارگان اتحادیه انقلابی
زنان
۲۸ - سرباز و انقلاب : ارگان پرسنل
انقلابی نیروهای مسلح
۲۹ - شب سرخ : نشریه اتحادیه انقلابی
دانش‌آموزان ایران
۳۰ - صدای دانشجو : نشریه برای ایجاد
تشکیلات سراسری دانشجویی
۳۱ - عصر : نشریه انجمن اسلامی فرهنگ
و هنر
۳۲ - عدالت : نشریه جمعیت عدالت
۳۳ - فجر امید : نشریه انجمن اسلامی
فجر امید
۳۴ - فلق : ارگان سازمان رزمندگان خلق
(الهیدی)
۳۵ - کار : ارگان سازمان چریک‌های فدایی
خلق ایران
۳۶ - کارگر : ارگان حزب کارگران
سوسیالیست
۳۷ - کارگر : ارگان سازمان سیاسی کارگر

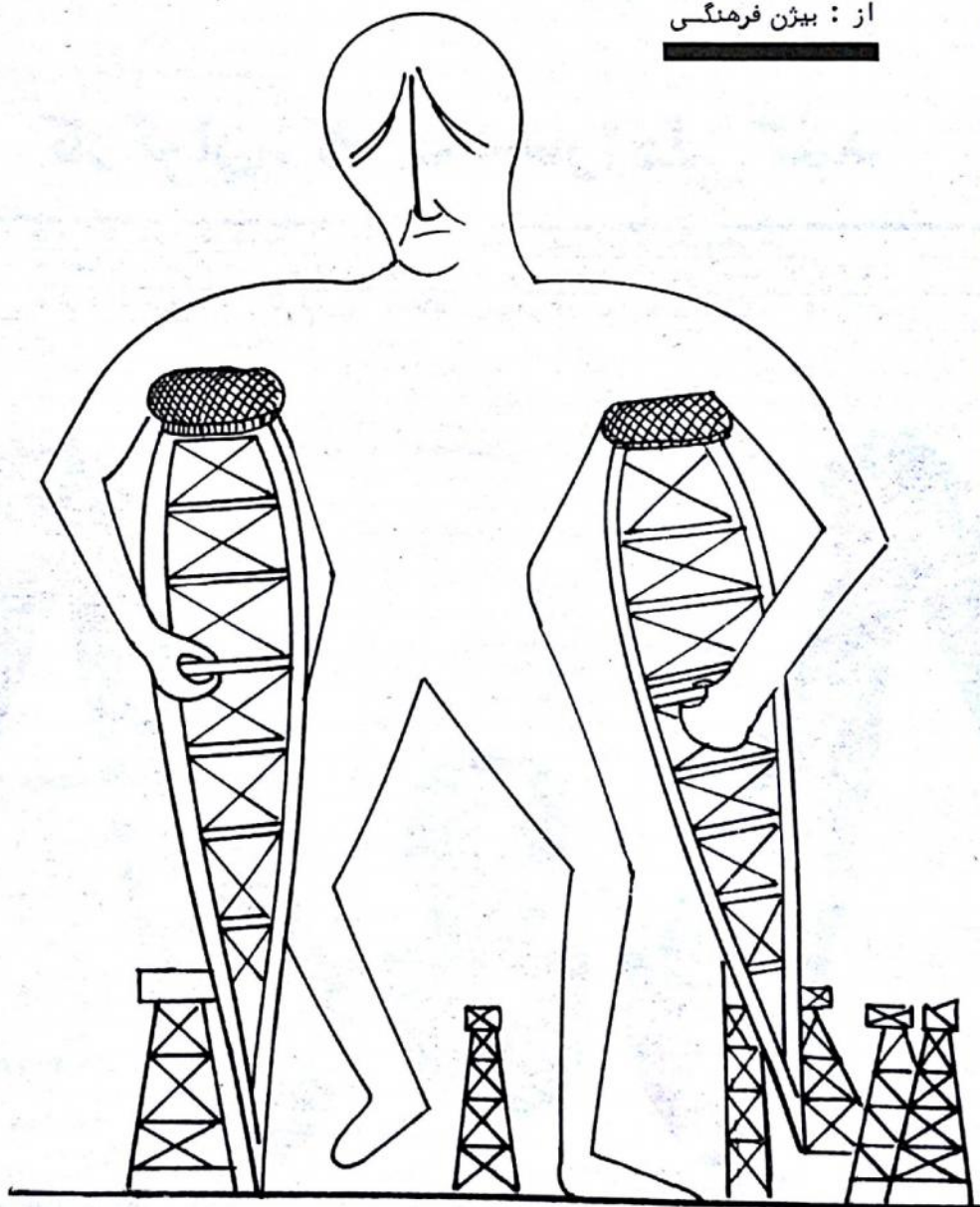
به همت سندیکای نویسندگان و خبرنگاران
مطبوعات ، فهرست نشریات و روزنامه‌هایی که
پس از انقلاب در ایران منتشر شده‌اند ، انتشار
یافته است . بنا بر نوشته بولتن سندیکا اکنون
۱۰۵ روزنامه و نشریه هر هفته در تهران منتشر
می‌شود که آنها را می‌توان به سه دسته تقسیم
کرد : یک‌دسته روزنامه‌ها و مطبوعات که پیشتر
هم منتشر می‌شدند ، دسته دیگر مطبوعات که سابقه
انتشار دارند ولی مدتی منتشر نمی‌شدند و در
دوره انقلاب انتشار خود را از سر گرفته‌اند و
دسته سوم نشریاتی که تازه متولد شده‌اند .

در بولتن می‌خوانیم : « سندیکای نویسندگان
و خبرنگاران مطبوعات که تنها نهاد فرهنگی-
صنعتی مرتبط با حرفه روزنامه‌نگاری در جامعه
ما است ، به همکاران قدیم که برخی حق استادی
و پیش‌گویی در این حرفه دارند ، و نیز به
همکاران جوانان که تازه قلم بدست گرفته‌اند ،
صرف نظر از وابستگی به این یا آن گروه یا حزب
و جمعیت و ایدئولوژی ، خیرمقدم و خوشامد
می‌گوید و توفیق همه آنان را در راه خدمت
به مردم و ترقی و پیشرفت جامعه طلب می‌کند .
فهرستی که سندیکای نویسندگان از مطبوعات
در حال انتشار در تهران فراهم آورده ، به شرح
زیر است :

ارگان‌ها

۱ - آرمان : ارگان سازمان جوانان و
دانشجویان دموکرات
۲ - اتحاد : ویژه کارگران و دهقانان
(وابسته به حزب توده ایران)
۳ - آذرخش : ارگان دانش‌آموزان دموکرات
۴ - آزادی : ارگان جبهه دموکراتیک ملی
۵ - اندیشه آزاد : نشریه دو-هفتگی
« کانون نویسندگان ایران »
۶ - بیداری زن : نشریه جمعیت بیداری
زنان
۷ - برابری : ارگان زنان مبارز
۸ - پیام خلق : ارگان سازمان مجاهدین
خلق ایران
۹ - پیکار : ارگان سازمان پیکار در راه
آزادی طبقه کارگر
۱۰ - پیکار خلق : ارگان گروه انقلابیون
مارکسیست
۱۱ - توفان : ارگان مرکزی حزب کمونیست
کارگران و دهقانان ایران

از : بیژن فرهنگی



گزارشی از کارخانه‌های کبریت‌سازی تبریز

کارگران: کارخانه‌ها را ملی کنید

* ما منتظر قانون کار هستیم و اگر مطابق میل ما نباشد، هرگز آن را نخواهیم پذیرفت .
* احتیاجی به سرمایه‌داران نداریم و خودمان می‌توانیم کارخانه‌ها را به نحو صحیح اداره کنیم .
* از دولت می‌خواهیم از کارگران و زحمتکشان پشتیبانی کند، نه از یک‌هشت سرمایه‌دار گردن کلفت !



نہا چیزی که کارخانه کبریت ساری توکلی
تبریز را از زندان جدا می کند کوهی بلند سیاه
آست که از میان دیوارهای آجری بلندش خود
را به تماشاگر تحمیل می کند. در بزرگ آهلی
بسته است. در کوچک کنارش را می گویم.
دریچه بی باز می شود و دو چشم مه آلود پیر با
یک منت موی خاکستری نگاهش را به من می دوزد.
علت آمدنم را می گویم، راهم می دهد. چند
ساختمان بی قواره وسط دیوارها سبز شده اند و در
پای دیوار ساختمانی که سمت راست در ورودی
قرار دارد، عدای کارگر پیر و جوان که اغلب
فقر زده اند لم داده اند. اگر چه فقرشان یقین
کهنایت اما لمیدندان اتفاق نوینی است.
این کارخانه را شورای کارخانه که توسط
کارگران انتخاب شده اند اداره می کند و آن ها
سرمایه دارها را بیرون رانده اند. در کنار
دیوار اتاق سمت چپ پیرمردی نشسته است.
چشم های قی کرده اش را بهم می زند و دوسه نفر
کارگر ایستاده اند که با حرارت با یکدیگر
صحبت می کنند و مرد جوانی که موهای پریشان،
چشمان ریز و شکم برآمده ای دارد، یک تفنگ
را انگار که پیل است به اینطرف و آنطرف
می کشاند و مرتب با دست سرنیزه ای را که به
کمر آویخته است جابجا می کند تا مکان مناسبی
برایش بیاید و نمی تواند.

مرد بلند بالای که چشم راستش خال دارد
پیش می آید با من خوش و بش می کند و می گوید
که سیمکش کارخانه است. او عضو شورا و
هماندار من است.
با شکی که حق اوست هوشمندانه مرا سؤال
و جواب می کند و از من می خواهد تا رسیدن
اعضای شورای کارخانه های کبریت سازی ممتاز
و تبریز که با هم برای اولین بار در تاریخ
کارگری ایران یک شورای هماهنگی تشکیل داده اند
به داخل کارخانه بروم و با کارگرها صحبت
کنم، هنگام عبور از حیاط به کارگرانی که
هوز لمیده اند اشاره می کند تا به درون کارخانه
سایند و به من می گوید که آن ها منتظر من
بوده اند. اتاق باریک و بلند کارخانه بوی عرق
بدن، چوب نمور و نمناک با صدای تراق تراق
ماشین های بزرگ و کوچک درهم آمیخته اند.
سیمکش و من بالای میز می روییم و اطراف ما را
کارگران احاطه می کنند. بلند می گوید این آقا
آمده است از وضع ما کارگران و همچنین شورا
گزارشی تهیه کند. من از شما می خواهم که به
حرفهایتان را به او بگوئید. از ظلماتی که به
شما شده، از مبارزاتی که در طول انقلاب کرده اید
و از شورا، سعی می کند خلاصه کند و جمعیت
به طرف میز هجوم می آورد و همه هم در می گیرند
و همه سعی می کنند نخستین کسی باشند که حرف

می زنند.

— آقا با شش سر عائله ۱۰۰۰ تومان می گیریم
زن و بچه ام گرسنه اند.
— آقا بنویسید ما را کمک زنند.
— آقا من چون گفته بوم، حقوق کم است
مرا تحویل ساواک دادند. اینهم جای شکنجه اش.
— آقا در روزهای انقلاب صاحب کارخانه
که با شفتت فامیل بود ساواکیها را ریخت اینجا
و ما را کمک زنند.

قرآن کارگران

از لایلای هجوم جمعیت مرد کوتاه قامتی را
می بینم که قرآن گنوده ای در دست دارد و جای
سخنران را گرفته است یکی دو نفر داد می زنند
بگذار آتشخ حرفش را بزند. یک عده صلوات
می فرستند و من سعی می کنم مجال بیابم حرفهای
او را گوش کنم. جمعیتی که مرا دوره کرده
است اجازه نمیدهد و من تنها به شکل پراکنده ای
می توانم حرف های شیخ را بشنوم... ما باید به
قرآن گوش بدهیم... دستورات قرآن شامس
خوشبختی ماست... آیه ۵۶... و... سیمکش
بلندگو را از دست او میگیرد و جمعیت را آرام
می کند و همه را وادار میکند که به حرفش
گوش دهند:

— آتشخ گفت که ما باید به قرآن گوش
بدهیم ولی کدام قرآن؟ قرآن سرمایه دارها یا
قرآن کارگرها؟ مگر همین صاحب این کارخانه
نبود که همیشه باخودش قرآن این طرف و
آنطرف می گردانید و به دختران زحمتکشی که در
اینجا کار می کردند به زور تجاوز میکرد؟

یکی داد می زند بله مثل فلاخی که بیچاره
بالاخره مجبور شد به خانه بدنام برود. دیگری
می گوید اسمیر. سیمکش ادامه میدهد ما باید
به قرآنی گوش بدهیم که زیر سایه آن سرمایه دار
هرطور که دلش خواست ما را استثمار کند و
زن و بچه مان را گرسنه نگه بدارد چندان که
کسانی هستند که در این کارخانه چهل ساعت
دارند کار می کنند و هنوز که هنوز است زن و
بچه شان یک شکم غذای سیر نخورده اند یا به

قرآنی که می گوید سرمایه داری ناپود است.
سیمکش خوب حرف می زند، کارگران
مشتاقانه به حرفهای او گوش میدهند. می اندیشم که
مبارزه طبقاتی در طول مدت کمی از یک سیمکش
یک خطیب ساخته است.

او نطق زیبایی را ادامه میدهد و کارگران
با غرض های صحیح است او را مدد می رسانند:
ما می خواهیم حقمان را بگیریم. برای این کار
باید متحد بشویم. با تمام کارگران زحمتکش
ایران باید رابطه برقرار کنیم، نه تنها با آن ها
بلکه باید از تجارب کارگران کشور های خارج

نیز که با سرمایه داران در افتاده اند، درس بگیریم.
آتشخ نیز می گوید صحیح است.
هنگامی که حرفش را به پایان میرسد از او
می خواهم که ما را به دفتر کارخانه ببرد، چرا
که هجوم همگان امکان نوشتن را از من سلب
کرده است. وقتی که از وسط کارگران می رفتیم
دوسه نفر آمدند و از من کاغذ قرض کردند که
دردهایشان را روی آن ها بنویسم و بعضی هم
مرا متوقف می کردند.

— حقوق مرا به چهار قسمت تقسیم کرده
بودند که اگر اخراج کردند نتوانم ادعایی
بکنم.

— ۱۵ سال است دارم کار می کنم. دیگر
خسته شده ام. می خواهم بازنشته شوم.
— ششماه بدون دلیل بیرون کردند، بعد

از اینکه شورا تشکیل شد سرکار برگشتیم.
— بچه های شش ساله و هشت ساله را می آوردند

اینجا و ازشان کار می کشیدند و موقعی که
بازررها می آمدند آن ها را توی بشکه می چاندند.

— آقای بازرشهای وزارت کار حتی یکبار
پایشان را توی کارگاه نگذاشتند، یک رات

می رفتند دفتر تا چایی و شیرینی بخورند.
— یک روز صاحب کارخانه با لگد مرا زد

و بعد مرا تحویل کلانتری داد، چون گفته بوم
حقوق کم است.

— در حکومت نظامی صاحب کارخانه مرا
به علت اینکه تبلیغات می کردم خودش تحویل
ساواک داد. آقا در زندان ماندم و زن و بچه ام
گرسنگی کشیدند.

هنگامی که از پله های دفتر کارخانه بالا
می رفتم آن ها پائین ایستاده بودند.

— صاحب این کارخانه مفصلی الارض است.

شورا چگونه تشکیل شد

در روزهای انقلاب چون کارگران مبارز
بسرعت دیگران را تبلیغ کرده به خیابان
می کشیدند صاحب کارخانه دستور داد که وسط
کارخانه را دیوار بکشند و قسمت چوبی را از
قسمت مقوایی جدا کنند. فردای روزی که
اعتصابات تمام شد ما به کارخانه بازگشتیم و
دیوار را خراب کردیم. صاحب کارخانه که
در جاهای دیگر هم گند و کثافت بالا آورده
بود فراری شد. در نتیجه شورا خود بخود
تشکیل شد. کارگران در کمال آزادی رای
دادند و با انتخاب یازده نفر برای شورای فعلی
نمایندگان خود فروخته سابق را معزول کردند.
ما ابتدا کارگرانی را که در طول انقلاب به خاطر
فعالتهای انقلابی اخراج شده بودند، بکار ما
گردانیدیم.

بقیه در صفحه ۲۲

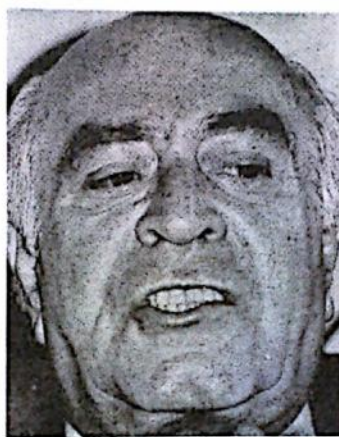
گفت وگویی با ایرج اسکندری (۲)

کاشانی با شاه همکاری کرد

که قبل از شما دستگیر شده بودند، اختلافاتی وجود داشت؟ با توجه به اینکه پشته‌وری که یکی از اعضای حزب کمونیست بود و حاضر نشد عضویت حزب توده را بپذیرد.

بین ما یعنی اعضای گروه ۵۳ نفر و حزب کمونیستها اختلاف نبود. اما میان خود آنها تضادهایی وجود داشت که به ما نمی‌گفتند. بیشتر در زمینه تشکیلاتی بود. راجع به پشته‌وری باید بگویم که او در ابتدا با حزب همکاری کرد. مرامنامه اول حزب را او و من با هم نوشتیم. اما در کنگره اول با اعتراضنامه او از طرف برخی رفقای قدیمش مخالفت شد. او هم رفت و روزنامه آذیر را راه انداخت و بعد هم جریان فرقه دموکرات را. البته پس از تشکیل حزب تضادهایی در حزب بوجود آمد. مثلا دکتر ایریم و خلیل ملکی که مبارزه را از چپ در درون حزب شروع کردند، اما در واقع راست بودند.

در یکی از مقالاتی که آقای احسان طبری، عضو کمیته مرکزی حزب شما در آن زمان نوشت، اصطلاح «حزب شوروی» در ایران را به کار برد و از آن دفاع کرد. آیا این موضع تمام حزب



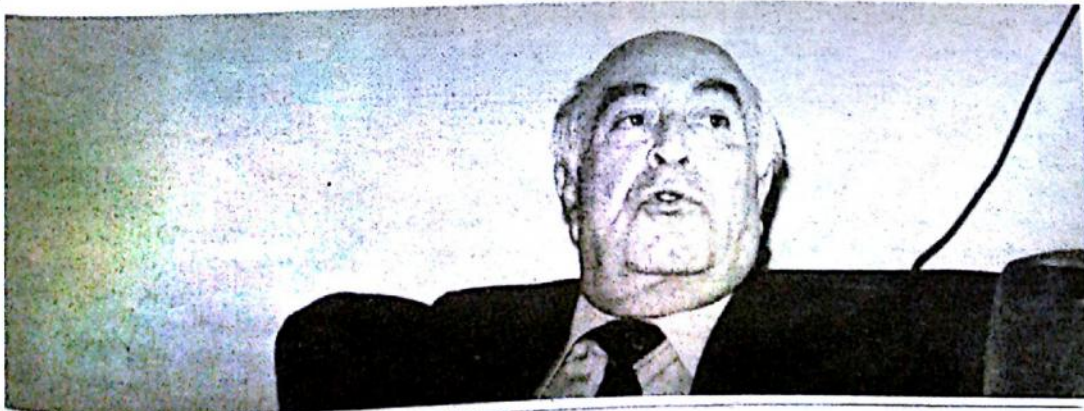
اسکندری که صدر حزب شد، کمونیست بودند. البته باید تاکید کنم که ما نمی‌خواستیم یک حزب سوسیال دموکرات بوجود آوریم بلکه با توجه به شرایط آن دوران مساله تشکیل یک جبهه ضد فاشستی در درجه اول اولویت قرار داشت. آیا این درست است که در زندان

بین گروه ۵۳ نفر و اعضای حزب کمونیست

آقای اسکندری شما یکی از ناظران

فعال و از جمله تاریخ‌سازانی بوده‌اید که تاریخ معاصر ایران را ساختند و رنگ خود را به آن دادند، و می‌دانید که در تاریخ معاصر ایران گونه‌های مهیب فراوان است و بسیاری از چهره‌ها هستند که هنوز نقش آنها روشن نشده است. شما با بسیاری از این چهره‌ها آشنایی داشتید و در بسیاری از این حوادث شرکت. تاریخ به روایت شما برای نسل جوان می‌تواند روشنگر باشد و آموخته. اگر موافق باشید از تشکیل حزب توده شروع می‌کنیم که شما یکی از موسسان اولیه آن هستید. حزب توده را چگونه تشکیل دادید و با چه هدفی؟

وقتی ما از زندان آزاد شدیم در مملکت بحران بود. حزب توده در ابتدا یک حزب کمونیست نبود گرچه تعدادی از ما که از زندان آزاد شده بودیم کمونیست بودیم اما مرامنامه حزب و حتی افرادی که عضو حزب می‌شدند این را نشان می‌دهد که هدف ما در مرحله اول ایجاد یک جبهه ضد فاشستی بود با این امید که از درون این حزب، حزب کمونیست بوجود بیاید. افرادی مثل الموتی و یا حتی عمویم سلمان میرزا

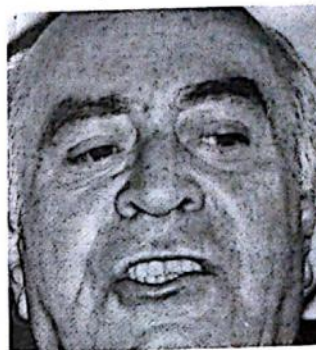


*** آیت الله کاشانی با حزب توده تماس گرفت و گفت اجازه علنی شدن حزب را می‌گیرد و به این شرط که از مصدق حمایت نکنیم *** حزب توده می‌توانست کودتای ۲۸ مرداد را شکست دهد اما رفقا جرأت اقدام نداشتند. * بسیاری از افسراد نهضت کمونیستی ایران بر اساس دلائل واهی بدست استالین اقدام شدند.

بود. نه ما با این اصطلاح مخالف بودیم. البته اگر طبری این را گفته باشد. عده زیادی از اعضای حزب کمونیست در سالهای قبل از تشکیل حزب توده مجبور شدند به شوروی مهاجرت کنند و برخی از آنها مثل سلطانزاد، و ... توسط حکومت استالین در شوروی اعدام شدند. دلیل واقعی اعدام آنها چه بود و چرا حزب توده در این مورد هیچ اقدامی نکرد؟ افرادی که وارد حزب توده شدند، نسبت به گذشته حزب کمونیست اطلاعاتی نداشتند. ما بعدها فهمیدیم که عده زیادی از افراد برجسته نهضت کمونیستی ایران بر اساس دلائل واهی در زمان استالین بدست روسها اعدام شده‌اند. در نتیجه اقدامات حزب ما، از بعضی از آنها پس از مرگ اعاده حیثیت شد. و جز این هیچ کاری نکردیم؟ چرا مقاله‌ای هم در دنیا نوشتیم. تشکیل فرقه دموکرات در آذربایجان و حکومت یکساله پیشه‌وری، با توجه به حمایت حزب توده از فرقه، پرستهای بسیاری را برمی‌انگیزد. ما این سوال شروع می‌کنیم که چرا حزب توده به اعضای خود در آذربایجان دستور داد که به فرقه دموکرات پیوندند؟ حال آنکه یکی از اصول حزب توده سرانری بودن آنت است؟ بله حزب دستور داد که اعضای آن به فرقه پیوندند زیرا در آذربایجان یک جریان انقلابی در حال شکل گرفتن بود، و نمی‌خواستیم چوب لای چرخ انقلاب بگذاریم. گرچه فرقه دموکرات یک جبهه بود نه یک حزب کمونیست. اما بعضی از افرادی که در راس آن بودند کمونیست بودند مثل پیشه‌وری. و البته این حرف درست است که در یک کشور فقط یک حزب کمونیست می‌تواند وجود داشته باشد و ما نیز در مهاجرت ملی یک کفرانی وحدت با فرقه دموکرات یکی

ندیم. روسها در آغاز از پیشه‌وری حمایت کردند و ارتش خود را در فروپس، نگه داشتند، ولی پس از مذاکره با قوام و وعده امتیاز نفت شمال، ارتش خود را از ایران بردند. از این قضیه بطور کلی دو استنباط وجود دارد: یکی آنکه روسها به خاطر گرفتن امتیاز نفت شمال بود که قیام آذربایجان را تقویت می‌کردند و استنباط دیگر می‌گوید که هدف آنها تجزیه آذربایجان از ایران و ایجاد یک آذربایجان واحد بود؟ مساله آذربایجان هنوز هم خیلی تاریک است. در اینکه باقراف رئیس حزب کمونیست آذربایجان شوروی که با پیشه‌وری روابط نزدیکی داشته و در جریان آذربایجان تقریباً مهمترین فرد بود نظرات ناسیونالیستی و محلی گرایانه نسبت به آذربایجان داشت حرفی نیست. باقراف تمایل داشت که هر دو آذربایجان را متحد کند. البته خیانت‌های باقراف بعدها برهه معلوم شده و در شوروی به اعدام محکوم شد. او خود نیز گویا در دادگاه راجع به جریان آذربایجان و تمایلات خود مطالبی گفته است. اما اینکه باقراف چگونه توانست نظریات خود را اجرا کند و رهبری حزب کمونیست شوروی یعنی استالین را تحت تاثیر خود قرار دهد، ما نمی‌دانیم. البته واضح است که در آن هنگام برپا که گرجی و وزیر کشور استالین و مورد توجه شخص او بود با باقراف روابط بسیار نزدیکی داشت و شاید باقراف در قضیه آذربایجان از طریق برپا توانسته است نظریات خود را پیش ببرد. بهر حال باقراف در قضیه آذربایجان موثر بود و احتمالاً هدف او تجزیه آذربایجان از ایران و ایجاد یک آذربایجان واحد بود. البته تمام جنبش آذربایجان را نمی‌توان تنها به این جنبه قضیه محکوم کرد. اما ما هنوز نتوانسته‌ایم در باره این موضوع تحقیق دقیقی بکنیم، زیرا اسناد آنرا هرگز در اختیار نداشتیم. قضیه آذربایجان بقدری مخفی است که ما نمی‌دانیم و هر کسی هم جز

این حرفی بزعم بلوف می‌زند. اما تا آنجا که ما اطلاع پیدا کردیم باقراف مستقیم و غیرمستقیم در جریانات مداخلاتی داشته است. با توجه به مساله نفت شمال و نوع حرکت شوروی در این مورد به نظر شما گرفتن امتیاز نفت در این فاصله مطرح نبود؟ و بطور کلی حضور ارتش سرخ در ایران همزمان با قضیه آذربایجان را چگونه تعبیر می‌کنید؟ شاید آنها روی این عامل حساب نکرده بودند. به نظر من آنها امپریالیسم انگلیس را بسیار ضعیف می‌دانستند و راجع به آمریکا نیز در آغاز ماجرا روزولت رئیس جمهور آمریکا بود، و سیاست خاصی داشت. آنها روی این سیاست حساب می‌کردند اما با مرگ روزولت سیاست آمریکا تغییر کرد و خشونت و تهاجم بیشتری آغاز شد. اما به هر حال اساس ضعف جنبش آذربایجان را باید در داخل نهضت آذربایجان و ضعف نیروهای درونی آنها جستجو کرد. جنبش آذربایجان در زمانی شروع شد که نهضت ملی شدن و مبارزه ضد امپریالیستی در حال شکل‌گیری بود. فکر نمی‌کنید طرح مساله ملی در آن زمان به وحدت نیروها در مبارزه ضد امپریالیستی ضربه وارد میکرد؟ به نظر ما مساله ملی باید در یک کادر سراسری حل شود، ولی متعقدیم که در بعضی از شرایط می‌توان به تاسیس یک پایگاه انقلابی مانند نهضت آذربایجان دست زد و بعدها آنرا به پایگاهی برای کل نهضت و انقلاب عمومی تبدیل کرد. در مورد خاص آذربایجان باید بگویم حزب ما در این مورد تصمیم نگرفت. این جریان بدون کنترل و نظر حزب ما اتفاق افتاد و ما در مقابل عمل انجام شده قرار گرفتیم. ما جریان آذربایجان را تدارک نکرده بودیم، اما وقتی که جریان اتفاق افتاد چون یک نهضت انقلابی بود از آن حمایت کردیم. در مورد مساله نفت و مخالفت ما



شعار ملی شدن نفت در سراسر کشور آید
در حزب هیچ مخالفتی با سیاست عموم
حزب وجود نداشت ؟
تا آنجا که من اطلاع دارم قرار بود که ۶
ماه پس از پایان جنگ متفقین از جمله روسها
ارتش خود را از ایران ببرند . اما از نظر
روسها جنگ با تسلیم آلمان تمام نشده بود ،
زیرا ارتش شورویها در زاین درگیر جنگ بود.
آمریکا و انگلیس از حضور ارتش روسیه در
ایران ناراضی بودند زیرا رفتار ارتش سرخ تاثیر
بسیار مثبتی بر مردم ایران داشت . مثلا حضور
ارتش سرخ در شمال ایران راه را برای رشد و
گسترش احزاب مترقی منجمد حزب توده ، هموار
کرد . حزب توده در شمال ایران توانست سازمان
های خود را بهتر گسترش دهد تا جنوب . در
جنوب ایران به جز اصفهان ، حزب توده نتوانست
گسترش چندانی بیابد و این به علت حضور
قوای انگلیس و آمریکا در آن نواحی بود که
مانع هر نوع فعالیت نیروهای مترقی می شدند .
بنابراین می توان گفت که حضور ارتش سرخ در
ایران نفس مترقی داشت و علت شکست جنبش
انقلابی آذربایجان را نباید در نفس شورویها
دید . اگر جریان آذربایجان به نتیجه ای نرسید
علت آنرا باید در داخل نهضت آذربایجان و فرقه
دموکرات جستجو کرد . وضع حکومت پیشه‌وری
از لحاظ اسلحه و قدرت ارتش و روحیه مردم
توان مقاومت در برابر ارتش شاه را داشت .
می توانست کاملا در برابر هجوم ارتجاع مقاومت
کند ، اما نهضت آذربایجان متشکل نبود و مثلا
در فرقه دموکرات هر کسی می توانست عضو باشد.
یک چنین سازمانی نمی تواند نقش انقلابی خود را
در مواقع حساس ایفا کند .
علاوه بر این یکی دیگر از علل شکست ،
روحیه افرادی بود که رهبری را در دست داشتند.
این را هم نباید نادیده گرفت که اگر در

آذربایجان مقاومت جدی می شد ، یک ساله
بین المللی بوجود می آمد زیرا امپریالیستهای
آمریکا و انگلیس در برابر انقلاب در آذربایجان
ساکت نمی ماندند و دست به یک تهاجم جدی
می زدند .

فکر نمی کنید رهبری قبل از شروع
قیام بهتر بود این عامل را در نظر
می گرفت ؟

البته که وجود داشت ، هم در داخل رهبری
حزب و هم در درون کادرها این نسبت سیاست با
مخالفهایی وجود داشت اما سیاست حاکم حیات
اجرائیه مقیم تهران تحت نفوذ قاسمی و یارانش
بود .

بطور کلی مجمع سیاست حزب را
در قبال مصدق چگونه ارزیابی می کنید ؟
پلنوم چهارم کمیته مرکزی حزب ما سیاست
حزب را در مقابل مصدق دقیقاً بررسی کرد . تا
قبل از ۳۰ تیر موضع ما نسبت به مصدق کاملاً
نادرست بود ولی بعد از ۳۰ تیر ۳۱ ما سیاست
حمایت همه جانبه از مصدق را طرح و عمل کردیم.
سیاست حزب توده را تا ۳۰ تیر
در باره دکتر مصدق در قبال مساله ملی
شنن نفت نادرست میدانید می خواستیم
بدانم که نقش شورویها در این مورد چه
بود . آیا آنها حزب را تشویق به اتخاذ
چنین موضعی نکردند ؟

شورویها در مورد مساله نفت سکوت کردند.
از مصدق حمایت نکردند ، اما مخالفت هم
نکردند . حتی درخواست امتیاز نفت شمال نیز
به این صورت که طرح شد اشتباه بود این امر
محتاج بررسی است بویژه آنکه وقوع حادثه
در زمان استالین بوده است و دقیقاً معلوم نیست
انگیزه آن چه بوده است شاید شورویها واقعا
امتیاز نمی خواستند . در آلمان ساعد نخست وزیر
وقت بطور پنهانی با آمریکا در حال مذاکره بود
تا امتیاز نفت شمال را به آنها بدهد. شورویها
برای جلوگیری از این کار تقاضای امتیاز
کردند ولی ساعد حاضر نشد با آنها مذاکره کند
و این برخلاف قراردادهای قبلی بود . مآظها را می
تشکیل دادیم که هدف آن برکناری ساعد بود
و موفق هم شدیم حزب ما در آلمان این موضع
را داشت که اگر دولت با آمریکائیها مذاکره
می کند پس باید با روسها هم مذاکره کند . اما
بهر حال این حرکت در آلمان و با توجه به
شرایط کلی کشور درست نبود چرا که موضع
مصدق مبتنی براینکه به هیچ دولتی نباید امتیاز
داد یک موضع درست بود . ما پس از ۳۰ تیر
موضع خود را کاملاً تصحیح کردیم .

حزب توده با قوام السلطه التسلط
کرد و در کابینه او شرکت کرد. منظورم

کابینه دوم قوام است یعنی وقتی که او
برای حل مساله آذربایجان به شوروی
رفت و با استالین مذاکره کرد و وعده
اعطای امتیاز نفت شمال را به آنها داد.
خود شما در این کابینه وزیر پسته و هنر
بودید شرکت حزب را در کابینه قوام
درست در زمانی که با مصدق مخالفت
می کرد را چگونه توجیه می کنید ؟

قوام نقشی بازی کرد که حزب را وادار به
همکاری با خود کرد او قبل از اینکه رای اعتماد
بگیرد گفت که میخواهد به مسکو برود و مساله
آذربایجان و نفت را با آنها حل کند . ما دیدیم
که این موضع بد نیست و باید او را تقویت کرد.
باید در نظر گرفت که سیاستهای قوام دومرحله
دارد در مرحله اول او با منطق یک اریستوکرات
ایرانی فکر کرده بود که شوروی و آمریکا با هم
سازش کرده اند و اگر به مسکو برود خود را
تقویت کرده و حمایت آمریکا را به خود جلب
می کند مرحله دوم وقتی بود که او فکر کرد
انگلیس و آمریکا علیه شوروی با ما متحد
شده اند و لذا سیاست دیگری را در پیش گرفت
یعنی ما را کنار گذاشت . و این کار را با سیاست
خاصی کرد وقتی که نهضت آذربایجان اوج
گرفت او برای مقابله با انقلاب یکم انگلیسیها
جریان شورش عشایر جنوب را برای انداخت در
یکی از جلسات هیات وزراء ما گفتیم که ارتش
باید جلو پیشروی نیروهای شورشی را بگیرد و
همه وزراء نیز پیشنهاد ما را تأیید کردند اما پس
از مدتی خبر آمد که نیروهای شورشی همچنان
به پیشروی خود ادامه میدهند و نیروهای
ارتش در پلدختر متوقف شده و دست به هیچ
اقدام قاطعی نمی زنند . من قضا را در هیات
وزراء طرح کردم و گفتم که چرا ارتش جلو
تهاجم نیروهای شورشی را نمی گیرد قوام پاسخ
داد که وزیر جنگ باید جواب بدهد سیهیداحمدی
وزیر جنگ گفت : ارتش نوکر دولت است (و به
قوام اشاره کرد) دولت بگوید ارتش عمل می کند
من گفتم که دولت در جلسه قبل دستورات لازم
را به شما داده است سیهیداحمدی در برابر اصرار
من سه بار همان پاسخ قبل را داد و ما فهمیدیم که
قوام مانع سرکوبی نیروهای شورشی است . از آن
جلسه به بعد ما به عنوان اعتراض در جلسه هیات
وزراء شرکت نکردیم و قوام نیز که همین را
می خواست بلافاصله استعفا داد و ما را کنار
گذاشته کابینه را ترمیم کرد .

می خواست بدانم که شما چرا در کابینه
قوام شرکت کردید ؟
منظور ما از شرکت در کابینه قوام تحکیم
وضع دموکراتیک علیه شاه و ارتجاع بود و
برای تحقق این هدف ما با حزب ایران ، حزب

جنگل و ... متحد شده و اتحاد ضد دیکتاتوری را بوجود آوردیم. البته ما قوام را می‌شناختیم. عبودیت سلیمان میرزا اسکندری زمانی در باره قوام گفت که او مثل پلنگ است هرکس به او نزدیک شود اول به او چنگ می‌اندازد.

پس از قیام ۲۰ تیر سال ۳۱ حزب شما به حمایت از مصدق و جنبش ملی پرداخت اما حزب علیرغم اطلاعات بسیار وسیعی که در مورد توطئه‌های امپریالیستی علیه حکومت قانونی و ملی دکتر مصدق داشت و با وجود سازمان نظامی و نیرومند و تشکیلات سراسری هیچ اقدامی برای مقابله با کودتای شاه - آمریکا نکرد چرا؟

ما از کودتای اول یعنی کودتای ۲۵ مرداد که شاه فرمان عزل مصدق را به نصیری داد اطلاع داشتیم و این جریان را با مصدق در میان گذاشتیم. مصدق نیز به ما اعتماد کرد و طرح دستگیری نصیری را به اجرا گذاشت او به ممتاز دستور داد که اگر کسی به ملاقاتش آمدند وقتی مصدق اشاره کرد آنها را بازداشت کند. نصیری فرمان عزل مصدق را از نخست‌وزیری به خانه مصدق آورد اما با اشاره مصدق ممتاز او را بازداشت کرد و در نتیجه تدارکاتی که مصدق از پیش انجام داده بود طرح کودتای اول شاه شکست خورد. و شکست آنها در ۲۵ مرداد تا حدی مدیون اطلاعاتی است که ما به مصدق دادیم. ارتجاع پس از شکست طرح اولیه خود متوجه شد که ما از طریق سازمان نظامی خود از کارهای آنها مطلع می‌شویم و لذا آنها محل جلسات خود را از ستاد ارتش به ساختمان اصل ۴ آمریکا منتقل کردند آنها کودتای ۲۸ مرداد را در آنجا طراحی کردند ما دیگر از جریان اطلاعاتی بدست نیاوردیم. روز ۲۸ مرداد وقتی جماعت‌داران راه افتادند ما به مصدق تلفن کردیم ولی او گفت دولت بخواص مسلط است. و در ساعت ۱۱ وقتی دیگر کار از کار گذشته بود ما باز با او تماس گرفتیم و مصدق به ما پاسخ داد که «همان کار از دست من در رفته است کسی به حرف من گوش نمی‌کند شما به وظایف ملی خود عمل کنید» اشتباه ما درست در این بود که این کار را نکردیم. ما باید از پیش نیروهای خود را آماده می‌کردیم و روز ۲۸ مرداد با بسیج نیروهای خود کودتا را خنثی می‌کردیم. حزب ما در آنزمان آنقدر قوی بود که بتواند کودتا را حداقل در تهران با شکست مواجه کند ما باید اعلامیه‌ای می‌دادیم و از طریق رادیو مردم را به قیام دعوت می‌کردیم اما بدبختانه رفقای ما در ایران جرات این کار را نکردند. اما دبیر کل حزب آقای کیانوری

که خود یکی از اعضای مؤثر هیأت اجراییه حزب مقیم ایران در ۲۸ مرداد بود. عقیده دارد که حزب نمیتوانست در ۲۸ مرداد عمل کند.

من چنین چیزی نشنیدم اما آنچه که گفتم، مصوبه پلنوم کمیته مرکزی است.

آیت‌الله کاشانی یکی از کسانی بود که در آغاز جنبش ملی با مصدق همکاری می‌کرد او بعدها از او کناره گرفت. این روزها سعی میشود که از کاشانی یک روحانی مبارز بسازند نقش ایشان در کودتای ۲۸ مرداد چه بود؟

آیت‌الله کاشانی به مصدق خیانت کرد اینکار او هم به انگیزه طبقاتی بود هم ناشی از قدرت‌طلبی شخصی ما اطلاع دقیق داریم که آیت‌الله کاشانی با شاه همکاری میکرد و علیه مصدق دست به دسیسه‌چینی میزد. مثلاً آیت‌الله کاشانی در زمانی که ما از مصدق حمایت می‌کردیم سعی کرد که حزب ما را علیه مصدق و به نفع شاه سوق دهد. او با حزب ما تماس گرفت و به ما پیشنهاد کرد که اجازه علنی شدن حزب ما را از شاه بگیرد و ما در ازاء این امتیاز از مصدق حمایت نکنیم البته ما این پیشنهاد را رد کردیم. یکی از اتهاماتی که به حزب توده می‌زنند رابطه حزب شما با تیمسار بختیار رئیس ساواک شاه که بعداً در عراق بر علیه شاه فعالیت می‌کرده است در این باره چه توضیحی دارید؟

مساله دو جنبه دارد زمانی که رادمش دبیرکل حزب بود به عراق رفت و در بغداد صدام‌حسین به او گفت که تیمسار بختیار هم در بغداد است و تمایل دارد که با او و حزب توده همکاری کند. رادمش به صدام‌حسین جواب داد که با بختیار ملاقات نخواهد کرد زیرا او جلاد است صدام‌حسین خیلی اصرار و پافشاری کرده بود اما رادمش نپذیرفت. بنابراین رابطه‌ای بین حزب ما و بختیار وجود نداشت جنبه دیگر قضیه این است که شخصی بنام عباس شهریاری رئیس تشکیلات تهران حزب توده با بختیار ارتباط داشت او از فعالین مبارزات کارگری بود و در شورای متحد کار میکرد ولی بعدها پلیس شده و به خدمت ساواک درآمده بود. رفیق رادمش که مسئول تشکیلات ایران بود به او اعتماد داشت. ولی ما بتدریج به عباس شهریاری مشکوک شدیم زیرا هرکس را که به ایران می‌فرستادیم دستگیر می‌شد حتی دو نفر از رفقای ما یعنی سرگرد رزمی و معصومیان که داوطلبانه و خفیه‌انه برای فعالیت به ایران آمده بودند و احتمالاً رابطه عباس شهریاری و ساواک را کشف کرده بودند دستگیر شده و تاکنون ما

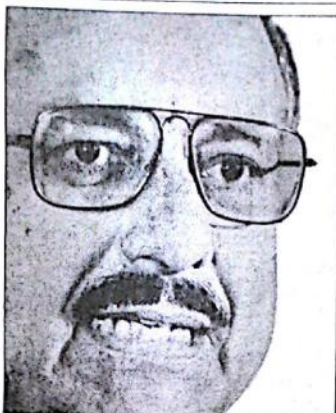
هیچ خبری از آنها نداریم و هنوز هم نتوانسته‌ایم ردیای آنها را پیدا کنیم. آنها بدست ساواک شهید شدند. اما اسم آنها نه جزء اسامی زندانیان سیاسی است و نه جزء شهدای اعلام شده. و هنگامی که روشن شد عباس شهریاری با ساواک همکاری میکند ما رادمش را از سمت خود برکنار کردیم من مامور شدم به عنوان قائم‌مقام دبیر اول وقت کار کنم و در پلنوم کمیته مرکزی به انتضاف آراء من دبیرکل حزب شدم بهرحال اینسرا می‌خواستیم بگویم که عباس شهریاری با بختیار رابطه داشت نه حزب توده.

شما را بسیار خسته کردیم و بسیار داریم هم بخاطر اینکه وقت خود را به ما دادید و هم به خاطر صداقت شما و برداشتهای تازه‌ای که مطرح کردید آخرین پرسش را به اولین پرسش آغاز گفتگو برمی‌گردانم که اوضاع ایران را چگونه می‌بینید آنجا شما پاسخی تحلیلی دادید حالا می‌خواهم تأثیری را که وضع کلی کشور و مردم که پس از اینهمه سال دوری از وطن بر شما گذاشت بدانیم. اولاً خیلی خوشحالم که بعد از ۳۰ سال توانستم دوباره به ایران بیایم هرچه باشد بالاخره آدمی در مهاجرت با همه محبت‌هایی که به آدم می‌شود غریبه و خارجی است اینجا مملکت من است پس از سالها در جایی زندگی میکنم که به آن تعلق دارم خوب و بدش هم مال ما است آدمی در میهن در جایی زند میکند که میتواند راجع به اوضاع آن اظهار عقیده کند خود را در سرنوشت آن سهم بداند ... از طرفی دیدن خانواده هم بود در این سالها که من نبودم خیلی‌ها مرده‌اند و صرفنظر از اینها چیزهای جالبی در ایران به چشم می‌خورد که حتی در مثالهای جزئی و ظاهراً پیش پا افتاده.

از نظر خلقیات مردم ما شاهد يك دگرگونی دوگانه هستیم پدیده‌ای که برای من غیرمنتظره بود آگاهی وسیع و رشد دانش سیاسی در میان جوانان مملکت است دولت طاغوتی تمام تلاش خود را در این جهت متمرکز کرد که جوانان را با الگوهای آمریکائی تربیت کند و آنها را از تفکر و اندیشه باز دارد اما کاملاً شکست خورده است البته سطح آگاهی علمی و فنی خیلی پائین‌تر از سابق است اما سطح آگاهی سیاسی فوق‌العاده بالا است.

آقای اسکندری بکبار دیگر سپاسگزاریم.

پایان



وابستگان «طبیعی» سوموزا هم نمی‌توانند به او کمک کنند.

نیکاراگوئه! وبا و طاعون آمریکا

را از ژنرال ساندینی، فرمان مبارزات ۱۰ ساله پیش خلق نیکاراگوئه علیه اشغال آمریکاییان، که به دست پدر رئیس‌جمهوری کونی به قتل رسید، گرفته‌اند) سالها فعالیت زیرزمینی داشتند. اما درحال حاضر نقاب از صورت برداشته و آشکارا می‌جنگند. آمریکا به رغم تجدیدنظرهای سیاسی کارتر، هنوز در مورد سرنگون‌ساختن رژیم سوموزا مردد است. شاید وزارت امور خارجه آمریکا علاقه‌مند به حفظ این آخرین غروک خیمه‌شب‌بازی

شده است. سوموزاهای پدر در پسر دیکتاتور، حیات و قدرت خود را مدیون وجود يك «مارد ملی» هستند که هزینه تجهیزات و آموزش آن را «پناگون» (وزارت دفاع آمریکا) می‌پردازد. اما ناچند وقت دیگر این مارد قادر خواهد بود رژیمی را که مورد تنفر تمام طبقات اجتماعی نیکاراگوئه است، با برجا نگهدارد؟ دشمن نیرومند است. جریکهای ساندینیست (که نام خود

سگرها فرو ریختند. محله‌ها به نلی از خاکستر تبدیل شدند و گورهای دسته‌جمعی لبریز گشتند. آناسیو سوموزا، دیکتاتور نیکاراگوئه به قیام ملی ۹ سپتامبر گذشته کشورش، با جنگی تمام عیار پاسخ گفته بود. خاندان او که از چهل سال پیش به کمک آمریکا آزادی و خون مردم این جمهوری کوچک آمریکای مرکزی را در شیشه کرده و هر دم آماده ایگونه رویاروییها با ملت بوده است، این بار مظهر وارد دوران انحسار



درباره انتخابات پارلمانی

آیا اتحاد اروپا عملی است؟

گرفت .
در ۱۹۷۴ هم اروپا تورم ، بیکاری ، و مشکل ارزی را می‌شناخت . اما این مشکلات در حال حاضر ابعادی تازه و نگران کننده یافته‌اند . متخصصان طرفدار وحدت پولی اروپا نیز ظاهرآ بازی را باخته‌اند . با این حال جامعه اروپا در حال حاضر چیزی جز يك مجتمع اقتصادی نیست . تشکیل کنفدراسیون اروپایی به رغم تمام تبلیغات و سروصداها ، تا وقتی مسئله دفاع مشترک کشور های اروپایی حل نشود ، عملی نخواهد بود . سکوت در مورد مسائل دفاعی اروپا را نیز باید با ترس اروپای غربی از برنگیختن ثوروی توجیه کرد و یا به‌ایندی که هنوز به آمریکا بسته است . نباید فراموش کرد که قدرت نظامی ثوروی تا وسط پهنه خاک آلمان کشیده شده است و بعد قدرت دفاعی آمریکا با هیچیک از کشورهای اروپایی به تهنائی قابل مقایسه نیست . بنابراین اتحاد اروپا ، حتی اگر مسائل دفاعی و ارزی را نیز شامل شود ، بدون هماهنگی با آمریکا معنائی نخواهد یافت . همین امر یکی از مهمترین دلایل بی‌تفاوتی مردم کشور های اروپایی نسبت به تشکیل پارلمان اروپایی است . گویی وحدت اروپای ناتوان از تشکیل جبهه‌ای مشترک برای تأمین امنیت و رونق بخشیدن به صنایع اروپایی ، فقط فرانسویان را دلخوش می‌کند .

شاید هم به رغم تلاشهای انتخاباتی ، فرانسه با استفاده از صلح مصر و اسرائیل ؛ و باکتودن راهی برای تشکیل يك جبهه عرب و اروپایی ، می‌کوشد دوستی اعراب را جلب کند و از این راه برگ برنده‌ای در برابر آمریکا برای خود دست و پا کند . آنچه مسلم است اینکه درآنوی این تلاشها باید سر نخ ستیز اروپا با آمریکای «خودخواه» را جستجو کرد .

آمریکای مرکزی را دستخوش اغتشاش خواهد کرد . ایالات متحده آمریکا یکبار دیگر این واقعیت را تجربه می‌کند که شاکردن برخلاف جریان و تلاش در راه حفظ حکومتهای غیرمردمی روزی آمریکا را برسر دوراهی انتخاب میان وبا و طاعون قرار خواهد داد .

بجنبه دهم روم ، مردم اروپا برای انتخاب نمایندگمان خود در پارلمان اروپایی ، به پای صندوقهای رای رفتند . بی‌تفاوتی و کم‌هیجانی این انتخابات کلام «هوسل» فیلسوف آلمانی را به خاطر می‌آورد که می‌گفت : «بزرگترین خطری که اروپا را تهدید می‌کند ، خستگی است .» این خستگی ثمره تاریخ طولانی اروپاست . اروپاییها آتقدر از نبوغ خود برای پیشرفت سلاحها ، ادبیات و قوانین و بعدها علوم ، صنایع و فنون استفاده کرده‌اند که ممکن است توانائی رفابت با قدرت آنوی اقیانوس اطلس ، یعنی آمریکا را از دست داده باشند . و این خطر واقعی است . برای مقابله با این خطر ، انتخاباتی که از هفتم تا دهم ژوئن در نه کشور عضو جامعه اروپا صورت گرفت ، کافی نیست . اما هدف این انتخابات سمبولیک بیدار کردن میل «زیست» در اروپائیان بود ، و ساختن چیزی فراتر از کلیساهای عظیم و کاغذهای صورتحساب . به هر حال این انتخابات صورت گرفت . حال باید منتظر چه تغییر و تحولی بود ؟ در کوتاه مدت هیچ عافیتی را نباید از این رویداد چشم داشت . چرا که قدرت پارلمان اروپایی بدون يك تجدید نظر کلی در اساس آن محدوده خواهد بود . اما اثر تشکیل این پارلمان در هماهنگ کردن افکار عمومی و در نتیجه هماهنگی تصمیمها کمترین امیدی است که می‌شود به آن بست .

باید قبول کرد که حتی بعد از انتخابات دهم ژوئن ، ابعاد واقعی و منطبق سیاسی انتخابات پارلمان اروپا در پرده‌ای از ابهام باقی مانده است . هنگامی که در ماه دسامبر ۱۹۷۴ قرار شد مفاد قطعنامه دم بالاخره عملی شده و پارلمانی برای اروپا انتخاب شود ، نه تاریخی برای این انتخابات معلوم شد و نه بی‌آمندهای اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی این حرکت مورد بررسی قرار

به تجدیدنظر در این موضع خواهد ساخت . اما سلاح فشارهای اقتصادی هنوز کارگزار است و آمریکاییها تا به حال چندان از این سلاح استفاده نکرده‌اند . باوجودی که استقرار يك «کوبای تازه» در کار دروازه‌های آمریکا جاری به چشم رهبران این کشور خواهد بود ، آنها این اعتقاد را هم پیدا کرده‌اند که باقی ماندن آناسیو سوزا در قدرت نام

خود درحوزه کارالیب است .
بازنده اعلام کردن مردی که درماه سپتامبر گذشته با آنهمه خونریزی وجود خود و رژیمش را به ملت تحمیل کرد ، دشوار است . اما این بار پایه‌های قدرت او جدا می‌رزد . اعلام وضع فوق‌العاده در تاریخ ۶ ژوئن گذشته نه تنها از شدت حمله‌های انقلابیون نکاست ، بلکه آنها را در پیشروی مصمم‌تر ساخت . از شمال تا جنوب نیکاراگوئه ، دست کم هشت شهر عرصه شدیدترین بیکارهاست . افزایش روزافزون تعداد مبارزان و مسلح شدن هرچه بیشتر آنان ، امکان رویارویی در بیکاری تمام‌عیار را برای آنها فراهم آورده است به طوری که سارد ملی نیکاراگوئه غیر از درگیرهای خونینش در ماناگوا ، مجبور است برای سرکوبی «شورشیان» به تمام نقاط کشور نیرو بفرستد . ماناگوا که ابتدا دورانی از آرامشی نسبی را شناخته بود ، بعد از اعتصابات گسترده عمومی به تهری مرده و سپس به عرصه کارزاری خونین بدل شد . اقتصاد نیکاراگوئه به رغم ۶۵ میلیون دلار وام اخیر صندوق بین‌المللی پول ، فلج است .

انزوای سیاسی رژیم سوزا کامل است . البته برنامه‌های انقلابی چریکها طبقه متوسط و گروهی از طبقه کشاورزان را هراسان کرده است . اما این بختها نیز به یاری رئیس جمهوری منصور نیکاراگوئه نشنفته‌اند . طی ۱۸ ماه مبارزات اخیر ، در میان دو نیروی متخاصم ، یعنی سوزا و اطرافیان و سارد ملی اش ازبکو ، ساندینیستا ازسولی دیگر ، هیچ نیروی حومی ظهور نکرده است .

در زمینه دیپلماتیک نیز وضع رژیم سوزا وخیم است . البته هنوز سوزا در برابر کشور می‌ارتنی چون کاستاریکا ابراز وجود می‌کند ، اما نه ونزوئلا ، نه پاناما و نه مکزیک (که اخیرآ بانیکاراگوئه قطع رابطه کرد) در برابر حمله احتمالی سوزا به کاستاریکا خاموش نخواهد نشست .

دوستان و وابستگان « طبیعی » سوزا ، یعنی رژیمهای نظامی مواتمالا ، ال سالوادور و هندوراس نیز خود چنان درگیر تشنجهای داخلی‌اند که فکر کمک به سوزا را هم به سر راه نمی‌دهند . ساندینیستها برگ بین‌المللی شدن بحران را هم رو کرده‌اند . آنها بی‌شک از ترس غرق شدن در گرداب جنگ ، اعتقاد پیدا کرده‌اند که برای ریشه کن کردن رژیم سوزا به نوعی کمک خارجی نیاز دارند .

یکبار دیگر نگاهها به آمریکا دوخته شده است . ظاهرآ آمریکا تمایلی به دخالتهای مستقیم نظامی در منطقه ، به شوء گذشته ، ندارد . تنها شرکت مستقیم کوبا در بحران ، آمریکا را وادار



سیاسی است. حالا بیشتر مخاطبان خود را شناخته‌ایم و به قضاوتشان احترام می‌گذاریم.

تهران‌مصور - برای اینکه بفهمیم خوانندگان ما مطالبی از این دست هم می‌خواهند یا نه. صرفاً برای تنفس و استراحت در کل مجله که مملو از مسائل

م - ح - تهران

نشریه متعهد و آزاده شما را بار خود میدانم و حرماً را باشما در میان می‌گذارم که رنجم کاهش یابد.

اصولاً واژه صبر انقلابی (یکی از مهمترین دستاوردهای انقلاب) را می‌توان در موارد گوناگون بکار برد، از برسیلین خیلی ازسواها خودداری کرد و خیلی از خواسته‌ها را به فراموشی سپرد که درآمد چند ماهه نفت چه شده؟ همینطور درآمد املاک، اموال و کاخهای آن سفاکان یا هزینه پرداخت مخارج ساواک، سارد، کارکنان کاخها و اطرافیان کاخ‌نشینان غارتگر کجاست؟

اینکه: آیا لازم است اعضای شورای انقلاب را شناخت؟ می‌توان خواستار محاکمه چنانکاران و مفسران رژیم در دادگاههای علنی بود؟ مجلس موسسان را حذف کرد و قانون اساسی را به بحث و نظر عموم نرساند، رفراندوم و نحوه برگزاری آنرا مورد انتقاد قرار نداد، ماموران کمیته‌ها را به دلیل کارهای انقلابی نظیر چپاول اموال مردم‌سازش با کارفرمایان و تهدید کارگران و تمام کسانی که حرفی برخلاف میل آنان می‌زنند و با چوب تکفیر می‌راندند تحمیل کرد؟

تحریکات دور از منطق و انسانیت گروهی مرتجع را علیه رزمندگان و بالنده‌ترین فرزندان خلق به هیچ گرفت؟ روشنفکران را در تنگنا قرار داد، اعلامیه حقوق بشر را به دلیل اینکه هر کشورهایی مورد سوء استفاده قرار گرفته، رد کرد. فضای وحشت و هیستریک وطن را پذیرفت و برای زندگی به هر جای دنیا ترجیح داد و دم نزد: در مورد وقایع رفت‌وآمد کردستان، ترکمن، لنده و خرمشهر که صدها گفته و هزاران مجروح و آواره حاصل آنها بود با سکوت رویارو شد. اینکه با پول مردم شبکه رادیو تلویزیونی قطب‌زاده ایجاد شود، اقوام و نزدیکان اعضای دولت و حتی عده‌ای از خود اعضای دولت موقت را که کار انقلابی آنها تضعیف دولت است سند کار قرار داد، در حالی که صلاحیت و توانایی آنان تکرار کلمات «نمیدانم»، «نشنیدم»، از این هم بدتر می‌کنم: «است. بیکاری را به صورت مسئله‌ای مهم مطرح

نکرد، کاهش حقوق ناچیز کارمندان را پذیرا شد.

آثار ادبی کهن و معاصر را طاعوتی‌دانست، شاهنامه را که گنجینه زبان فارسی است نابود کرد. به زبان فارسی تاخت و هر واژه ناسازی را به دستور فارسی تحمیل کرد؟

راستی، که همه چیز را می‌توان تحمیل کرد، چون بعد از مدتی از لقب هر ایرانی می‌توان دوباره ملیت ایرانی را شکوفا کرد.

اما قابل تحمل نیست، هر روز کسی بنا به میل خودش و خوشایند مهماندارش قسمتی از خاک وطن را ببخشد. امروز خلیج فارس را، فردا جزایر ایران را، زمانی نه چندان دور برای بدست آوردن دل همسایگان کردستان، بلوچستان، آذربایجان و ترکمنستان را تقدیم نمود.

برای ما ایرانیان قبل از هر چیز تمامیت ایران، حفظ یکپارچگی و استقلال کشور اهمیت دارد. آزادی، همبستگی، حکومت، دین، مسلک، قانون ... در درجات بعدی قرار دارند. ایران باید بماند حال به هر قیمتی که هست و ایرانی پاسدار میهن است.

ایران جاودانه خواهد ماند حتی با فدا کردن جان همه.

ایرج موحدی - آبادان

مردم ایران از روز در اختیار گرفتن رادیو و تلویزیون توسط صادق قطب‌زاده صدای اعتراضشان از نحوه اداره آن سازمان بلند است و تاکنون چه به شکل فردی و چه بطور دسته‌جمعی و چه از طریق مطبوعات به تمام مقامات مشول و غیر مشول متوسل شده‌اند، ولی بی‌نتیجه بوده است. آن آدم که بحق باید او را شارلاتان بین‌المللی نامید، در جواب کلیه اعتراضات متوسل به غیرمنطقی‌ترین جوابها می‌شود. مثلاً می‌گوید: من چنین می‌خواهم و چنان خواهم کرد - و گوشم به حرف هیچکس بدهکار نیست، در کجای دنیا به آدم ناشناسی که هیچکس نمی‌داند که کیست اجازه داده می‌شود که به صراحت بگوید من هرگاه بخواهم اصلاً سازمان رادیو و تلویزیون را تعطیل می‌کنم: آیا این شخص را یک سازمان بین‌المللی به ما تحمیل کرده که قادر لیستیم از غرض خلامی پیدا کنیم.

این محموله ایرفرانس که با پاسپورت یک کشور خارجی به این مردم ستم‌دیده تحمیل شده به دستور چه کسی و تا چه زمانی باید تحمیل کنیم؟

از آقای مهندس بازرگان استدعا می‌شود با هر زبانی که می‌دانند عربی، فارسی، فرانسه، به درگاه امام - پیغمبر و یا اگر کارگر نیفتاد خود خدا شفاعت کند: تا شاید بخت یار این مردم شود و این جرنومه را از سر مردم کم کنند آئین یا رب‌المالین.

م - ع - فرجانی

موضوعی که مرا و سایر دوستان را گیج و بکر کرده است مشاهده تصویری است از یکی از پری پیکرهای سینما که مدتی است چشمان به حائلان روشن نشده‌است و بادیدنش باک‌منجیب‌شدم. - شماره ۱۹ در صفحه پراکنده‌ها عکسی از سوفیالورن چاپ کرده‌اید. این عکس در نگاه اول توجه مرا جلب کرد چون از زمان طاقوت به این طرف شاهد چنین مناظری نبودم.

منظور شما را نفهمیدم. پیش خود گفتم که شاید هدف بالا بردن تیراز مجله باشد، ولی بعد که فکر کردم دیدم که احتیاجی به چنین کاری نیست و اصولاً این کارها در عصر انقلاب خصوصاً انقلاب ایران بی‌مفهوم است. ناچار شدم که از خود شما بپرسم که اولاً چرا این موضوع را که خانم سوفیالورن در سن پنجاه سالگی از جذابیت برخوردار است و دارای بدنی آنچنانی است مطرح کردید؟ هدف شما چیست؟ ثانیاً اینگونه مطالب به چه درد ما می‌خورد و یا به چه درد شما می‌خورد، چنانکه امکان دارد دلیل چاپ این عکس را توضیح دهید. چاپ اینگونه عکها و اینگونه خبرها زبنده مجله شما نیست.



کلاس خود هیپنوتیزم و یوگا تأسیس شد

در انجمن کابوک تحت نظر استاد کابوک متخصص

هیپنوتیزم و یوگا از آمریکا تلفن ۹۸۱۱۹۷ و ۹۵۰۳۳۰

کلاس بانوان از آقایان مجزا میباشد .

قابل توجه کلیه سازمانهای آموزشی کشور

در راه تحول و تحقق بخشیدن به امر آموزش، پروگسی از تجهیزات پیشرفته آموزش سمعی و بصری را در برنامه کار قرار دهیم (استفاده از این روش در گذشته شعاری بیش نبود) .

برای اولین مرتبه در ایران فیلمهای آموزشی دوبله شده به فارسی با تأنید مقامات آموزشی .

۱- برای هنرستانها - مدارس راهنمایی - مراکز آموزش حرفه ای و دانشکده های فنی - سری فیلمهای انیمه های - فلزکاری - برق - الکترونیک - ابزارشناسی - بنایی - تراشکاری - جوشکاری - شیمی هوا - شیمی آب - عناصر و ترکیبات .

۲- برای دوره ابتدائی - سری فیلمهای مربوط به ارشاد و آموزش پایه ای خردسالان در برخورد با مسائل و مقررات ترافیک که در غالب طرز داستانهای بسیار آموزنده و جالب مطرح میشود .

۳- برای مدارس پرستاری و توانبخشی - دوسری فیلم آموزشهای مختلف پرستاری و توان بخشی معلولین .

۴- برای دانشکده پزشکی - یک سری فیلم مربوط به آموزشهای پزشکی .

۵- این فیلمها به منظور نمایش مکرر و نتیجه بخش بودن، در کاست قرار دارند و به راحتی و در یک لحظه برای معلم و شاگرد قابل استفاده اند .



سیستم بایگانی اسلاید و ترانسپرنسی
ابوریا آلهانی با استفاده از این
کابینت هاز ۶۰۰۰ تا ۶۰۰۰۰ اسلاید
بایگانی و در چند لحظه اسلاید
مورد نظر را میتوان
انتخاب کرد .

پروژکتور ناطق کاستی
۸ میلیمتری فیرچایلد امریکا
فیلم قابل نمایش بر پرده -



دستگاه ویا پرده بزرگ . کاربرد این دستگاه در آموزش سمعی و بصری
بی نظیر است .

پروژکتور اسلاید ناطق فیرچایلد

این پروژکتور اسلاید را بر پرده تلویزیونی و پرده بزرگ نمایش -

میدهد .

با استفاده از کاست معمولی

آنچه را در مورد اسلاید باید

تشریح شود ، ضبط و سپس

انیمه های همراه با نمایش

اسلاید ها پخش میکند .



پوبلیک و هم چنین نوارهای ضبط حاشه فیلم - قرقره های پیچی ۱۱ و ۸ برای قرار

دادن کر - دوربینهای ۱۶ میلیمتری آناه فرانسه - میزهای مونتاژ فیلم سوپر ۸ و

۱۶ میلیمتری با امکان ضبط و میکس صدا در اختیار دارد .

نادر شاه جنوبی شماره ۲۸ طبقه دوم تلفن ۸۹۶۸۰۴ - ۸۹۴۴۰۶

باغ سيب

شب پوست می ترکاند

شبنامه

به جواد طالع

نقی به خویش می زنم

آری

نقی به آفتاب

نقی به باغ سيب

و سرخ جامه به تن می کنم

و باشما

تکثیر می شوم

نیاز باغ شکوفاییست

نیاز باغ شکوفاییست

تنهایی تو بار شکفتن دارد
و آب چشمه تو هموارتر است

آری

در انزواست که باران می بارد

و باغ بی شکوفه به خود می اندیشد

و سيب

درمتهای تنهاییست

که نق می زند به تن خاک

و شاخه از شکوفه آزاد

پر بار می شود

می دانم این درخت پر شکوفه به باغ بزرگ می آید

۳ مهر ۵۷



جواد طالع

شب پوست می ترکاند

شب پوست می ترکاند

آیستن است شب

فرزند سرخ به دنیا خواهد آمد

فرزند سرخ

از هفت پشت خاک

از هفت پشت نئاندرتال

در کارگاه رنج رنجبران

شب پوست می ترکاند

دائم به خود می پیچد

ارابه های سرخ به میدان می آیند

ارابه های سرخ به زیبایی

از زیر ناقصهای سبز می گذرند

پل بسته اند آدمیان عشق را

تندیهای سنگی

تندیهای عصر حجر

و هم همیشه را

روبا ستاره های سرخ فراوان

تسبیح می کنند

مار هزار سر

و بیشمار پا

کابوس خوابهای طلایی را

در لانه می برد

و لانه بر سرش

برزهر نای خشم فرو خورده اش

آوار می شود

شب پوست می ترکاند

شب پوست می ترکاند

باد از هزار تنوی همهمه می آید

پیغام می برد

از خانه یی به خانه دیگر

از کارخانه یی به کارخانه دیگر

انسان ناتمام در به همهمه می بندد

من ایستاده ام

میلاد میهن را

فریاد می کنم

دنایای بسته ام را

آزاد می کنم

شب پوست می ترکاند

شب پوست می ترکاند

فرزانه است شب

فرزانه است شب

او می برد تو را

تا نم نمک

باران شوی

بر واژه یی بنشین

و گل کنی

شب گوش می شود

آغوش می شود

او می برد تو را

تا سنگی مورب چشمانت را بشکافی

در بی تنهایی که نمی دانی

خود را صدا کنی

نالایهای خون

در واژه ها براه می افتند

بیدار می شوند

کنکاش می کنند

بیکار می شوند

پر خاش می کنند

از سایه ها مرز نمی بینی

شب می برد تو را

تا در حریق پاسخ ویرش

خود را میان پیچیده هایت رها کنی

فرزانه است شب

فرزانه است شب

با واژه های خاموش

بیگانه است شب

۱۶ خرداد ۵۸

خرداد ۵۸

۳۰ شهریور ۵۸

اما آزادی !

به کمال خیالیان

مرشهر کارگران می‌دوند
و دیگران ادا ما آتاندند

ما درسطور خیابان هریک کلمه‌یی هستیم
که باحروف یکسان
شمر بلند آزادی می‌نویسیم

ازبین ما کلماتی افتاده‌اند
از بین ما کلماتی خط خورده‌اند
از بین ما کلماتی حتا از یاد رفته‌اند
اما همیشه آزادی آزادی‌ست

آزادی را
نظامیان باسرنیزه معنی می‌کنند
و کودکان
با کواکتل مولوتف
و آنکه درطبیعت آزادی
معنای بند را حس می‌کند
با ماست بی‌که از ما باشد
آنان که قفل خریدند
و با بلندگوی مذاهب
ما را به باغ عدن بردند
و پای چشمه کوثر
گرین زدند !

آنان فریب خوردند
ما بازگشته‌ایم درصفوف منظم
و توده توده رنجبران با ما هستند
ما بازگشته‌ایم
و چوب دار مفتریان را
آماده کرده‌ایم

اما

آزادی !

تو مذهب همیشه مایی
که درحمار نمی‌گنجی
و درکلام
تنها درکلام خلاصه نخواهی شد

آزادی ای مگلوله آتش
درخمن سکوت !

آذر ۵۷

حکومت نظامی

سرو ایستاده بود و جوان بود
و سایه‌های مرگ
باشاخه‌های سرو درآویخت
سرو ایستاده بود و خزان بود

شولایی اربه شانه نداری برو !

سرو ایستاده بود و هیچ نمی‌گفت
من مرگ را ندیدم
و سایه‌یی به مرگ درآویخت

صبح ازجنازه‌های سوخته برخاست
درکوچه خواب بود و خزان بود و خواب
سرو ایستاده بود و فرو ریخت

تا چارونیم صبح
خاموش پشت پنجره بودم
و سرو بود که بیدار بود
و سرو بود که بیدار می‌نمود

با پارسه‌های نیمه‌شبان آمدند
شولای قرمزی
برشانه‌های سرو کشیدند

۲۷ مهر ۵۷

با کارگر چاپ

با من ببین
با من ببین
شیارهای تنت را ببین
که تازیانه است
که تازیانه‌های برهنه
دردست توست

و برچشم من

بامن بیاد بیاور
بامن بیاد بیاور

بایرله‌های خونی
و ذره‌های سرب
از تنگنای مرطوب چاپخانه می‌جوشی
و روبه‌شهر سرازیر می‌شوی

اینگونه روز تو
باگردش منظم روتاتیوها
آغاز می‌نود

و باحروف زیرزمینی
دیوارهای نستوه
پرواز می‌شود

و این تویی ؟

و این تویی ؟

که پیشخوان انافت را ازخون می‌روبی ؟

بامن بیاد بیاور

بامن بیاد بیاور

که این تویی

در باغ بازگشته اندامها که می‌چرخ
و پای برجهای جمجمه تنظیم می‌کنی
و کتلهای ذوالاکتاف را می‌بوسی

و آن طناب

— که الیاف جان توست —

ازشانه‌ها می‌گذرد نرم

تا از حرار تاریخ فرزندی برخیزد

و تف کند

به حرمت پدرانش.

با من ببین

با من ببین

که درکیودی میدان تازیانه خون هوران می‌کند

دستی برآور ازخون

دستی برآور ازخون

و آستین

بالا بزن

که خون تو سرر بر می‌نود

ردنارو بود خوان جهانخوارسان

در صبح صادق ماه مه ۱۳ اردیبهشت ۵۸

پيله‌های كوچك

خونی تازه

آنجا که چشم ترك برمی‌دارد
از دیدنی به اینهمه ناهنگام
من برده‌های گمشده را دیدم
و سایه‌های کفن پوش را
در خواب می‌گذشتند
و روبه خوابناها نماز می‌کردند

تکرار باطل‌هم بودند
و تپلسان هراسی‌بردوش داشتند
و پارسا نبودند
و درخیمشان نقش‌مار غاشیه می‌دیدم
آنجا که چشم ترك برمی‌دارد

بازم کنید !

بازم کنید !

ارابه‌ها به کجا رفتند ؟

من بسته بودم و آنها می‌رفتند
تاسر به خاک عقوبت نهند
آیین‌های کینه هم بودند
فرمانبران سایه
و با اشاره پنهانی
بی‌آنکه خود بدانند
خود خنجری به سینۀ هم بودند

شب قفل بود و قفل

و راه را ادامه ما می‌نوشت

نه !

— راه را که قفل‌فروشان نوشته‌اند —

ما از نماز آمده بودیم

و انتظار خاک‌شدن بود

ما شیون پدران را

از یاد برده بودیم

و هرگز

کی‌زهری

همیشه درین دندان بود

و آنکه از میانۀ ما می‌گریخت

در گردباد زمزمه می‌کرد

گاوا آهنان چگونه برتن ما شخم می‌زنند

از دخمه‌های ملتهب زخم

ما گوشوار پاس به باران درآمدند

آنان مسافران هرگز بودند

در پيله‌های کوچکشان باد بود و همه می‌کرد

در متن‌ها منتشر آباد
در متن‌های چرك — و ناخوآنا
خود برزخ همیشه خود بودند
بی‌آنکه بستری بشناسند

گاوا نشان به حیلۀ برتنشان خیش می‌زدند
و خون و باورشان ریخت بر مناره هفتاد پششان
و آن گیاه تلخ که می‌رست شیونشان بو

بر توده‌های درهم خاکستر
دیگر سرگریستم لیست
اما سلام بر تو رونده !
اما سلام بر تو که می‌آیی
ما گام‌های سبز و جوان را
بر خاک می‌نشانیم

۱۱ مهر ۵۷

خونی تازه

به گونه کیلاها

و لیخندی بر لبان فرزادگان

در آینه گندم‌زاران

خاکی که منم

بارانی

که تویی !

نگاه کن

که خوشه خوش از تو می‌جویم

و می‌روم

که تیغۀ گاوا آهنی شوم

در لحظه‌های شیفتۀ خاک

داسی شوم به دست دروگر

با قلب من

تویی که چنین می‌زنی

ای همسر !

اردیبهشت ۵۸



نقد فیلم بن بست

آی عشق چهره سرخت پیدانیست



محمد رضا شاهده

در باره فیلم بن بست به یقین لازم است دو مورد گفت و نوشت، یکی پرویز صیاد کارگردان فیلم و بعد خود فیلم.

صیاد بی شک از محدود کسانی است که به سینمای ایران خدمت بی دریغ خود را انجام داده است. دیگر بر همه روشن شده که صیاد چه در کنار شهید ثالث، چه در کارهای تلویزیونی و بخصوص در فیلم های صد که گویا مورد اتهام اوست! بیش از خیلی از آقایان گفته است، حتی در تئاتر در اوایل دهه چهل نماینده متاجر او نشان از واقعیت های تلخی داشت که در همان زمان دستگاه حاکمه سعی در مخفی داشتن آن داشت.

فیلم بن بست در محتوا و شکل در خدمت یک روایت است و همه عوامل نیز به همین نیت بکار گرفته شده که متاسفانه بسیاری به دلایلی که

مراود آمد تا نیمه فیلم در انبساط می ماند. مس شخصیت دختر که ضعف وجودی اش بارز می شود و یا ماموری که دائم در تعقیب اوست به ضعف بازیگری انگاشته می شود. کارگردان در تمام فیلم اصرار به سادگی دختر دارد، اتاقش، رفتار و گفته هایش، قضیه خرید کتاب و آن جمله معروف (عاشق خوب تو کوچه - مادر مهربون توخونه) این ها همگی تاکید بر دختری است که می خواهد از یک مرحله به دوره جدیدی از زندگی خود پای بگذارد و در همین تحول است که به خطا می رود و تنها در آخر همه چیز با ناباوری بر او روشن می شود. در باره صحنه پایانی فیلم همین جا بگویم که از زیباترین قسمت های فیلم است، در کوچه پسر بچه ای به خاطر از دست دادن بادبادکش اشک می ریزد، دختر بی خبرتر از هر لحظه دیگر لباس سفید می پوشد، مادر و پسر آماده پذیرایی از این مهمان یا به اصطلاح خواستگار می شوند و همه چیز با یک جمله متاسفانه پایان میگیرد در حالیکه صدای گریه پسر بچه هم چنان قسط

بخاطر از دست دادن یک بادبادک کاغذی بگوش می آید. در همان لحظه دختر، دو عزیز از دست داده است.

فیلم بن بست که اهمیتی را هم بخاطر زمان تهیه دارد تنها از یک جهت و جنبه قابل بررسی نیست. مأمور امنیتی متاهلی از زندگی را بازگو می کند که حرفه اش ایجاب می کند!

در جایی همین مأمور با اطفال به توپ بازی مشغول میشود. این ها در متن سؤال و جوابی را می ماند که شاید اگر فیلم در این زمان ساخته می شد، ارائه این سؤال و جوابها زیباتر می بود. فیلم بن بست با آنکه روایی گمرا دارد ولی این تکرارها به صحنه های بسیار زیبا هم دست می یابد. فیلمبرداری حساب شده پانچرهای که هر بار به آسانی آبی و یا هوایی بارانی باز می شود، نشان از روحیه دختر دارد و تنها در پایان است که زردی و خزان تمثیل وار فاجعه را نه به شکل قراردادی بلکه با شعری با صدای شاعر به نمایش می گذارد.

در باره این فیلم گفتنی است که کوچه در اصل دکور و بازسازی شده است و تمام صحنه های بارانی نیز. فیلمبرداری در سه محل مختلف صورت گرفته و همانطور که اشاره رفت اگر بیان از نوع ساده اش انتخاب شده بهیچوجه نشانه ضعف نیست. صحنه ای که دختر برای فائق آمدن به روحیه کاذبش کتاب را به گوشه ای پرت می کند. تنها یاش با تصویر، مفهوم حقیقی خود را می یابد. حرکات دوربین در صحنه های دیگر مثل داخل اتوبوس، سرگشتگی دختر در خیابان و اصلاً نگاه دوربین به کوچه ای که در بن بست قرار دارد، از بیانی متفاوت، لائق در سینمای فارسی برخوردار است.

تنها نکته ای که برای تماشاگر می بایست از ابتدا روشن شود وجود یک برادر در قصه فیلم است که اصولاً ارزش حضور او تا اواخر ست می ماند و حتی مکانه و یا تلفن و هیچ نشانه نیز از طریق تصویر بیان نمی شود و برای همین هم در پایان فیلم از دست دادن برادر برای تماشاگر عادی تر از آن است که باید، و این عکس العمل دختر که به ناگهان همه چیز را از دست میدهد اثر نهایی را لائق در القاء برای بیننده ندارد. گفتیم که بن بست از سادگی به شکل اعلاش چه در بیان و چه در متن برخوردار است و در همین سادگی است که بن بست بر همه آشکار می شود. برای همه آنها که سراغ از عشق می جویند، از سرمای درون در جستجوی همیشگی چهره سرخت عشق همان که رنگ آشنایش پیدا نیست.



فراری حماسی در تاریخ مبارزات

یادی از رضا رضائی به مناسبت هفتمین سالگرد شهادتش

گوش‌های خود را خوب باز کنید و فریاد های جان‌خراش پاکترین فرزندان این مرز و بوم را در زیر شکنجه‌های سبانه ساواک بشنوید . فریاد اعتراض بلند کنید و این فریاد را بگوش جهانیان برسانید ، چشمان خود را باز کنید و به زخیمای عمیق و بدنهای کبود شده از شلاق آنها نگاه کنید . برای آنکه معنای چهار ساعت روی اجاق برفی شکنجه دیدن را درک کنید آتش سیگاری را به دستان نزدیک کنید . (اشاره به شکنجه‌های شهید اصغر بدیع‌زادگان) و دربخش دیگر از نامه درد و رنج خلق ستمدیده ایران را چنین توصیف کرده است : شرایلی که مفتسم (وضع زندانها) خیلی بهتر از زندگی و وضع میلیونها هموطن غیر زندانی است . هموطنانی که برای يك لقمه نان درمانده‌اند و میوه‌ها را حتی به اسم نمی‌شناسند و دسته دسته از گرسنگی و فقر و مرض می‌میرند . هموطنان قالی‌باف ما که رنگ آفتاب را نمی‌بینند و در زمین‌های لعناک و کم‌نور ، با دستبرد کم و خوراک ناچیز روزگار می‌گذرانند ...

رضا در نیمه شب ۲۵ خرداد ۵۲ ، طی يك درگیری مسلحانه با مزدوران به شهادت رسید . شهادت او بیشتر ناشی از يك تصادف بود تا بی‌گیری مشخص پلیس از او .

زیرا که تا ۲۴ ساعت پلیس جنازه او را نتوانست شناسایی کند . رضا پس از پرش از طبقه دوم خانه‌ایکه مورد حمله قرار گرفته بود با اینکه پایش شکسته بود به دفاع از خود پرداخت و در يك جنگ و گریز دو ساعت ، در حالیکه تا آخرین گلوله از انقلاب و خلیق ستمدیده دفاع می‌کرد به شهادت رسید .

بعد از مرگش ، خبرگزاری فلسطینی «وفاء مجله فلسطینی» «النوره» ارگان سازمان آزادیبخش فلسطین ، مجله «الهدف» ارگان جبهه خلیق فلسطین ، روزنامه «المحرر» چاپ بیروت ، روزنامه ژاپنی «شین‌سایوکو» (روزنامه زحمتکشان ژاپن) در شماره ۲۰ اوت ۱۹۷۳ ، شرح مبارزه و جنگ و گریز و اهداف او را با عکس‌اش چاپ کردند .

ساواک نسبت به شهید احمد رضائی به‌عنوان تنها کادر مهم که دستگیر نشده بود حساسیت فراوانی نشان می‌داد و با تمام قوا به دنبال دستگیری وی بود . به‌خصوص که مقادیر زیادی سلاح در اختیار سازمان بود که گفته می‌شد همه اینها نزد احمد است . پس از آنکه رضا باروش ماهرانه‌ای توانست ساواک را فریب داده و جلب اعتماد کند مطابق نقشه دقیقی به کارگردانان ساواک پیشنهاد کرد که وی را آزاد کنند تا احمد را پیدا کرده و او را به تسلیم سلاحها راضی نماید .

بدین‌ترتیب مسئولین ساواک رضا را در تعدادی مأمور به دنبال احمد رضائی فرستادند . رضا وانمود می‌کرد آنها را به‌نقاطی که امکان دارد برادرش رفت و آمد کند ، می‌برد . درصحن گشت و گذار در خیابانها روزی یکی از همزمان در نقش گدائی که کفش او را پاک می‌کرد جلو رضا را گرفته و ضمن پاک کردن کفش او کاغذی را در کفش می‌گذارد که روی آن محل و نقشه فرار مشخص شده بود .

مطابق نقشه رضا ساواکی را همراه خود به نزدیکی حمامی در خیابان بوذرجمهری می‌برد . این حمام دارای دو در بود که یکی از آنها از خیابان و دیگری از کوچه باز می‌شد .

رضا در يك لحظه حضور احمد را در این حمام به ساواکی‌ها اعلام می‌کند و موفق می‌شود آنها را قانع سازد که در بیرون حمام بایستند و او خود به داخل حمام و به سراغ احمد برود . بدین طریق بلافاصله از در دیگر حمام خارج و به همزمانی که در کوچه پشت حمام منتظرش بودند می‌پیوندد .

پس از فرار موفقیت‌آمیز رضا که شکست بزرگی برای ساواک بود ، او مجدداً به سازمان پیوست . و نامه‌ای خطاب به افکار عمومی ایران و جهان نوشت که روزنامه لوموند نیز آن چاپ کرده و رادیو عراق آن را خواند . درفصل از نامه رضا ، چنین نوشت :

۲۵ خرداد ۷۲ سال از شهادت رضا رضائی فرزند غیور این مرز و بوم می‌گذرد . رضا و همزمانی از آغازگران مبارزه بی‌امان و بی‌گير و خونین علیه یوغ امپریالیسم و ارتجاع داخلی بودند .

گرامی‌داشت این شهید ، نه تنها به خاطر زنده نگهداشتن یاد او بلکه به‌خاطر یادآوری راه پرخطر و شکوهمندی است که او و یارانش بی‌باکانه در آن قدم نهادند و در سخت‌ترین شرایط اختناق و دیکتاتوری راه رزم و پیکار را علیه آنان که هر روز از ارتجاع سرخ و سیاه دم می‌زدند و خود عاملان امپریالیسم بودند ، برگزیدند .

رضا در تابستان سال ۴۹ همراه چهار نفر از برادران مجاهدش با پذیرا شدن خطرات فراوان ، راهی فلسطین شد .

اقامت او در اردوگاههای فلسطین در اردن همزمان با حمله جنایت‌بار و خائنه نیروهای ملک‌حسین به پایگاههای فلسطین در سپتامبر ۱۹۷۰ بود .

رضا ، هم‌راست با حسین حریز پسرانی به یاری انقلابیون فلسطین شتافتند و دوش بدوش آنان علیه دشمن مشترك تیرد کردند .

دستاورد گرانبهای رضا از فلسطین تجارت سرشار و قدرت رویارویی با ابعاد يك جنگ انقلابی از لحاظ سیاسی ، نظامی ، تبلیغاتی و روانی و غیره بود .

دستاورد گرانبهایی که در جریان مبارزه قهرآمیز برعلیه دشمن مشترك یعنی امپریالیسم ، صهیولیسم و ارتجاع حاصل شده بود .

در اواخر سال ۴۹ رضا به عضویت کمیته مرکزی سازمان درآمد ، ضمن اینکه در دانشکده دندانپزشکی دانشگاه تهران تحصیل می‌کرد .

رضا در جریان یورش مأموران ساواک به سازمان در اول شهریور ۵۰ دستگیر شد ، اما سه ماه بعد توانست طی يك برنامه دقیق از پیشنی طرح‌ریزی شده که در آن زیرک‌ترین و کارآمدترین مأموران ورزیده ساواک خام گشتند ، از چنگ ساواک بگریزد و مجدداً به سازمان پیوندد .

احمد شاملو



برنامه طلوع خورشید لغو شده است!

* من پیشنهاد اخراج اسلام کاظمیه و شمس آل احمد را به کانون نویسندگان خواهم کرد، چون در تهیه لایحه مطبوعات دستی داشته‌اند.
* دولت، یا فرادولت، یا فرودولت حتی این اندازه شعور برای مردم قائل نیست که احتمالاً میان هیأت مشورتی و مجلس مؤسسان فرق بگذارند.

ناچیزی بدگمان باشد و حساسیت نشان دهد به غریب و هلهله پیروزی صدا به صدا درآید. تا آب فرب یکبار دیگر از دروازه نارنج گذشت و به «نروای» خواب‌آلود خوش خیال درآمد. گمرم این بار، آنان که در شکم آب نهان بودند شمشیر به کف برداشتند: آنان رهبری باخود آورده بودند که دوست را دشمن و دشمن را دوست جلوه می‌داد. قهرمانان جان برکف و پاکباز خلق، منافق و بگانه‌پرست نام‌گرفتند و رسواترین دشمنان خلق بر اربکه قدرت‌نشانده شدند. شادی خوش‌بینان دو روزی بیش نپایید. سرود، در دهان‌های باز مانده از حیرت به خاموشی کشید. آزادی، بار نیکنکه بارگشت و امید، ناشکفته فرو مرد.

منافق، دوستان، روزهای نخست سخن از «هشدار» بود، امروز سخن از «تسلیم» است. برنامه طلوع خورشید به کلی لغو شده است! گفتیم «رهبران انقلابی» پشت پرده همکار، پنهان شده‌اند. نمی‌دانم اعضای «شورای انقلاب»



اگر در تنهایی و یاس می‌میریم، باری، بار امانتی را که نزد ماست و نمی‌باید برخاک راه افکنده شود به خاک نمی‌اندازیم. دیروز چنین بود، امروز نیز لامحالہ چنین است.

زمانه به نام‌ها دیگر شد: پیش از آن که روزگار ما به سرآید تو فان به غرض درآمد و اساطیر ابلسی فرعون را درهم نوشت.

از دوستان ما، بودند بسیاری که همچنان رده به رقص درآمدند و گفتند شاه خودکامگی به مور رفت، اکنون می‌تواند «شادی» باشد. — گفتیم به مور رفتن شاه، آری، اما به مور سپردن خودکامگی بختی دیگر است. بختی عمده از این مردم، فردپرست با لفظ‌ها اند. پرستدگانی که معشوق قاهر را اگر نیابند به چوب و سنگ می‌تراشند. نپذیرفتند. گفتند تجربه سال‌ها و قرن‌ها اگر نتواند درسی بدهد باید بر آغسل موسفندان گذشته باشد! — سالیان دراز چوب خوشبختی‌ها و فردپرستی‌ها مان را خورده‌ام، چوب اعتماد بی‌جا و اعتقاد نادرست‌مان را خورده‌ام. این، بدبینی است، به دورش افکنید که اکنون شادی باید باشد، اکنون سرود و آزادی باید باشد. اکنون امید می‌تواند از قعر جان ظلمت کشیده ما بشکند و رو به خورشید، طلوع ربابین فردای جهان را چشم به راه باشد.

پیدا بود که این دوستان، در اوج غم انگیز هنجانی کورچشم برخوف انگیزترین حقایق بسته‌اند. آنان، درست به هنگامی که می‌بایست بیش از هر لحظه دیگری گوش به زنگ باشند، به رقص و پایکوبی برخاستند، و درست به هنگامی که می‌بایست بیش از هر زمان دیگری هشدار و بیدار بمانند و بهر صدا و حرکت

اگر دیگر پای رفتن‌مان نیست، باری

قطعه باتان

این حجت با ما تمام کرده‌اند که اگر می‌خواهید در این دیار اقامت گزینید

می‌باید با ابلسی

قراری ببندید!

[۱. باضاد، ترخری مربوط به ۱۶ سال پیش] سال‌ها اختناق و وهن و تحقیر بر ما گذشت. جسم و جان ما طی این سال‌های سیاه فرسود اما اعتقاد ما به ارزش‌های والای انسان نگذاشت که تریا ندر آیم. پیر شدیم و درهم‌شکستیم اما زانو فرو نمی‌آوریم و تسلیم فرو نیاموریم. تاریک‌ترین لحظات تاریک‌ترین و تومینی را از سر گذرانیم اما به ابلسی «آری» گفتیم، چرا که ما برای خود چیزی نمی‌خواستیم. به دوباره دیدن آفتاب پیر آمینی نداشتیم. آفتاب ما از درون به جانمان می‌تابید: گرم این غرور بودیم که





چه گمانی همد . سوابق و صلاحیت آنان برای مردمی که چنین انقلاب شکوهمندی را به نسر رسانیده اند آشکار نیست . آیا باین مردم چنین رفاری شایسته است ؟ آیا این مردم حق ندارند که آمران جدید خود را بشناسند و بدانند چه کسانی سرنوشت ایشان را به دست دارند و به کجا رانده می شوند ؟

پاسخی که شنیدیم غشقه آمیز بود . گفتم این آقایان سه چهارم آنهائی که به عنوان تنها دساوردهای انقلاب به مردم تحمیل شده اند نه فقط شخصیت چشمگیری ندارند بلکه بیشتر به ذهن کجی کودکان می مانند . پاسخ های ایشان به سئوالاتی که در ذهن مردم می گردد ، بی رودروسی عباراتی از نوع « تاجان شان در آید » و « نا چشم شان کور بشود » است . راستی راستی غریب بکوه از کجا پیدا شده است ؟ آخر چه طور ممکن است جامعه ای که از آن انقلاب خونین پیروز بیرون آمده است اینها را به عنوان سازندگان نهاد نو خود بپذیرد ؟ اینها حرف روزمره شان را بلد نیستند بزنند و ذهن که وامی کند آدم می خواهد از خجالت بر زمین برود . اینها نوك دماغ شان را نمی توانند ببینند و حداکثر چهار بینی شان این است که راجع به پوشیدگی موی زن توضیح « علمی » بدهند و در باره تشنه فلفله دهنده امواجی که موی زنان بخش می کند ربط و یا بی ربطی بهم بیافند یا در باب اینکه مدای زن « تحریک آمیز » است اراجیف بگویند : آخر چه طور ممکن است کار انقلابی با آن همه سروحدا به این بیچارگی بکشد و سرنوشت انقلابی به آن عمق و عظمت به دست چنین نخگانی بیفتد که حقارت دنیای قوطی کبریتی شان غیر قابل تصور است و بزرگترین مساله ای که فکر و ذکر شان را به خود مشغول کرده سوری خوردگی پست ترین غشده های حیوانی آنهاست ؟ - و تازه ، و اوایل ، از همه طرف می شنوم که این انقلابیون واردانی در « شورای انقلاب » هم جزو چهره های اصلی هستند . آخر مگر چنین چیزی را می شود به آسانی باور کرد ؟

هیچ کس پاسخی به ما نداد . فقط زیر گوش مان گشتند مواعظ خودمان باشم که اسم مان را در لیست « ضد انقلاب » و « ضدین فی الارض » و « مجاریس با خدا و امام زمان » می نویسند . گفتم بهم نیست ، به همه این چیزها را

به نمان عایده ایم و حر اینهم انطاری نداریم . ولی آخر تکلف انقلاب چه میشود ؟ انقلاب « علمی » بود ، مگر نبود ؟ انقلاب برای « دموکراسی » بود ، مگر نبود ؟

در جواب ما ، چماق بدست ها را روانه خیابان ها کردند تا مافی الضمیر حضرات را در نهایت فصاحت به ما ابلاغ کنند . شعار چماق بدست ها احتیاج به تفسیر و تعبیر نداشت :

دموکراسیک و علمی
هر دو دشمن خلفد !

زنان و دختران رزمیده ما ، فریاد های شرم آور و موهن « یا روسری یا توری » را به عنوان نخست دساوردهای انقلاب بحوصل گرفتند .

معهدترین نویسندگان و روزنامه نگاران ما را که سال ها زندانی کشیده و شکنجه داده اند به رسوایی از روزنامه راندند و مبلغ حرفه نسبی « رساخیز » را برمسند سردبیری آن نشانند . یکی دیگر از مبلغان رساخیز ، بی هیچ بردهم پوشی ، با عنوان « مفسر سیاسی سمای انقلاب » روی برده تلویزیون ظاهر می شود و تازه شما که تماشاچی محترم انقلابی باشید يك چیزی هم بدعکارید : همه آنهائی که در آن دستگاه سا رژیم شاه جنگیده بودند ساواکی و ضد انقلاب از آب درآمده اند و همه شان را به خاطر خانم و آقای که شما باشد « با فاطمیت تمام » از آن دستگاه ریخته اند بیرون !

آپارتمان های چند میلیون تومانی شمال شهر (و به عنوان نمونه آپارتمان های « آ.اس.پی. » در انتهای بوسف آباد) که به نام مستضعفین مصداقه گردیده به تصرف کسانی داده شده است که تا نینتید باور نمی کنید . يك روز صبح سربچ آن آپارتمان ها باستید و حضرات مستضعفها را در بنزهای ششصد آخرین بسیم تماشا کنید و دست کم معنی این لغات انقلابی را یاد بگیرید ! ب این که دیگر تهمت و افترا نیست : دزد حاضر و یز حاضر .

به کتابفروشان تبریز که از مزاحمت گروه های فشار به جان آمده شکایت به کمیته برده بودند پیشنهاد کردند که کتاب های غیر مذهبی را در برابر دریافت دوبرابر بهای روی جلد آنها وسط میدان شهر آتش بزنند !

در بسیاری از شهرستان ها ، کتابفروشی ، شغلی ضد انقلابی تلقی شده است . صاحب تنها کتابفروشی کازرون (به عنوان نمونه) از شهر خود آواره شده است و این اواخر در بروجرد (به عنوان نمونه) هر پنج کتابفروشی شهر را در يك ساعت معین و با یورشی که آشکارا از قبل تدارك دیده شده بود به آتش کشیدند .

در سبیده دم انقلاب ، کارگران بیکاری را که از گرسنگی به جان آمده بودند به ملوله بستند

و اخیراً ستن از سرسخت ترین رهبران کارگران نفت را که با نهامت و از خودمشتی تمام بر اعتصاب نفت را تا فرار شاه مخلوع پیش بردند به زندان انداخته اند .

مفتخوران و خالنین مسلمی که به نفع شاه و رژیم در مجالس شورا و ستا به پرزگویی جنایات تاریخ صحنه گذاشته اند مورد بخشش قرار گرفته اند ، حال آنکه شریفترین و مبارزترین فرزندان خلق تاهمین چند روز پیش در زندان مورد آزار و شکنجه بودند بی این که دست کم اتهام این افراد عنوان بشود . حماد شیبانی هور در زندان است و روزهای متوالی است که برادر اعتصاب غذا با مرگ دست و پنجه نرم می کند . زنان را صاف و پوست کنده از اجتماع رانده اند و از این طریق عمال نیمی از جامعه را عاطل و باطل گذاشته اند . موضوع زنان کارآفرین قضائی مثنی است نمونه خروار .

برشمرن یکایک این موارد مشکل نیست . فقط فرصت می خواهد . ولی ، دستان ! غریب همه این انحرافات ، شاید هنوز بنوان اینبار بود که چیزی از دست نرفته است . شاید هنوز بتوان به خوش خیالی چنین پنداشت که این همه اعمال و رفاری است که به انشیه صورت گرفت و مقصران آنها کسانی هستند که نادانته و بی خبر فرب « ضد انقلاب » را خورده اند که هنوز کاملاً نوید نشده است و به جست و جوی مفری برای بازگرداندن روزگار گذشته ، از تحریك پذیری ناشی از تعصبات کوریاره لسی گمان که سوء نیتی هم در کارشان نیست سوء استفاده می کند .

خوب . شاید هم واقعا چنین باشد . مس این خوشبینی را می پذیرم و به برداشت های متقاعد می شوم . اما اکنون به من جواب بدهید : بیستم تلقیات شما از این مسائل دیگر چیست :

(۱) ترهات شرم آوری را ، نخست ، با پنهان کردن موادی از آن ، به عنوان « پیش نویس قانون اساسی » در روزنامه ای چاپ می کنند . سهاگی که متعهدترین افراد جامعه در برابر آن به مقاومت برخاستند و فریاد برداشتند که این تله ای بر سر راه آزادی و انقلاب است ، سخنگوی دولت زیر قضیه می زند و می گوید آن « پیش نویس » محصول دماغ فردی غیر مسئول است که نظر شخصی خود را عنوان کرده ، و پیش نویس « حقیقی » هور منتشر شده است . اما چندی بعد ، پس از آنکه به اعتماد رسمیت سخنان این « سخنگو » مطلب فراموش شد و سر و صداها خوابید ، همین آقا اعلام می کند که « شاید » متن اصلی پیش نویس قانون اساسی همان باشد که به چاپ رسیده (با چیزی در این حدود) !

(۲) صالح ترین مرجع علمی و قانونی کشور برای بررسی طرح قانون اساسی ، اگر کاروان حقوقدانان کشور باشد کجاست ؟ دست کم

ایجاد یا خرج خورهای سرفرازا که نیست !
 همگی که این قانون اعلام کرد که طرح
 پیشنهادی قانون اساسی کشور پیش از آن که
 به مجلس موسسان بشود باید با دقت و وسواس
 آمیز عمیقاً مورد نقد و بررسی حقوقدانان و
 صاحبان صلاحیت و اعلیت قرار بگیرد ، طبق
 معمول چند ماهه اخیر ، جماعتداران صاحب سک
 جدید یا شعار معروف «اعدام باید گردد» مردم محل
 تجمع حقوقدانان رفس مرگ خود را آغاز کردند ،
 و ناگهان در روزنامه عصر تهران افاضات یکی
 از آن همه چهرهای دوست داشتنی جدید را
 دیدیم که بی هیچ تعارف و رودروایی درآمده
 بود که «خال کرده اید ما همین جوری اختیارات
 را می دهیم به دست چندصد تا حقوقدان؟» - توجه
 فرمودید دوستان ؟ آقایان حتی «اختیارشان» را
 به دست حقوقدان ها هم نمی دهند !
 ؟ سیاری که گروه های مسئول جامعه و
 کانون های روشنگران و صاحب نظران برای
 بررسی مسائل مربوط به قانون اساسی و تنظیم
 طرحی برای آن تشکیل داده بودند ، در دو
 نوبت اول گردنم آید ، علی رغم همه تلاش های
 خود پشت در بسته تالار های تجمع ماند و راه
 به درون نیافت . صاحبان جدید قدرت و مملکت ،
 به همین آشکاری کوشیدند فعالیت این سمنار
 را خنثی کنند . - آقایان در این «مبارزه قدرت»
 حتی به کاردبانان و مغز های متفکر یا متخصص
 هم احساس نیاز نمی کنند . کارهاشان را خودشان
 شخصا انجام می دهند ، چون که احتیاط شرط
 عقل است . فراوانش نکند که «انقلاب ما» پیش
 از آن که انقلاب ضد امپریالیستی باشد انقلاب
 ضد کمونیستی بوده است ، و هر که معمم نیست
 کمونیست است و لا غیر !

۱) بدون این که چیزی (هر چند ناچیز و
 نحلی) به اسم «قانون اساسی جمهوری» وجود
 داشته باشد ! یعنی بدون اینکه هنوز صایبه نسی
 برای حکومت و خط و چیتی برای تدوین قوانین
 کنونی مشخص شده باشد ، ناگهان آقایان
 «نول موفت» بدو بدو آمدند و «لایحه» نسی
 آوردند که «قانون مطبوعات» است ! - باللعجب !
 البته از يك هفته پیش حضرت اسلام کاظمیه
 (که ماضی گرسن خودش : شایع است که معاون
 یا مشاور آقای وزیر ارشاد ملی و خیرات شده
 و همان اول کار به مشروطیت خود رسیده) ندائی
 در داده بود که بله ، بالاخره مطبوعات که
 «میضابطه» نمی شود ! (نوار شب های شعر
 استخوانه هوز موجود است : با صدای همین
 آقا اسلام که از تلخی «ضوابطه» اداره سالور
 شاه بعضی می کند و بعد قافه می زند زیر مرثیه!) -
 باری ، و حرب توده هم که این اواخر آب توبه
 بسر ریخته و خنثی را برای اعضای خود اجاری
 کرده ، دنبال فرمایشات آقا اسلام زبان سرفرا
 زانه

بود که آره بابا ، نعوذ بالله مگر «مطبوعات»
 بی ضابطه» هم می شود ؟
 بگذریم . آقایان «دول موفت» پس از
 ونگی که آقا اسلام و حزب بوده رها کردند ،
 قضیه چندان هم ابتدا به ساکن نباشد ، ناگهان
 جزو وحشتناکی تحت عنوان «لایحه قانون
 مطبوعات» آوردند وسط (که برای ضبط در تاریخ
 بدنیست عرض کنم که گفته می شود شبخیز
 مهمان دوستانه ، آقا اسلام کاظمیه و آیدشمن
 آل احمد است) و آقای امیرانظام که معمولاً
 مسائل جاری مملکتی را با عبارات نکولسی
 «نمی دانم» و «خبر ندارم» و «بنده نشیده ام»
 حل و فصل می کرد و شاید به همین دلیل توسط
 آقای وزیر امور خارجه با عنوان غیر کبیر به
 حواشی قطب شمال تبعید شد این بار برخلاف شیوه
 مرضیه همشگی با صراحت قابل تقدیری تصریح
 کرد که این لایحه «طرف ده روز» از این تاریخ
 تصویب «خواهد شد» ! - فاتحه !
 «لایحه» را که زیر دماغت می گیری ، از
 بند بندش بوی الرحمن آزادی قلم ، و گند و
 تعفن قدرت طلبی و انحصار جویی قشری که خود
 را «برنده بازی» می داند بلند است . لایحه نسی
 که در هر ماده اش تله نسی کار گذاشته اند ، و پر
 از انواع و اقسام نکات مهم و قابل تفسیرات
 و تاویلات کشدار است و به جای آن که مثلاً
 (خدای نکرده) روزنامه نگاران و اهل قلم را
 برای حفظ میراث های انقلاب و نگه داری از
 دموکراسی و پیشگیری از ناخ و ناخ تشنگان
 قدرت و خود کامگی باری کند ، پیشاپیش به
 دفاع از مواضع قدرت فردی برخاسته نویسنده
 هر مطلبی را که به مذاق صاحبان قدرت خوش
 نیاید به حبس های تا سه سال تهدید کرده است .
 من این جا مطلقاً در پی آن نیستم که یکایک
 مواد این لایحه را تجزیه و تحلیل کنم و نشان
 بدهم که کاسه لیسان ؟ برای آن گرجتر مصونیتی
 بر سر خود بگیرند و برای آن که بتوانند پشت
 سپری پنهان شوند ، با چه زردی نفرت انگیزی
 کوشیده اند علیرغم همه نهادهای تشیع در هر حال
 یکی از مراجع تقلید را به مقام دنیائی و غیر
 روحانی يك «دیکتاتور» برانند . زیرا با در
 نظر گرفتن این نکته که پیش از تحریر و تصویب
 قانون اساسی هیچ لایحه نسی «نمی تواند» صورت
 قانونی به خود بگیرد ، اصولاً کل این لایحه
 (صرف نظر از خوبی و بدیش) حرف مفت است
 و حتی تنظیم و پیشنهاد آن به شورای انقلاب
 نیز می تواند جرم شناخته شود ، بخصوص که
 نیت طراحان آن نیت خیری نیست و تمامی است
 که آگاهانه و از سر سوء نیت در طریق ضدیت
 با انقلاب و سرکوب انقلاب برداشته شده است و
 نوطنه مشهودی است که بر علیه همه دستاوردهای
 انقلابی و به ویژه به قصد ایجاد اختناق در آستانه

تدوین قانون اساسی جمهوری صورت می گیرد .
 این کج ترین قدمی است که دولت بسا
 فرادولت یا فرودولت نا بدین هنگام برداشته است .
 طراحان این به اصطلاح «لایحه قانونی» در کمال
 شجاعت و «صداقت انقلابی» همه تعارفات و
 طاهر سازی ها را بویسنده اند گذاشته اند کج طافچه ،
 و نشان داده اند که بی هیچ پرده بوشی ، درست در
 طریق «منافع» همان «مستضعفین» قلم بر میدارند
 که هر از چندی گروهی را به حیابان های ریزند
 و از میان تارهای صوتی آن بی خبران بی گناه
 غریبه می کنند که :

«دموکراتیک» و «ملی»

هر دو شمن خلقت !

چنان که محتم ، تنظیم این لایحه نوطنه نسی
 مشهود است برای ایجاد اختناق در آستانه تدوین
 قانون اساسی جمهوری : اعلام فرموده اند که این
 لایحه را «ده روزه» تصویب خواهند کرد» (که
 بعد این مدت را اضافه کردند) و این در
 هر حال پیش از موافقت است که قرار است کار
 «قانون اساسی» را سازند . یعنی صاف و
 پوست کشته پوزه بند مطبوعات را آماده کرده اند
 تا در مورد خوابی که برای قانون اساسی دیده اند
 حیک احداثی بالا نیاید . که این البته خیال
 خام است . برای خفه گیر کردن کسانی که سخن
 گفتن را وظیفه خود می دانند ، تهدید به سه سال
 حبس نشانه ننگ نظری خنده آوری است . بشارت باد
 شمارا که بسیاری کسانی که در نهایت اخلاص
 از سرجان خود تیز گشته اند و به هر قیمت حرف
 خود را خواهند گفت و فریاد خود را به گوش ها
 خواهند رساند . مارا از سر برینده نترسانید . و من
 شخصاً به عنوان نخستین قدم در طریق افشای این
 نوطنه ، و به عنوان اولین عکس العمل در برابر
 این اقدام ، در نخستین جلسه مجمع عمومی
 کانون نویسندگان ایران اخراج آقایان اسلام
 کاظمیه و شمس آل احمد را از صف سرداران
 شرافتمندی که آنجا گرد می آیند و مرکز را بر آلودن
 قلم به مناهمی چنین خجالت آور ترجیح می دهند
 پیشنهاد خواهم کرد .

۵) در این خصوص ، هنوز شاهکار همه
 شگردهای انقلابی باقی مانده است :

سخن گوی دولت اعلام فرموده است که
 مردم باید فکر تشکیل مجلس موسسان را بگذارند
 در گوزه و آتش را بخورند ، چون تصمیم بر این
 است که همان «هیات مشورتی» «چهل نفره» کار
 «مجلس موسسان» را هم انجام بدهد . یعنی
 فی الواقع بگذار همان ها که قبا را می برند ،
 خودشان هم بدوزند و خودشان هم بپوشند ! - و
 در حقیقت ، دولت یا فرادولت با فرو دولت
 (چون هنوز کسی نفهمیده است که ملت دهنده
 بقیه در صفحه ۴۷

همه خودکامگان را جهانخواران باد می‌کنند.
گاه حرفهایی می‌شنویم که شاه می‌گفت و تمام دیکتاتورهای دیگر نیز.

چون به قدرت

شکست آنها را در اداره مملکت به‌دوش نکند.
چگونه پاسخ جهان را بدهد که از جراثیمی خودکامگی آنها می‌پرسد؟

و امروز ما : وضع کارگران بد است (کمونیست‌ها نمی‌گذارند کارگران سرکارها بروند) کشاورزی بدتر می‌شود (سرپرستان رژیم در مزارع اند) دولت قدرت ندارد (صد املاکون مانع می‌شوند) دادگستری کجاست ؟ (مافیا سگانه پرست) شهیا آرامش نیست (ساواکرها) شورش‌ها و جنگهای داخلی (صد املاکون) این محرومان از تغفل علمی ، گشتند ، جامعه را ساده و ابتدایی می‌کنند ، تا به حل مسائل حوق شوند . از جهتی دیگر نیز به شیه‌اند : آنها سعی می‌کنند به جای تأمین آزادی و تضمین آن و ماندن در پناه آن (که تکلیف هر آزاده‌ایست که به قدرت می‌رسد) ، و مدام خود را در ارتباط با خوانشهای جامعه محکومین - که آیا مردم ما را می‌خواهند ، یا نه ؟ - در پست سر خود بینند ، جامعه را گرفتار نظامی کنند که در دوران آنها و پس از آنها ، از آن گزیری نداشته باشد .

شاه ، با تغییرات در قوانین اساسی و ... رئیس و بازماندگانش را می‌خواست برای ایران همیشه کند . می‌گفت « شاهنشاهی » در بنای ایران است ! و عشق به آن با شیر هر ایرانی اندرون شده ، با جان بدر رود ! فرانکو ، سالازار ، آیتو ، بورفیه ، سادات ، برژن ، فدایی ، امیرانور بوکاسا و ای‌ایمن مرحوم نیز چنین بوده و هستند .

امروزه روز نیز نمایی اینچنین را می‌بینیم : کوششی در پنهان داشتن آن ، می‌بینیم هر کدام از آن و این خودکامگی در زمانی که بنیادی را می‌نهاند ، انگار که سرخوش نهاده و آینه و نا اید در دسپهای آنهاست . پس می‌توانند آن سرخوش را رقم برند و سازند . نبره ... در ذیل این ماده ، نبره است

باره ، ۵ روز پیش از فرارش در مصاحبه با تلویزیون N. B. C شنیدیم . از قول فریدون هویدا ، خیر - ادیب شاه در مقاله‌ای با عنوان « عقربهای حقوق بشر در همه جا یک ساعت را نشان نمی‌دهند » خواندیم ، در نیویورک تایمز ارتجاعی که پاسخ شاملو را در رد آن مقاله چاپ نکرد . جالب اینست که آقای فریدون خیر تازه ایران در سویس ، پناهگاه بیست - سی ساله اخیرشان نیز به محض انتصاب ، فدی می‌دهند که : « بله ، در جهان سوم ، آن دمکراسی غربی معنا ندارد ... » این عبارت را با همین مفهوم از زبان بوتو ، ضیاءالحق ، محب‌الرحمن (بعد از رسیدن به حکومت ، نه پیش از آن) و تمام خودکامگان اینسوی جهان و کارگزارانشان شنیده‌اید .

ذهن‌های آنان گیر و عاجز وقتی به قدرت می‌رسند ، فوراً يك « تابو » می‌تراشند ، يك مهر پلاستیکی ، بایک عنوان من درآوردی می‌سازند ، خلاصه يك اتهام تدارك می‌بینند ، تا هر آنکس که سخن حق گفت به مردم نشان بدهند ، با آن عنوان بخوانندش ، و با اتهام برانندش . شاه ساخته بود : ارتجاع سیاه ، اُلُتجاع سرخ ، مارکسیست اسلامی و ... هر وقت هم دلش می‌خواست ، آنها را با هم متحد می‌کرد همه‌کس را به این عنوان می‌راند و می‌خواند و در بنسب می‌افکند و می‌کشت . حالا می‌شنویم : ضدانقلاب ، منافق ، کمونیست‌ها ، وابسته به رژیم گذشته ، سرپرست بیگانه ، محارب با امام زمان ... سومورا می‌گوید : مخالفان با استقلال‌نیکاراکوئه . سادات می‌گوید : دشمنان صلح و آرامش ، فرانکو می‌گفت : چپهای لمتی ! (و این نسبت را به دست راستی‌های افراطی مخالف خود نیز می‌داد) هیتلر فریاد می‌زد : زیاده‌ها ! انگد بشرها ! مخالفان برتری نژاد آریا ، نوکران جهود ! خلاصه همه ایسان دارند ، چرا که با این دشمنان فرسی ملت و دین نباشد ، چه کسانی دار

ذهن‌های ساده و ابتدایی ، متعلق به آدمهایی که از حل مایمل پیچیده عاجزند . معمولاً ، در برابر این عجز تا بتوانند مایمل را ساده و ابتدایی می‌کنند ، تا بتوانند بر آن چیره شوند . این گرفتاری عمومی دیکتاتوری‌های جهان‌سومی است که چون قدرتمندان آنها - طبقه حاکم - نمی‌توانند به حل مایمل جوامع ۷۰-۸۰-۹۰-۲۰-۴۰ میلیونی برخیزند ، سعی در ساده کردن جامعه و مایمل پیچیده‌اش می‌کنند . در اینچنین مواردی دیدیم که جهانخواران نیز آشکارا به حمایت آنان برمی‌خیزند ، چرا که نتیجه براریکه قدرت ماندن ذهن‌های آنان گیر ، باکمال ، ادامه‌چیرگی امپریالیسم بر آن کشورهاست . و تا چنین نباشد واشنگتن ، مکو ، پاریس ، لندن و ... متولی و صاحب اختیار جهان سومی‌های عقب افتاده یا به اصطلاح روز : در حال پیشرفت - نیمه‌اند . و ما در ایران در چنین وضعیتی ، در نیم قرن حکومت آن سفاک و پدرش گرفتار بودیم و همچنان نیز .

برای روشن شدن ، چند مثال می‌زنیم که اتفاقاً کلیت دارد :

آنان چون تحمل و توان و قابلیت حکومت در جامعه‌ای آزاد را با تمام مشکلاتی که دارد با تمام مایمل مضاعفی که آزادی در جوامع بی‌بهره از آزادی ، پدید می‌آورد ، ندارند . از سویی چون ذهن‌های آنان گیر معمولاً عاقل افکار خویشند ، پس منقد و مخالفی را هم نمی‌توانند تحمل کنند . پس ، هر قدر هم پیش از رسیدن به حکومت آزادخواه و آزاده ، روش‌اندیش و دمکرات بوده باشند ، چون به قدرت می‌رسند ، آن کار دیگر می‌کنند ، از هر خودکامگی ، خودکام‌تر می‌شوند . توجه داشته باشید که شاه و کارگزارانش ، سالها در گوش جهان می‌خواندند « دمکراسی از آن نوع که در غرب است به کار جهان سومی‌های عقب افتاده نمی‌آید ، اینجا مایمل دیگری مطرح است » آخرین بار افاضات آن سفاک را در این



می‌رسند...

دیکتاتورهای بزرگ و نمونه‌های کوچک تر، مثل آنها که امروز ما می‌بینیم، به مطوعات و رادیو تلویزیون جلی دلتنگی دارند. آنها را می‌گویند در سترس داشته باشند و در مورد آن «دره‌بی غفنیسی نمی‌کند!» یا هم در تحقق جامعه بگویند، هم مانع بالا رفتن

ادریس، ناهی‌نی‌یادوگ. از همین‌رو اخبار حده‌آور همیشه از لب‌س فدایی می‌رسد، از اوگاندای ایدی‌امین، از افریقای مرکزی امپراتور بوکاسا، از سعودی سلطنتی، از پاکستان ساءالحق، از عمان ملوک ادریس، از ناهی‌نی‌یادوگ.

و در اینجا می‌شویم از: بنی‌صدر (و آن همه الماسات، اطلاعات علمی غلط و ...)، خلخالی (که می‌گوید تصویری از خود شفاش داده، ماس روی انگشت!)، امیرانظام (شکوی دولت و نحسین کسی که در جمهوری اسلامی حارت را جایزه گرفت!)، فطبراده و ... نشرهای حده‌آور مثل توجیه تفاوت تعبیر ساعت در دوران طاغوت و حالا، راهمائی و راندگی در جمهوری اسلامی (از بیسان منحصر و کارشناس صدا و سیما ...)، تاثیر حجاب در جلوگیری از کاغذبازی (ایضا ...)، خوب شدن ناممائی وضع کشاورزی که سی‌سال بود بد شده بود!، یا فراوان شدن میوه در بازار از اثر انقلاب (از الماسات تلوربین متهور) و ...

اینها، آری، چون از تنظیم برخوردار روناروی منطقی، برای دفاع از برنامه‌های خود و استدلالهای خود و اعتقادات خود، با مردم دانا می‌جنگند. مردم را نادان فرض کرده‌اند. ساده‌ترین راه است!

ساده‌ترین راهها همیشه مردم به‌سز می‌آید و آغاز يك سلسله پیام و تلقی و تبلیغات و جمع‌آوری كلك مردم و برنامه‌های مهیج رادیو و تلویزیونی و نطق‌های مهیج تر در انكاس «استقبال مردم» و ... به یاد بیاورید شاه را وقتی در جل ساله بیوادی ماند: «پنگلر جهانی یا بیوادی!»

در یائین آوردن قیمت‌ها چون در گل شد «مبارزه با گرانی‌فروشی!» و ... خلاصه هر جا درمی‌ماند که همه‌جا بود - تبلیغات و تجهیز مردم و گسیل داشتن آنها و يك‌روز حقوق و صف برابر با جدها و ... اینچنین بود در دوران بوتو در پاکستان، سبار اینچنین بوده است در مورد مصر و سادات (و حالا قصد دارد این ساط را به امریکائیکشان واز امریکائی‌ها پول جمع کند تا جای خالی كلك مالی سعودی را پر کند، رادیو و تلویزیونها قول كلك داده‌اند!) پاکستانی‌ها در دوران ایوب‌خان نیز گرفتار این جریان شدند. موج آدم‌های هینتر را در نظر آورید. موسولینی را که بزرگترین اعانات تاریخ را جمع کرد و ... جمعی کسب با حساب ۱۰۰ و ماله مکن.

حال آن که علمی‌تر؟ موثرتر؟ اما بدبختانه پرزحمت‌تر و پیچیده‌تر - حل نیادی ماله مکن برای طغفات کم درآمد است - ما که به قول آقای نژیه پول داریم - نیروی انسانی هم داریم. يك نفر پیدا شد بگوید مدام با تهیج و سج مردم نمی‌توان خانه ساخت، ما نازیست‌ها و کثافت شهر مقابله کرد، گرانی‌فروشی را برکند، قاچاق را ریشه‌کن کرد و ... روشهای عقب‌افتاده در قرن بیستم!

ک در ارتباط با نه‌های سانه و ابتدائی و ناتوانی آنها، وقتی به قدرت می‌رسد، در حل مسائل پیچیده يك جامعه، از جمله بازترین و هیشگی‌ترین روشها، يکی هم نادان فرض کردن جامعه است. (از همین‌رو می‌بینید، شاه، بوتو، فدایی، سادات، فرانکو، هینتر ... همه

که بر اصل افروخته می‌شود - استثنائی بر آن نیست -

این گروه به قدرت رسیدگان، چون برسد تکه زدند، پلها را نیز خراب می‌کند تا کسی به جایگاه رفیع آنان دست نیندازد. شاه می‌گفت: مملکت ایرانستان می‌شود، سوخته و ویران. ناره چه کسی به جای من؟! و برای اثبات این نظر نه می‌گذاشت حزبی واقعی پدید آید، نه جریان سیاسی آزاد، نادانان لم‌زورع می‌آید شخصیتی رشد کند و آن خیال را عبث نمایاند.

سادات چنین وانمود کرده است که چون برود، دوباره همان فقر و بدبختی‌های باصری به مصر می‌آید، فدایی رفتن خود را مصادف با آتش زدن و انفجار جاهای لیبی می‌داند و تیم شدن اعراب! عجیب می‌اندیشید که بنگال بی‌بیر نمی‌تواند زیست، همدی خودکامگان راجاهانخواران باد می‌کند، تا بر آنان بهر سوار شوند. آن نه‌های آنان گیر باد می‌شوند، تا بفانند و امر مشتبه می‌شود که ما را رسالتی تاریخی بر این مسند نشاند. و امروزه روز، اینچنین سخنانی بسیار می‌شویم. به اضافه کوشش دیگری که عبارت است از جلوگیری از بکار افتادن ارتش. - و از قول خودشان می‌شویم که می‌گویند بر فرض ما شکست بخوریم، کدام ارتش می‌خواهد ما را برکند - نه! ابتدائی به جای آن که بگویند ما سایل پیچیده ارتش را در ارتباط با جامعه (ارتش ملی!) حل کند. به آنان‌ترین راهها «خراب کردن و مانع دوباره سازی آن‌شدن» موبل گشته‌اند.

ک نه‌های ساده و ناتوان و دیکتاتورمآب، همگی چون به خواستهای منطقی ملت برمیخورند. به نیازهای بدیهی و طبیعی. به جای آن که علمی و فزانه‌وار و امروزی به پیدا کردن راهی برای آن مشکل بنشیند - چون علم اصولا پیچیده پیچیده‌ایست! - ساده می‌کند. و همیشه

احمد کی نژاد

فضا برای تنفس آزاد مردم تنگ می نماید

اگر گرد بادی در بگیرد، بهتر از این نمی تواند در جهت تفرقه بین نیروهای موجود در ایران عمل کند.

کنیم که با کدام مفهوم نام این عمل را می توان ملی کردن گذاشت درحالی که سود عملیات بانکها باز به جیب سرمایه داران بزرگ صاحب سهام بانکها که سهامشان نیز تضمین شده است خواهد رفت.

به انحصارطلبی حتی در داخل مذهب بیانیدیم که چگونه با شخصیت بزرگ مذهبی آیت الله شریعتداری با افکار مترقی خود چنان رفتار می شود که وقتی از ایشان می پرسند اگر مسئله ای وجود داشته باشد که علیرغم نظر شما جریانی برخلاف مصالح ملت ادامه پیدا کند آیا اظهار نظر فاطع خواهید کرد؟ می گویند: اظهار نظر می کنم، اظهار نظر فاطع هم خواهیم کرد ولی اگر بعد از اظهار نظر ما باز ادامه داشته باشد آنوقت چه کنیم؟ چون فعلا در کنار مملکت دخالت ندارم اظهار نظر می کنم که بدانند و در تاریخ ثبت شود که ما درموقعش گفته بودیم، ما می خواهیم حتی المقدور وحدت کلمه حفظ بشود، ما نمی خواهیم که ملت را بحال یکدیگر بیاننداریم.

این وحدت کلمه را ایشان باخیرخواهی می خواهند حفظ کنند و دیگران بادیکتاتوری. به صفحه روزنامه ها و مطبوعات راستین و نه خود فروخته نگاه بیاندازیم که تماما حاکی از درخواست مردم و گروهها و صاحب نظران برای تشکیل مجلس مؤسسان و تنظیم و تصویب قانون اساسی بوسیله این مجلس است ولی هیچ گوش شنوایی نیست.

به زندانیان سیاسی ایران نگاه کنیم که هر روزه بدون دلیل بازداشت می شوند و سپس با خجالت مقامات بعثت عدم توانایی در ارائه مدرک جرم، آزاد می گردند به تحصن های بی شمار نگاه کنیم که محصلین با حقوق خود را می خواهند یا در اعتراض به اجرای عدالت تحصن احماری کنند.

باخود دارد. به مبارزه زنان قاسی برای برخورداری از حقوق اولیه انسانی بیانیدیم. آنهم درجانی که واقعیات اسلامی، اعلامیه حقوق بشر را در مقابل خود کمرنگ می بندد و خود را برتر از آن می داند.

به تلافی که از روز اول برای از بین بردن کلمه ایران و فرهنگ ایرانی در جریان بوده و هست نگاه کنیم که با افکار بیمار افراد بی مسئولیت هر روز بعد تازه ای به خود می میرد. به نمایش های تبلیغاتی، به نمایش های تبلیغاتی دایر بر مبارزه با امپریالیسم توجه کنیم درحالی که قراردادهای سری و محرمانه و ویرانگر هنوز برجای خویش استوار است و مردم این مملکت حق ندارند از کمپوکیف آنها آگاه شوند، ولی غنیمت طلبان تازه از امریکاریسده این حق را داشته و دارند و لابد بعد از هم خواهند داشت.

به شیوه های کثیف رادبولیویون در انحصار خواهی نگاه کنیم که چگونه اعلامیه دعوت به مردم آنی ملی را که در جهت همبستگی گروهها عنوان شده بود به هیچ می گرد ولی اعلام لغو راهبمانی را درحالی که از شادی در پیوست نمی گنجند بارها و بارها اعلام می کند چون نجوبی می داند که راهبمانی و همبستگی مزبور برابر بود با امرک فعالیت های انحصارطلبان و انحصارخواهان و عریضه جویان در این رسانه ها.

به ادامه روشهای گذشته در مورد ارتش و ارتشیان بیانیدیم که سخگوی سابق دولت موقت به اصطلاح انقلابی، فکر می کند شرکت ارتشیان در احزاب باعث خواهد شد که در صورت برخورد بین احزاب، ارتش نتواند یکپارچه وارد عمل شود یعنی هنوز برای ارتش نقش فعالیت های درون مرزی را قائل است.

به مسئله به اصطلاح ملی کردن بانکها نگاه

دعوتی که حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان ایران، در هفته گذشته از عموم مردم برای تظاهرات و راهبمانی بعمل آورد بیانگر حقایق بسیاری بود که در عین حال حکایت از وجود جو تازه ای در فضای سیاسی کشور می کرد.

من دعوت نامه و علی که از خاطر آن مردم به راهبمانی دعوت شده بودند نشانگر کمبودها و نایبمانی هایی است که در ایران وجود دارد.

آزادی، حق تعیین سرنوشت، حق آزادی بیان و عقیده، حق انتخاب شغل، حقوق مساوی برای اقلیت ها، سر بلندی و استقلال ایران، مبارزه با امپریالیسم و صهیونیسم و ارتجاع، تضمین حقوق حقه طبقات محروم اعم از کارگر و دهقان و کارمند و غیره، رادبولیویون مردمی و مطبوعات آزاد و بخصوص اسلام بدون تحجر و تعصب و انحصارطلبی، اینها همه جزو مسائلی است که ما در جامعه خود نداریم و باید باز برای آن راهبمانی کنیم.

استقبال وسیعی که از این دعوت بعمل آمد نشان داد که مردم چقدر نشسته اند. اعلام این خواسته ها مانند قطره آب خنکی بود که بر مغز سوخته آنان چکید و آنان را که در انتظار حسرت جرعها، بالخطه ها سیر می کردند با سر چشمه های زلال آزادی انداخت.

فضای تب آلوده حاکی از انتظار همراه با بعضی و احساس غم و غریب، علامت سوال بزرگ را در مقابل قرار می دهد.

آیا برای بدست آوردن خواسته هایی که مردم بخاطرش انقلاب کردند هنوز خون لازم است؟ در بررسی نحوه بر آورد شدن خواسته های فوق به لایحه چندی آور مطبوعات نگاه کنیم که نشانه های فراوانی از افکار فاشیستی و ارتجاعی کسانی را که ادعاهایشان از عرش فرار می رود،

به درگیری بین سخنان رئیس ستاد ارتش و فرمانده دژبان و سخنان ضدو تقیض آنان بیان داشتیم. جو غربی است. دانشگاهیان به اعمال دولت در مورد دانشگاه اعتراض دارند، خلق مسلمان معترض است، مجاهد معترض است - فدائیان معترض است، جبهه ملی معترض است، دموکراتیک ملی معترض است همه افراد و گروهها معترضند ولی غنچه خنده فقط بر لبان تنها حزب انحصارطلب می شکند چرا که به نفع او همه دارند گوینده می شوند.

و نگاه کنیم که چگونه گوینده می شوند. نویسنده بد است، روشنفکر خراب است، کانون و کلاب بد است، مصدق کارهای نوده، ملی و ملیت بد است، دموکراتیک بد است. آزادخواه بد است. چپ بد است. زنان آزادخواهی که نخواهد تنها وظیفه و خاصیت وجودیشان نشستن و زاپیدن شیران تر باشد، آنها هم بدند همه با هم بدند ولی آقای صادق خلخالی و قطب زاده و امثالهم خوبند، اگر مردی بادی در بگیرد، بهتر از این نمی تواند در جهت تفرقه بین نیروهای موجود در ایران عمل کند. آخر کدام وحدت؟ آیا این رویتانی است که در جهت وحدت انجام می شود؟ این اعمال را از چشم چه کسی باید دید؟ چگونه فکر می کنند که در این مملکت هیچ کس هیچ چیز نمی فهمد بجز چند نفر مجهول الحال ثورای انقلاب؟ جو سیاسی کشور دارد عسوس می شود. نشانه های حاکی از مقاومت در مقابل تصمیمات غیر مردمی دارد بسوز می کند. دبیر حزب جمهوری خلق مسلمان در تبریز تهدید می کند در صورت عدم توجه به خواسته ها تظاهرات وسیعی به راه انداخته خواهد شد، خشم و تظاهرات مردم تبریز به سختی کنترل می شود، هر روز شاهد تظاهرات هستیم که در حقیقت قبل از آنکه برای

موضوع تظاهرات باشد بیانگر نوعی تصمیم به مقابله و گردآوری نیروهاست.

اینها هم یک هشدار است. نصیحت هایی را که قبلا به شاه سابق می شد به یاد بیاوریم. هشدارها را متوجه باشیم، مطمئن باشیم ملتی که برای رسیدن به هدفهایش یکصد هزار کشته و شهید داد از یکصد هزار دیگر هم باکی ندارد. رهبری باید ملهم از خواست مردم باشد. اگر اسلام است باید اسلام راستین باشد. اجرای موبه موی دستورات اسلامی بدین ترتیب که دارد عمل می شود دور از روح اسلام حقیقی است. اعلام به موی دستورات احتیاج به اجتهاد و متعهد ندارد، اگر مسئله فقط بر سر تکرار موبه موی باشد و شرایط زمان در شکل بایستی دستورات بر اساس اصول اسلامی در نظر گرفته نشده و دستورات جدید و یکر صادر نشود، در این صورت دستورات قدیمی را می توان در یک کامپیوتر ضبط کرد و برای تمام سالها به آن رجوع کرد. این بحث را در نوشته دیگری مفصلا خواهم داشت، ولی رهبری انقلاب باید به یک نکته بسیار مهم توجه کند.

شاه سابق از مردم جدا شد، متزعزع شد، در پوسه اطرافش قرار گرفت، واقعیات جامعه برایش درست تصویر نشد، همه اوضاع بروقی مراد گفته شد و تعداد مخالفین ناچیز نشان داده شد، یعنی نیم درصد به نسبت صد درصد موافق، او پایه های قدرتش را بردوش مردم گذاشت بلکه بر قوانین و مقررات تعمیلی بردیکتاتوری استوار کرد. حتی رفت و آمدش هم با هلیکوپتر شد. و وجودش برای مردم فقط تبدیل به یک تصویر شد و بر سرش آن آمد که دیدیم. مواظب اطرافیان خود باشید، پوسه آنان را بشکنید. با گروه های مخلف لکری تماس بگیرید، پنجره های ارتباط را نبندید و نگذارید دیگران نیز جلو

این ارتباط را سد کنند. به خدا قسم اغلب کسانی که در اطراف شما هستند به دشمنی ملت و اسلام و شما کار می کنند. جمعیت می آورند که برای شما صلوات بفرستند، برای حضرت محمد (ص) یکبار صلوات می فرستند و حتی بعضی موارد با دشمن می رود و نمی فرستند ولی برای شما ۴ بار می فرستند. هر نطق شما را چند بار بخش می کنند. تصویر شما را در همه جا هر روز بیشتر و بیشتر بخش می کنند. صدا و تصویر شما فضای ایران را پر کرده است. فرصت نفس کشیدن از مردم گرفته شده است، و فضا برای نفس آزاد مردم تنگ می نماید معیاران تبلیغاتی بدترین راه ممکن برای محبوب ماندن است. تکرار عادت به دنبال دارد و عادت به معنی سکون و مرگ است. هر روز جمعیت برای شما جمع می کنند و مراسم آنرا بخش می کنند. این همان روشهای فرمایشی را به یاد می آورد. قبلا جمعیت های سیاسی کو در ایجاد صدرانفر تشکیل می شد و با شنیدن نام اودست می زدند و هر روز سیاس می گفتند، اکنون هم بوسیله اطرافیان شما همین کارها می شود. اینها قصد خوش خدمتی به شما برای رسیدن به جاه و مقام را دارند. مواظب ضرری که از این بابت به ملت و اسلام و به شما می خورد باشید. دامنه متعوب خود را با افراد ذیصلاح گسترش دهید. شانه ها و قلب های مردم محکم ترین پایه برای ساختن ابرار و رسیدن به جامعه ای معالی است. از حقیقت امور غافل نشوید چه در این صورت حقیقت ارشما غافل نخواهد شد.

عبدالله والا

دروهنایره شد، باشد که از غیب
چراغی بر کند خلوت نشینی.
حافظ

آیا باید این حرفه را دنبال کرد؟

است و محض رضای خدا برای اینکه موسی از بین نرود، این گذشت و فداکاری توسط جوانمردی صورت گرفته است تا حق دولت و مطالباتش ضایع نشود و هیات تحریریه و نویسندگان و کارکنان این مجتبع فرهنگی که در هر حال عده‌ای باید کنار بروند، بی‌اجر و پاداش نگردند... صورت ظاهر هیچ اشکالی هم تصور نیست.

وای بر این حرفه ۱۰۰ برای این حرفه مقدس و مبارک...

اقسوس بر این گروه که مردی چون عباس مسعودی پایه‌گذار اطلاعات، از غم اخم و تعمق سفاک دق کند و وقتی هم زنده بود، تا چشمش به محرمانه‌های مأمور تأمینات می‌افتاد باید گریش کند و هزار بار مرگ را به چشم ببیند.

این شد زندگی ۱۱۰... این شد کار و حرفه! آیا به عشق پوچ توی چاه رفتن و مار گرفتن و با عقرب و رطیل و در رفتن و موش و گربه بازی کردن را می‌گویند حرفه‌ای مقدس؟! آنجا مقدس که خدای بزرگ در قرآن مجید به آن قسم یاد کرده است؟

امروز کسی نیست ببرد... اگر امیرانی یا دکتر مصباح‌زاده‌ها با جریان روز کنار نمی‌آمدند، چه باید می‌کردند؟ چاره‌ای نداشتند جز آنکه قلم را ببوسند و کنار بگذارند و یا هر روز با صاحب قدرتی، یا امیری، و زوری بجنگند و کلنجار روند؟ مگر آنهایی که در این حرفه جان باختند و خردین کفن شهید شدند، تاجی بر سرشان گذاشته شد و یا به ورثه و بازماندگان پول و نشان افتخار دادند؟

خیر ۱۰۰۰۰ جز آنکه بتاریخ پیوستند. کسی نیست ببرد: پس صور اسرائیل کجاست؟ یا بازماندگان فرخی و عشقی؟ محمد مسعود، احمد دهقان و دکتر حسین فاطمی و... دهها تن دیگر چه می‌کنند؟

آیا امروز ملجاء و مرجعی نیست که برود و بحسابهای کیهان رسیدگی کند، آنهم رسیدگی

چون... در جامعه‌ای که دوغ و دوشاب را یکی می‌دانند و خرف و لعل را برابر می‌نهند و خدمت و خیانت را از هم تمیز نمی‌دهند چه اجباری است که در راه پر دغدغه و پرمشقت مطبوعات قدم گذارد و حاصل عمری تلاش و جهش، جنگ و گریز، استقامت و بردباری او این شود که دیونش بیش از سرمایه‌اش گردد و یا به کج زدنانش بکشد و کسی که خوشبخت‌تر باشد، در دفتر کارش سکه کند و یا ناگزیر به ترک یار و دیار، آواره و سرگردان گردد.

پرسید:

پس چه کند؟

کب حلال... کب مشروع و نان و آردار... بخرد به کم و بفروشد به زیاد... ارزان بخرد و گران بفروشد... تجارت کند. چه عیبی دارد، «محترم که نیست؟» هت...! مزه که نیست؟ هت! پولدار نیست که هت، باغ بیلاقی و قشلاقی ندارد؟ که دارد، خداشناس و اسلام‌دوست، متدین و مطهر، در جامعه سری بلند خواهد داشت و اگر هم هوس کرد که روزی اسمش در ردیف صاحبان قلم و اندیشه درآید، با درآمدی که از خرید و فروش مشروع بدست آورده است، می‌رود و فی‌الثلث موسی‌ای نظیر «کیهان» را خریداری می‌کند... موسی‌ای که حاصل کوشش و تلاش مرد تحصیل‌کرده و دود چراغ خورده‌ای چون دکتر مصباح‌زاده و یا بازمانده صاحب قلم و اندیشه‌ای چون مرحوم عبدالرحمن فرامرزی و صدها نویسنده، جوان و بانوق و مبارز که حرف به حرف چنباندند و ورق به ورق تازدند، شب و روز جان کفندند تا سازمان مجهزی چون کیهان را ساختند و پرداختند.

در این معامله یکطرف عمر و جوانی و استعداد و نبوغ افرادی قلم‌بست گذاشته شده و در طرف دیگر منافع و درآمد مشروعی از فروش آن... و منت هم می‌گذارند که قروض این موسسه بیشتر از ملک و ساختمان و ماشین‌آلات

از من پرسید: قرزندت چه می‌کند؟
— در خارج از کشور، مشغول تحصیل است، سالهای آخر دانشگاه را می‌گذراند.

بعد از برگشتن، برایش چه نقه‌ای داری؟
— خودش باید تصمیم بگیرد!
اگر مایل بود شغل و حرفه ترا دنبال کند و به انتشار تهران‌مصور مبادرت ورزد و نگذارد این چراغ بعد از تو خاموش شود چه نصیحت یا وصیتی به او خواهی کرد؟
به او خواهم گفت:

پسرجان، فرزندم، نور دیده‌ام، بهتر است بجای تلف کردن عمر و قلم به چشم سوزن و خون دل خوردن و هر شب، پس از چهارده ساعت کار، با تنی خسته و رنجور، به ناراحتی خوابیدن، که فردا، با سفته‌ای که موعدهش رسیده چه باید کرد، می‌گفتم: این خدمت را زمین بگذار و اگر کلاهی هم به دفتر یک نشریه‌ای افتاد، برای برداشتن آن زحمتی بخود راه ندهد و از این حرفه مقدس ۱۱۰... که رکن چهارم مشروطیت و اولین دشمن استبداد دیکتاتوری می‌خوانندش چشم‌پوشی کند... چشم‌پوشی کند، تا پس از یک عمر کوشش و تلاش، اگر به ضرب گلوله یا چاقو از پای درنیامد و جان نجات، مهلتاً باید تحمل فحش و ناز را، تهمت و افترا را داشته باشد و آنقدر ساجت به خرج بدهد که قلبش را در اختیار پروفسور کولی یا جراح دیگری بگذارد تا چند صباح دیگری، جان و اندیشه‌اش را در این راه بکار اندازد و فقط دلخوش باشد که در زمره قلم‌بدستان و ارباب مطبوعات نامش را ثبت خواهند کرد و نهایت آنکه، پس از سی یا چهل‌سال تنویش و اضطراب، کوشش و محاهدت، دچار امراض عصبی، فشار خون و دیابت و هزار بلیات ناشی از کار نگردد. می‌گفتم: این چند مساحی که خدا عمری به‌وی ارزانی داشته، گوشه دنجی و کتابی را برگزیند و خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای نهسد و از فکر قدرت و منصب جاهی صرف‌نظر کند.



روز عدل و راد و نصف هست ، آ یا مایه تاسف
و شری قرار بگیرد و همان رود که دزدان زمان
رفت ..

امروز چرا ... ؟

اگر آن روز با يك تلفن موسسه‌های سی و
چند ساله مطبوعاتی تعطیل می‌شد و با چهارصد
و یا پانصد هزار تومان دکه !! آنان را خریداری
می‌کردند ، نفس‌ها در نمی‌آمد ولی امروز که
باید ترازوی عدل برقرار گردد روشی انتخاب می‌کنید
که دکتر مصباح‌زاده‌ها به این دلخوش باشند که
نتیجه عمری خدمت مطبوعاتی این است که جانش
را برداشته و فرار کرده است .

(قصد دفاع ندارم ، و اگر کسی بد
کرده است باید مکافات ببیند) . منکر
ایسن نمی‌توان شد که بشر مسزء از خط
و خطا نیست ولی در روز چرا که بحساب‌ها
می‌رسند برای گاهی کیفری قائلند ؟ مگر برای
اعمال نیک و حسات ؟ روضه‌رضوان را نمی‌بخشند
و این دو را با یکدیگر در ترازوی عدل قرار
نمی‌دهند ؟... ما که شنیده و خوانده‌ایم که خدای
بزرگ آن چنان ارحم الراحمین است که می‌فرماید:
« یا ملائکتی قد استجبت من عبدي ولیس له غیري
فقد غفرت له » کرم بین و لطف خداوند کار ؟ گنه
بنده کرده است و او شرمار .

اگر ترازوی عدل اسلامی درست کار میکند،
این وظیفه چه دستگاهی است که خدمات سی و
چهل ساله را نبینند و فقط گناهان را زیسر
ذره‌بین قرار دهند و از گاهی کوهی بسازند ...
خوب از شما می‌پرسم ؟ این حرفه خوش
عاقبت ؟ را دنبال کردن صلاح است یا آنکه دنبال ...
رفتن ؟... شما چه عقیده‌ای دارید ؟ ...

« امیرکبیر » منتشر کرده است :

« صدای پای دگرگونی »

مجموعه مقاله‌های
« حسین مهری »

- روایت‌های نو ... فکرهای نو ...
- برداشتهای نو ...
- شرح جریان‌های فکری جدید
- در غرب ...
- شرح بی‌طرفی‌های غرب ...

احساس ، تا معلوم شود روزیکه دکتر مصباح‌زاده
یاگزیر شد ، ایران را ترك کند ، کیهان يك
میلیون تیرازی با روزی هفتصد یا هشتصد هزار
آگهی چه قیمتی داشته است و امروز پس از آنکه
حیات تحریریه و نویسندگانش را کنار گذاشتند
چه ارزش دارد ؟ ... درودیوار روزنامه‌ها
زمین و ماشین‌آلات که نمیتوانند ارزش
ممنوی و اجتماعی داشته باشد ، این قدرت
نویسندگان و نبوغ مدیران و اداره‌کنندگان موسسه
کیهان بود که ارج و قیمتی و مقام و منزلتی
داشت والا با تهیلائی که فعلا وزارت ارشاد ملی
در پیش گرفته و امتیاز روزنامه با نوشتن دوخط
قابل تحصیل است نمیتوان آن ارزش ممنوی
را تقویم کرد .

می‌پرسید ... چرا از این حرف‌های که دل‌زده
شده‌ای دست برنمیداری و رهائش نمی‌سازی ؟ ...
باید گفت :

« چه گوئی کز این خانه دل برکنم
سرایرده درجای دیگر زدم
بگو تا چه بسا آتش دل کسم
بوزم بهرجا که منزل کنم
به حرف و مشاغل دیگر بهیچوجه قصد
توهمین ندارم ولی در سرزمینی که قلم‌بدستان‌جان
می‌سپارند و بجای آنکه قلم‌زنی جایش را بگیرد،
چاره در این است که صاحب مالی قروس صاحب
نامی را ببرد از دزد چه می‌شود گفت ، ولی در نظام طبیعت
هرکسی را بهسرکاری ساخته‌اند . آری
روزنامه‌نگار می‌تواند تاجر خوبی
باشد ... بعید نیست ، ولی در این جا جهان
و شرف و حیثیت را بوثیقه می‌گذارد ... دیگران
هم از عهده این کار بر نمی‌آیند ؟
بوریا با ف اگر چه بافنده است - نبرندش به
کارگاه حریر .

وقتی در کشوری امنیت اجتماعی نباشد ،
وقتی در رژیم که تا مفر استخوان فشار ساواک
و شهربانی و وزارت اطلاعات احساس میشود و
با يك تلفن موسسات سی و چهل ساله مطبوعاتی
را تعطیل می‌کردند آن حال و روز را داشتیم و
این امید وجود داشت که در انقلاب اسلامی ،
آن اساس ظلم و ستم و ازگون گردد و عدل و
عدالت اسلامی جایگزین آن رژیم فاسد شود ،
مهمذا جمعی از روزنامه‌نگاران قدیمی آواره و
دربدر شده‌اند .

از آن روزگاران گدای نیست ، چون
شجاکي بر تخت نشسته بسود و حکمفرمائی و
فرمانروائی می‌کرد و مثنی برده و بنده چاره‌ای
جز تمید و سرفرو آوردن نداشتند ، امروز که

کارخانه‌ها...۰۰۰

کارگر جوانی که بیل دست سیمکنی نشسته است، عینکنش را جابجا می‌کند و ادامه می‌دهد: ما دعوت دولت را پذیرفتیم و تولید را آغاز کردیم و از همان موقع موش‌دوانیهای صاحب کارخانه شروع شد. آنها سفارش مواد اولیه از خارج را لغو کردند و خواستند جلوی فروش را بگیرند، می‌دانید این کارخانه مقروض است؛ همه چیز را تسویه یا با اعتبار خریدند. انقلاب آنها را بدجوری ترسانده بود. لبخندی می‌زند و می‌گوید اما دولت عوض اینکه از خواسته‌های ما پشتیبانی کند به آنها پول قرض می‌دهد و طوری وانمود می‌کند که صاحب کارخانه مستضعف‌ترین آدم ایران است.

یک نفر دیگر که رویروی من نشسته است می‌گوید صاحب این کارخانه فامیل نزدیک شفتت جلال مشهور بود و بارها مأمورین حکومت نظامی را به کارخانه ریخت و ما را کتک زد. کارگر جوان دوباره رشته صحبت را بدست می‌گیرد و می‌گوید: بجز ما دو کارخانه کبریت‌سازی دیگر بنامهای تبریز و ممتاز در اینجا فعالیت دارند. به ما خبر دادند که صاحبان سه کارخانه در تهران اجتماع کرده و می‌خواهند جمعا جلسوی ادامه کار را بگیرند. ما هم به این نتیجه رسیدیم حالا که آنها متحد شده‌اند بهتر است ما هم متحد شویم. وقتی با ممتاز تماس گرفتیم فهمیدیم که آنها هم شورای خودشان را تشکیل داده‌اند، اما کارگران کارخانه تبریز هنوز دست بکار نشده بودند. شکل شورا را به آنها یاد دادیم و بعد از آنکه آنها شورایشان را تشکیل دادند شورای هماهنگی سه کارخانه بوجود آمد. ما صورت جلسه تهیه کردیم و حتی آنرا به امضای آقای آیت‌الله محمد قاضی در کمیته مرکزی انقلاب امام خمینی

تبریز به مهر و امضاء رساندیم.

می‌گویم ولی دولت شوراها را به رسمیت نمی‌شناسد. مردی که در سمت چپ من نشسته است می‌گوید:

بله و ما کارگران نمی‌دانیم چرا! در طول انقلاب این ما بودیم که به میدان رفتیم، گلوله خوردیم، شکنجه دیدیم، زندان رفتیم، گرسنگی کشیدیم. صاحبان کارخانه‌ها از پول خون ما کاغذ درست کرده‌اند و ما هنوز که‌هنوز است شرمندگی زن و بچه‌هایمان هستیم. آنوقت بعد از انقلاب دولت به ما می‌گوید که صاحب کارخانه باید برگردد و هیچ دلیلی نمی‌آورد. اگر مساله مدیریت است بخدا وضع کارخانه بعد از تشکیل شورا بهتر شده است و میزان تولید بالا رفته است. ما نمی‌دانیم چرا یک‌نفر به اسم صاحب کارخانه باید بیاید و مثل زالو خون ما را بمکد و دولت هم از او پشتیبانی کند.

می‌پرسم از وقتی شورا تشکیل شده است چه کارهایی توانسته است انجام دهد؟

مرد جوان می‌گوید: هدف اصلی ما فعلا لبیک گفتن به دعوت دولت است ما می‌خواهیم تولید کنیم تا کار مملکت باز نماند. بعد از آنکه صاحبان این کارخانه توطئه کردند و سفارشها را لغو کردند، ما بوزارت کار رفتیم و خواستار ادامه کار شدیم و توانستیم توطئه آنها را فاش و خنثی کنیم. اکنون ما سفارش و خروج کالا از کارخانه را تحت کنترل داریم و توانسته‌ایم اندکی به وضع مالی کارگرها سرو سامان بدهیم. البته وزارت کار هنوز اجازه افزایش دستمزد را نداده است و ما نیز به میزان دستمزدها نیفزوده‌ایم، بلکه توانسته‌ایم با تغییر قرارداد بهره‌وری از ۳۵۰ تومان برای ۵۵۰ جمعه به ۴۵۰ تومان، منفعتی به کارگرها برسانیم.

شما فقط با مقایسه این دو عدد می‌توانید به مقدار اجحاف و استثماری که در این کارخانه می‌شد پی ببرید. با این کار بطور متوسط توانستیم به حقوق هر فرد ۲۵ تومان در روز اضافه کنیم. یکی دیگر از کارهایمان از بین بردن شرایط و حثیانه و غیرانسانی کار بود.

مردی که در سمت چپ من نشسته است، حرف او را می‌قاپد و می‌گوید در کارخانه فیبر سازی ممتاز چون کارگران باید با اسید سولفوریک و در مقابل رادیو اکتیو کار کنند به لباسهای مخصوص احتیاج دارند و مراقبت های ویژه‌ای باید از آنها بعمل نیاید، اما این کارها نند و بسیاری از کارگران بخاطر سودجویی سرمایه‌دار مردند.

می‌پرسم از دولت چه می‌خواهید؟ یکی بعد از دیگری می‌گویند: کارخانه‌ها را ملی کند، و شوراها را برسمیت بشناسد. مرد جوان می‌گوید:

ما منتظر قانون کار هستیم، اگر موافق میل ما نباشد؟ هرگز آنرا نخواهیم پذیرفت، دولت باید این را بداند. اکنون خواست ما این است که کارخانه‌ها را ملی کنند و کارخانه‌هایی را که بسته شده است بکارگران بیکار ببازند تا آنها بکار بپردازند. ما احتیاج به سرمایه‌دار نداریم و خودمان قادر به اداره صحیح کارخانه‌ها هستیم.

چماق و شورا

پیرمرد می‌گوید:

یکی از بزرگترین موفقیت های شورای هماهنگی سه کارخانه شرکت فعال در مراسم برگزاری روز کارگر بود. ما توانستیم در پی تلاش پیگیر بهرمان ۲۹ کارخانه دیگر در زیر پرچم واحدی گرد بیاییم. ما برای این کار برنامه دقیقی طرح کردیم و از همه مراکز شرعی و قانونی اجازه گرفتیم. قرار بود که راهپیمایی از باغ گلستان شروع شده و در باغشال طی مراسمی که عبارت از سخنرانی و برنامه های هنری بود، به پایان برسد. اما در روز تظاهرات در نیمه راه بدخواهان طبقه کارگر تحت پوشش اسلام به ما حمله کردند و مانع ادامه راه ما شدند. آنها شمار می‌دادند: مسلمانان دانشگاه، کمونیستها باغشال، صفوف منظم کارگران را برهم زدند. عده‌ای چماق‌دار به باغشال فرستادند و کسانی را که در آنجا بودند کتک زدند. آنها حتی از حمله به زنان کارگر نیز خودداری نکردند، شمارها و آیه‌هایی را که بر در و دیوار نصب کرده بودیم پاره کردند، فحش دادند رجز خواندند و نفرت کارگران را خریدند. ما سعی کردیم برخوردی پیش نیاوریم. با انضباط کارگری از دعوا و کتک کاری جلوگیری کردیم و کارگران جوان را که می‌خواستند تلافی کنند، آرام کردیم. ما متقدمیم که حق با زحمتکش است و بالاخره پیروز خواهیم شد.

ما اکنون می‌خواهیم در سراسر استان کارگران را متحد کنیم و شکل شورائی را بسط دهیم. ما از خواسته‌های کارگران بیکار پشتیبانی می‌کنیم و از دولت می‌خواهیم که از طبقه زحمتکش پشتیبانی کند، نه از یکمشت سرمایه‌دار گردن کلفت.

هنگامی که خداحافظی می‌کنم و از در بیرون می‌روم سر پله‌ها کارگری حدود ۵۰ عده شکوایتی به من می‌دهد و می‌گوید اینها را کارگران نوشته‌اند و دردهایشان را توضیح داده‌اند. از پله‌ها پائین می‌آیم باد گرد و خاک را به هوا می‌پراکند و ابرهای سیاهی تمام آسمان را پوشانیده است.

راء حل ارائه کرد. این طرحی است که مانوشه ایم و در راه اجرای آن تلاش می‌کنیم. ما فکر می‌کنیم که ملت ایران از جمله دانشگاهیان و آقل بالاسر نمی‌خواهند. کارها باید شورش شود و نمایندگان واقعی و حقیقی مردم درشوراها تصمیم گیرنده باشند.

دراولین روز سینار سازمان ملی دانشگاهیان همچنین دکتر ناصر پاکدامن و دکتر کانونیان، دکتر فرسام و دکتر راشد و دکتر خالص‌زاده سخنرانی کردند.

آنها نقش عمده‌ای داشت. هنگامی که در سینار شروع به صحبت کردیم پس از چند دقیقه همه دانشگاهیان دریافتند که او شخصیت دیگریست. و وقتی طرحی را که برای اداره دانشگاهها تهیه کرده بود خواند، به راستی تحسین همه را برانگیخت. به طوریکه سرانجام هنگامی که به علت ضیق وقت عده‌ای به خواندن طرح اعتراض کردند، اکثریت حاضران در جلسه تقاضا کردند که وی به سخنرانی خود ادامه دهد. دکتر رزاقی در تهران هم مانند تبریز گل کاشت و غوغا کرد. او می‌گفت: اینجا نباید کلی‌بافی کرد، باید

شرکت کنندگان در سینار را برانگیخت. برای دانشگاه طرز تفکری حکومت می‌کرد که امروزه صدایش با کمی دقت از هر سو به گوش می‌رسد. پس از سخنرانی دکتر شکوهی، یکی از استادان دانشگاه باناسف می‌گفت: ایشان یکی از اعضای دولت موقت انقلابی هستند، تکلیف ما روشن است. آنچه که می‌توان به طور خلاصه گفت اینست که دکتر شکوهی متناقض و نه اصولی صحبت می‌کرد. او از سونی استعدادها را مولود ملاحظات طبقاتی می‌دانست و از سوی دیگر مسئله استعدادهای فوق‌العاده را مطرح می‌کرد. دکتر شهروان نیز در یک سخنرانی در باره آزادی و دانش سخن گفت. او ضمن اشاره به ارتباط آزادی و دانش گفت: انسان تنها پس از در کنترل گرفتن طبیعت بوسیله دانش خویش به آزادی می‌رسد. خاستگاه دانش عمل اجتماعی انسانهاست و امپریالیسم دوران پرمردگی دانش ملی است. فرهنگ‌جوایم تحت سلطه جنبه کالانی می‌گیرد و پژوهش و تحقیق در آنها به دلیل صدور ابزارهای تولیدی از کشور های دیگر و تکامل ابزارها در همان جوامع، از بین می‌رود. اوسیس به دانش ملی که باید در جهت ضد امپریالیسم و رفع نیازهای جامعه به کار روز اشاره کرد که دانشگاهها اکنون در مبارزات ضد امپریالیستی ایران نقش عمده‌ای دارند. اکنون دانشگاهها باید به مراکز ایجاد و گسترش فرهنگ ملی تبدیل شوند. در قانسون اساسی جدید ایران باید حق تحصیل، حق استفاده از مظاهر فرهنگی، دانش ملی و دستاوردهای جهانی دانش برای تمامی مردم ایران ذکر شود. در روز دوم سینار، بسیاری دیگر از دانشگاهیان نیز سخنرانی کردند، اما هنگامی که دکتر رزاقی از دانشگاه تبریز در پایان کار سینار آغاز سخن کرد، حالتی دیگر در سینار ایجاد شد. دکتر رزاقی را کسانی که شاگردش بوده‌اند و یا در دانشگاه تبریز درس خوانده‌اند به خوبی می‌شناختند. او به راستی انسان وارسته‌ایست، آمیزه‌ای از انسانیت، درک دقیق علمی و اجتماعی، پشتکار و علاقه و صبوری در برابر ناملازمات است. دکتر رزاقی یادآور دکتر هوشیار است که مهربی در یادداشت‌های پاریس با احترام از وی یاد می‌کند و به راستی که دکتر رزاقی نیز پیوسته به هزار زبان به شاگردانش درس آزادی و تحمل دشواری و سرفروندی و دردن در برابر خواری‌ها و مذلت‌های روزمره را می‌داد. او نیز سخره را سخره می‌دانست و آبی که گهگاه به پای سخره می‌خورد می‌گفت: تو آبی برو و بسپ به شاگردانش می‌گفت: بچه‌های من سخره باشید. دکتر رزاقی در تمام مدت تدریس در دانشگاه تبریز نه تنها از دانشجویان فاصله نگرفت، بلکه هر روز به آنها نزدیک‌تر شد و در اعتلای فکری

دانستنیها

برای جوانان



اولین مجله دایرة المعارفی و تمام رنگی در ایران

هفته اول تیرماه منتشر میشود

معرفی روزنامه‌ها و نشریات تازه - ۷

نگاهی به مطبوعات پس از انقلاب

حاجی بابا

حاجی بابا عنوان هفته‌نامه فکاهی و طنزآمیز پیش از کودتای آمریکائی، انگلیسی ۴۸ مرداد ۱۳۳۲ است که اکنون پس از ۲۵ سال توقیف، به دنبال سقوط رژیم دیکتاتوری شاه، دوباره مجال انتشار یافته است.

حاجی بابا آنچنان که در صفحه‌اش نوشته می‌شود، به هیچ حزب و جمعیت و گروهی بستگی ندارد.

در این هفته‌نامه کاریکاتور و شعر جای عمده‌ای دارد. صفحات اول و آخر حاجی بابا معمولاً با کاریکاتور پرمی‌شود و در صفحات دیگر نکات فکاهی به صورت شعر و نثر همراه با کاریکاتور به چاپ می‌رسد. «حاجی بابا» اگرچه یک نشریه فکاهی است، اما به راستی با آهنگر قابل قیاس نیست. طنز آن در مقایسه با آهنگر چندان سیاسی نیست و در خدمت طبقه و گروه مشخصی قرار ندارد. در سرمقاله شماره ۱۷۴ حاجی بابا آمده است که «میتاق خود را با مردم ستمدیده ایران از هر دسته و طبقه‌ای تجدید می‌کنیم، به این ترتیب حاجی بابا خود را یک نشریه ملی می‌داند که در خدمت منافع طبقه مشخصی نیست. اما آهنگر از همان ابتدا اعلام کرد که در خدمت محرومان و زحمتکشان و ضد امپریالیسم جهانی است. حاجی بابا به مسائل و مشکلات روزمره می‌پردازد. اما نه به صورتی که آهنگر در این راه تلاش می‌کند. در یک جمعیتی کلی می‌توان گفت که حاجی بابا به مسائل گذشته ایران، شاه، اشرف، شمس و

دژخیمان دیگر که اکنون دیگر رفته‌اند و پرداختن طنزآمیز به آنها گرهی از مشکلات کنونی ایران نمی‌گشاید، بسیار اهمیت می‌دهد، طنز حاجی بابا سبک است، جاندار و عمیق نیست. مثلاً تمامی صفحه اول یکی از شماره‌های حاجی بابا را طرح نه چندان خوبی از شاه سابق و مردش میلیون‌دلاری سریال تلویزیونی با عنوان نامرد بیست و سه میلیارد دلاری و مردش میلیون دلاری پر کرده بود. در یکی از شماره‌های آخر حاجی بابا، در صفحه اول کاریکاتوری درباره قانون اساسی کشیده شده که ملت به عنوان آش‌کش خاله ناچار به خوردن آنست. به یزدی، قطب‌زاده و بنی‌صدر، سه بار از فرنگ‌آئیده که



اکنون هر يك به گونه‌ای در مقام‌های مملکتی جای مهمی دارند، در حاجی بابا زیاد پرداخته می‌شود. با این احوال حاجی بابا پر است از نکته‌های طنزآمیز و فکاهی. در یکی از شماره‌های حاجی بابا دکتر یزدی به عنوان وزیر جدید خوارج معرفی شده بود و یا در کاریکاتور دیگری خلع سلاح عمومی با تحویل اسلحه و گرفتن چماق نشان داده شده است. حاجی بابا دارای ستونهای خاصی از جمله «سفرنامه عاری از مهر» و «معرکه حاجی بابا» و «اخبار» نیز هست.

هیوا

«هیوا» یک نشریه کردی و فارسی است، و در آن مطالب به زبانهای فارسی و کردی نوشته می‌شود. هیوا آنچنان که خود می‌نویسد صدای خلق کرد و آئینه خواستهای این خلق است و به هیچ حزب، جمعیت یا گروه سیاسی وابستگی ندارد، اما در اختیار تمامی گروههای سیاسی است و مسائل مربوط به آنها را به نام خودشان منعکس می‌کند. این نشریه که تاکنون چند شماره از آن انتشار یافته است همراه با اخبار کردستان، مصاحبه‌ها و گزارش‌هایی در ارتباط با مسائل کردستان و خلق کرد چاپ می‌کند و شعر نیز در آن جای مشخصی دارد. انتشار هیوا و نشریاتی از این دست، بویژه نشریاتی که به زبان آذری انتشار می‌یابد، تنها و تنها ثمره دگرگونی بزرگ‌گیت که در کشور اتفاق افتاده است. چاپ چنین

داخلی و خارجی که بر علیه منافع زحمتکشان گام بردارند و یا به حقوق دموکراتیک خلق ضربه وارد سازند ایستادگی می کند.

شنبه سرخ همراه با درج گزارشها و مقالات مربوط به مسائل آموزشی و کارگری و غیره، طرحها و کاریکاتورها - هائی نیز چاپ می کند، در یکی از شماره های این نشریه کاریکاتوری به چاپ رسیده که سرمایه داری را با شکم برآمده نشان می دهد که فریادهای بیکاری و گرسنگی کارگران را نمی شنود. در شنبه سرخ شعر نیز چاپ می شود.

این نشریه «شنبه سرخ» است و همواره در زمینه سرخ یک پرچم چاپ می شود و در پای صفحات آن شعار هائی از جمله «نان برای همه، فرهنگ برای همگی، نه یکی گرسنه میزد، ترکیده یکی» و «کلاسهای کنکور بطور رایگان برای همه یا برای هیچکس»، چاپ می شود. اتحادیه انقلابی دانش آموزان ایران ضمن حمایت از منافع زحمتکشان و کارگران، اعتقاد دارد که تنها از طریق ایجاد شوراهای دانش آموزی و ارتباط داشتن با مدارس دیگر و ایجاد قدرت مرکزی می توان به خواسته های دموکراتیک جامعه عمل پوشاند. این گونه سازمانها به دلیل توده های بودنشان و ماهیت دموکراتیک شان ایدئولوژی خاصی ندارند و نمی توانند داشته باشند. زیرا هدف چیز دیگریست و نیز به همین دلیل خواسته های سیاسی شان خواست توده های خلقی است. بر همین اساس این شوراها در مقابل هر نیروی

نشریاتی بیشتر امکان پذیر نبود. مطالب هیوا چندان زیاد نیست و هنوز به خوبی جا نیفتاده است اما صفحه بندی و آرایش صفحات، نحوه تیتیر زنی و استفاده از عکسها نمایانگر این است که در انتشار آن کسانی که به اصول روزنامه نگاری آگاهند، دست دارند.

هیوا در صورت ادامه انتشار بی تردید در آینده بسیار پر بارتر از اکنون خواهد بود. این نشریه به قیمت ۱۵ ریال به فروش می رسد.

شنبه سرخ

«شنبه سرخ» نشریه اتحادیه انقلابی دانش آموزان ایران است. این نشریه که معمولاً در شش صفحه چاپ می شود، مسائل آموزشی، فرهنگی و اجتماعی کنونی ایران را از نظرگاه خویش مورد بررسی قرار می دهد. نام

برنامه طلوع خورشید لغو شده است! - مقاله ای از احمد شاملو

در این جنگ میان قدرت طلبی انحصارجویانه از یک سو و دفاع از دستاوردهای نیم بند انقلابی از سوی دیگر، پای شما به میان کشیده شده باشد. و خدا این سیاست بازی خوم را که لحظه به لحظه خطرناکتر می شود بر شما نخواست بخشد. همه چیز را می بینید و می شنوید و سکوت می کنید. شاید آن اکثریت نود و نه و نیم درصدی برای تصور باطل باشند که به راستی از شما کاری ساخته نیست. اما خدا آسمان است و پوزخندهای شما را می بیند و آن فرشتگان موکل بر شما در حساب اعمالتان می نویسند که می توانستید و نکردید. آنها در حساب اعمال شما می نویسند که می فهمیدید و نگفوت می کردید، زیرا بود خود را در این می دیدید.

برنامه طلوع خورشید به کلی لغو شده است. کلاغهای سیاهی درازند تا سراسر این قلمرو را اشغال کنند. خبرهای بدی در راه است اما کلاغها برای شما نیز حامل خبر خوشی نخواهند بود.

چهار برای تان متاسفم آقای بازرگان. با این تعلل سیاستمداران آخرت مطبوعی در کار نیست. دنیا ارزش آن را ندارد که فدای آخرت شود. هیچ کس در این نکته سختی ندارد. اما دریغ که برای شما دنیای هم نمی بینم - خست الدنیا والاخره به همین می گویند.

و یک رویه بی را که خود پرداخته است خود مورد تصویب قرار دهد؟ - تازه، موضوع نهائی؟ موضوع رفرا اندوم در مورد قانون اساسی، دیگر چه صیغه ای است؟ آیا منظور از این شعبده بازی اخیر آن است که اکثریتی بی خبر نیز در توطئه ای که بر ضد تمامی جامعه در کار شکل گرفتن است شرکت داده شود؟

آقای بازرگان! مسؤول نهائی نهائی این لطافت آشکاری که پس از آن همه بدبختی ها و خونریزی ها به دستاوردهای انقلابی این مردم نجیب و صبور وارد می آید شما کنید. اگر به نام و حیثیت خود پای بندید بی همان تاریخ درباره شما چنان قضایاتی خواهد کرد که تصورش چندش آور و غیر قابل تحمل است و بدین نکته شما خود بهتر از هر کسی آگاهید، و اگر به روز چرا معتقدید لاجرم می دانید که دارید چه عاقبتی برای خود تدارک می بینید. تصور نمی کنم خطابه های از آن نوع که در تلویزیون ایراد می کنید بتواند در پیشگاه عدل خداوندی سر مولی از بار شما بکاهد.

دلان خوش است که بگوید قدرت اجرائی ندارید! اما اگر بندگان خدا ندانند خدا می داند که شما برای این کرسی فاقد قدرت خوشترید و همان را بر قدرت فاقد کرسی ترجیح بدهید، زیرا تصور می کنید که آخر پائیز، وقتی که جوجه ها را می شمارند، برنده نهائی شما لید بی آن که ظاهراً

به سازه می رقصند) حتی این اندازه شعور را هم برای مردم قائل نیست که احتمالاً میان یک «هیات منورنی» و یک «مجلس مؤسسان» فرق بگذارند. «هیات منورنی» (که البته طبق معمول، کیسه سیاهی بادونتا سوراخ به جای چشم، تنها تصور مردم از آنهاست) شئی افرادند با منافع مشترک، که نهایتاً مورد اعتماد شخصی هستند که بالای دولت یا بالای دولت یا بالای فرو دولت قرار گرفته است. اما وقتی که صحبت «مجلس مؤسسان» پیش می آید، بی درنگ موضوع انتخابات به ذهن متبادر می شود، و بلافاصله «افراد» جلو چشم مجسم می شوند که برخلاف ترکیب «هیات منورنی» منافع مشترک یا یکسانی ندارند، زیرا نمایندگانات طبقات گوناگون جامعه اند.

چگونه ممکن است هیات مورد اعتماد یک فرد خاص از یک طبقه خاص را به عنوان هیات مورد اعتماد تمام طبقات یک جامعه به کل مردم آن جامعه «جارد»؟ چگونه می توان تصور کرد که ممکن است طرحی که چنین هیاتی لزوماً از پایگاه منافع طبقه خود تهیه کرده است منافع تمام طبقات را شامل شود؟ و چگونه می توان به خود اجازه داد چنین هیاتی، با غصب عنوان مجلس مؤسسان، به نمایندگی فاقد اعتباری از سوی همه طبقات یک جامعه، چنان طرح یک سویه

بقیه

نظرخواهی از حقوقدانان درباره قانون اساسی

و آرایه‌های مردم هماهنگ باشد.

شبن مجمل

محمد باکی - حقوقدان : این من حلی محمل است. به خصوص اساسی ترین حقوق را به صورت مبهم برقرار کرده. در مسئله انتخابات، مانوچه به تجربیات تلخی که مردم ما از انتخابات نمایی گذشته دارند لازم است که مقرر و اصول عام حاکم بر انتخابات مثل مطلقیت همدرد ما باید بر تعال که از رژیم دیکتاتوری نجات پیدا کرده، صراحت داشته و مطلق نباشد. در ضمن فکری هم برای اخذ رای از بیوانها بشود.

غیر قابل بحث

اسعد ایران زاده - حقوقدان : در فاسون اساسی ایران بایستی نظرات همه طبقات و گروهها مورد نظر قرار بگیرد و شرایط قومی و فرهنگی تمام اقلیتها در نظر گرفته شود. ضرورت تشکیل مجلس مؤسسان غیر قابل بحث است و مردم باید به طور همه جانبه آزاد نظرات خود را در زمینه قانون اساسی که یکی از حیاتی ترین مسائل مملکت است بیان دارند.

متعلق به تک تک افراد

کاظم معتمدزاد - دکترای حقوق - استاد دانشگاه، عضو انجمن دفاع از آزادی مطبوعات: مجلس مؤسسان در هر حال باید تشکیل شود. شوق دموکراسی تصویب قانون اساسی آن است که قانون اساسی در مجلس مؤسسان تصویب شده و بعد به آراء عمومی گذاشته شود. آن چنان که قانون اساسی جمهوری چهارم فرانسه و اولس قانون اساسی الجزایر و حاکمیت مردم که اصل ترین نوع حاکمیت است، حاکمیتی است که متعلق به تک تک افراد است و همچنین حاکمیت مردم ایجاد می کند که انتخابات آزاد، عمومی و مخفی با شرایط و در شرایط مساوی انجام گیرد. مانوچه به این نکته که انتخابات شوه است برای حکومت کردن.

نزدستی عجیب

حام پروین رنجور - حقوقدان : در قانون اساسی جدید، نه تنها حفظ آزادیها رعایت نشده بلکه به صورت گنگ و مبهم مطرح شده و اینکه بر چه بنایی تفسیر و تفسیر خواهد شد حرف بسیار دارد و مسألت اجرایی آن نیز مشخص

نیست. مثلا می گویند آزادی شغل هست ناچارا که با اصول مقررات اسلام معايرت نداشته باشد. معام و مرجع که نالید و بیان می کند این برخورد کجا خواهد بود کی هست و کی می تواند باشد؟ اگر انتخابات در محیط آزادی برگزار نشود، منافسانه فکر می کنم نتیجه ای نخواهد داشت.

در مورد مجلس مؤسسان به نظر من باز دستي عیسی تبدیل شده به مجلس بحکان. مانوچه به فرهنگ عمومی مردم و ناآشنایی آنها از قوه حاکمه مسلما جنبه های دموکراسی در آن رعایت نخواهد شد.

خاطرات بد

محمد رضا روحانی (ساری) - حقوقدان: مرفی ترین قوانین اساسی اگر بدون دخالت مؤثر بر گردیدمان مردم تهیه شود به سرش همان خواهد آمد که به سر قانون اساسی سابق آمد. زیرا قانون اساسی باید منعکس کننده نیازهای گروههای مختلف اجتماعی باشد و در يك انتخابات آزاد این بر گردیدمان به مجلس راه یافته و با نگر نیازهای جامعه خواهد بود. ارجو شد فرماندهی و رهبری از بالا خاطرات خوبی نداریم. سر پیروزی انقلاب در آن بود که رهبری آسمانه شعارها را از مردم گرفت.

خوانده ام که در انقلاب کبیر فرانسه ۱۱ درصد و در انقلاب اکبر ۱۷ درصد از مردم شرکت داشتند ولی راهبهای های چند میلیونی در ایران نشان دهنده این واقعیت است که مردم ضرورت تحول را دریافته و درصد غیر قابل تصوری از آنها شرکت فعال در انقلاب داشته اند. آنها امروز حق دارند که در تنظیم قانون اساسی که يك قرارداد اجتماعی است و ناظر به عین حدود و حقوق کليه افراد می باشد، دخالت مؤثر داشته باشند.

هدفهای اصلی قانون اساسی و اصول بنیادی آن، مبارزه علیه استبداد، امپریالیزم و سامین حقوق زحمتکشان است و قابل پذیرش نیست که بدون دخالت مؤثر بر گردیدمان طبقات مختلف اجتماعی يك قانون اساسی هر قدر مترقی، مورد قبول و رضایت همه طبقات قرار گیرد.

قضایه نیرومند

شهرام مدرس - حقوقدان : در قانون اساسی آنچه بیشتر باید رعایت شود حاکمیت ملی است

و این حاکمیت بر اساس آزادی و ساوی قرار گرفته است و در سایه این حاکمیت ملی است که استعدادهای شکوفا می شود و آزادی قوام گرفته و دوام پیدا می کند. حاکمیت ملی در برگیرنده دموکراسی است و این بدان معنا است که هیچکس نتواند به بهانه های سیاسی - تاریخی - علمی و مذهبی برای اخذ قدرت و نیرویی بیشتر از سایر افراد جامعه قائل شود. حاکمیت ملی و آزادی مردم؟ دستگاه قضائیه نیرومند است. سرای تدوین قانون اساسی جامع و کامل وجود مجلس مؤسسان ضروری است.

دلیل نمی خواهد

اکبر لاجوردی - حقوقدان - لزوم تشکیل مجلس مؤسسان اصلا احتیاج به آوردن دلیل ندارد زیرا قانونی که تصویب خواهد شد با حاکمیت ملی مردم ایران یگونی دارد مردم مبارز ایران حق تعیین سرنوشت خود به وسیله تدوین قانون اساسی را دارند. و می توانند رشد خود را در انتخاب نمایندگان شایسته و متخصص و با تجربه و با آیمان ثابت کنند. قانون اساسی باید ضامن حیثیت و شرف ملی و حقوق قانونی آنها باشد. و حقوق هیچ يك از افراد ملت ایران نباید محدود شود.

آنچه عده ای ترس دارند که اگر قانون اساسی را بگذارند به اختیار مجلس مؤسسان منتخب مردم تصویب طول می کشد، ترسی بی مورد است. تجربه تاریخی نشان داده است کسانی از رد لوزی و حسنیت آزادی را محدود می کنند تا به رغم خود مصلحت جامعه را حفظ کنند؟ و همن محدودیت آزادی شمیری می شود علیه خودشان و منافسانه خود از اولین قربانیان این محدودها هستند، حتی اگر حسنیت داشته باشند.

به اعتقاد من، با سه صدر بیشتری باید به آزادی که موهبتی الهی است توجه داشت و با تشکیل مجلس مؤسسان از راه انتخابات صحیح و آزاد و بدون ایجاد تنسیفات و شروط غیر لازم برای نمایندگان - قانون اساسی جدید را تهیه و تدوین کرد تا آنه مملکت مطمئن تر و استوارتر باشد.

لایحه مطبوعات ...

که می‌گوید تر خلاص بر رژیم منطبق بود. به یاد آوردم. پس از روی کار آمدن دولت موقت انقلابی دیگر ما سانسور نشده‌ایم. واقعیت اینست. از حرکت حرکت مردم ایران. از حرکت انقلاب ملت ایران. دیگر سانسور نشده‌ایم. آزادیم. آزاد آزاد. و این سؤال را با خود به ساختمان وزارت ارشاد ملی، بردیم که: آیا معنی پیش‌نویس لایحه مطبوعات این نیست، که ما در پی عمامه آزادی می‌رویم تا دوباره گرفتار نارهای عسکونی سانسور شویم؟ این سؤال را با خود بردیم. دولت موقت که جز فراهم آوردن وسایل رفاه مردم، مجلس موسان و تهیه قانون اساسی، وظیفه‌ای دیگر به عهده نداشت، چرا ناگهان به فکر در دست کشیدن مطبوعات افتاده است؟ واقعا؟ جامعه ما، انقلاب ما و مردم ما در پی دادن ۱۰۰ هزار کشته، تنها عمامه تحمل آزادی را داشتند؟ «مطبوعات آزاد باید گردد» تنها شعار بود؟

همه‌ی این سؤالات را با خود بردیم. بردیم تا در نخستین روبروئی نسبتاً رسمی با وزیر ارشاد ملی جمهوری اسلامی، مطرحشان کنیم. دکتر میاجی چهره آشنایی بود و هست، سالها او را از دور و نزدیک پائیده بودیم. می‌دانستیم که او به عنوان یک وکیل دادگستری از متقدمان به انقلاب اسلامی بود. سالها در کنار علی شریعتی به مبارزتی قلمی و بیانی با طاغوتیان مشغول بوده، او را بنیان‌گذار حسینیه ارشاد می‌شناسیم: میاجی، صمیمانه و فاش گفت که نه فقط بر آن پیش‌نویس پای نمی‌نهاد و از آن دفاع نمی‌کند، بلکه اصرار دارد، قانونی برای مطبوعات تهیه شود که در آن افراد جامعه تنها از قلم بدقلبان در امان باشند. اصرار دارد که سانسور و ممیزی در کار نباشد. و این کار دست‌اندرکاران مطبوعات است؛ که در تهیه آن پیشقدم می‌شوند.

ماجرای فرودگاه ...

حاضران پر شور و ترس بوده است. تلفتی با مهندس بازرگان تماس می‌گیرد، سخنان اینست که امریکا تنها در دولت موقت رخنه کرده‌اند. هر چه مهندس بازرگان سعی می‌کند که او را آرام کند که آن‌نده را از فرودگاه ببرند؛ موفق نمی‌شود. او می‌گوید: این حادثه جنگ بین عوامل امریکا و انقلاب ایران است. جواب می‌شود: کاش انقلاب ما پیروز شود! از سوی دیگر پس از رسیدن خبرها به قم، آیت‌الله منتظری سعی می‌کند با فرزندش تماس

در آنجا سخن گفتیم. که بازگو کردن آن بیمورد نخواهد بود. پس از اطمینان از این که لایحه‌ی مناسب حال مطبوعات آزاد و مشولو متعهد و شایسته انقلاب اسلامی، تهیه خواهد شد، این سؤال را نتوانستیم مطرح کنیم که: چرا؟ پرسیدیم: دکتر میاجی! حالا به همت شما قانون مترقی و درست و نه مخالف آزادی تهیه خواهیم کرد و شما به تصویب می‌رسانید. این ساله ما را و مردمی را که آزادی مطبوعات را خواهند حل می‌کند. اما ساله شما حل نمی‌شود. یادگار بدی از شما و دولت موقت مانده است. بعدها می‌توان گفت و می‌گویند که این پیش‌نویس طرح مطلوب این دولت برای مطبوعات بود، خواهند گفت این دولت قصد ایجاد حقان داشت. و این پیش‌نویس به نام شما و دولت موقت جمهوری اسلامی می‌ماند. این اشتباهی بزرگ است.

این سخن را از سرخیرخواهی گفتیم. به عنوان پاسخی به یک حسن نیت. دکتر میاجی گفت: این که یک پیش‌نویس بد را مطرح کنیم، ولی امکان آن را باز نگذاریم که صاحبان نظر و عقیده بندهند آن را، آنطور که باید بنویسند و عوض کنند. بهتر از آن نیست که لایحه‌ی بنویسیم. هر چقدر محکم به هیأت دولت و شورای انقلاب ببریم و به تصویب برسانیم، بگذارید برای ما این باقی بماند که عاشق افکار خود نبودیم و وسایل آنرا فراهم آوردیم تا آزادانه نظر ما مطرح شود و قانونی آزادمنش نوشته شود. پس از سخنها، و هم توضیح استادانه دکتر رحمت مصطفوی که به عنوان نماینده مدیران مطبوعات حاضر در جلسه برای جلسات بحث و گفتگو درباره این لایحه انتخاب شد، درباره موادی از پیش‌نویس بود. و قرار بر آن شد که همه‌ی گروهها جداگانه لوایح پیشنهادی خود را بنویسند. بهترین را از نظر خود نمایندگان گروهها، سندیکاها و کانونهای دست‌اندرکاران در جلساتی آنها را بررسند و از مجموع آن نظرات لایحه‌ی جامع نوشته شود.

بگیرد و حاصل این تماس، تلفن اوست به مهندس بازرگان که: نمی‌دانم فرزندم را چه افتاده است، به من هم می‌گوید از عوامل امریکایی! در این فاصله که شب به پایان رسیده است، گروه رسمی حزب جمهوری اسلامی (دکتر مفتاح و دکتر آیت و ...) درمی‌یابند که ماجرای عبث است؟ به شهر برمی‌گردند و جلال‌الدین فارسی، از محوطه فرودگاه اعلام برپایی جلسه سالگرد استقلال لیبی را می‌کند. سخنرانی او و سعد جبر و چندتن دیگر نزدیک بود با تیراندازی هوایی دنبال شود که جلوگیری می‌کنند و با شعار «مرگ بر عوامل امریکا» ماجرا بی‌هیچ حادثه پایان می‌گیرد.

و این بهترین طریقه‌ی بود که می‌توانست برای تهیه قانون مطبوعات برگزیده شود. هیأت تحریریه «تهران‌منصور» گرچه سابه تاکید شمساره پیش روی جلسه و درمقالات و نظرخواهی‌ها - منتقد بود که آزادی مطبوعات، به استناد لایحه‌ی اینچنین آخرین روزهای عمر خود را می‌گذرانند. گرچه در نظر داشت کبکری بی برای تهیه قانون مطبوعات، برپا دارد. گرچه قصد آن داشت تا این سخن را که «باید مطبوعات آزاد باشد» و «این پیش‌نویس ارتجاعی و غلط است» پی‌گیری کند و ... به احترام حسن نیتی که از سوی وزیر اطلاعات و راینانشان در ارتباط با این پیش‌نویس، دیده شد. که علاوه بر آن بود که این پیش‌نویس مطلوب نیست. از همه‌ی آنها نعلابست برمی‌دارد. ما کوششهای خود را در آن جلسات و در کوششهای در جهت تهیه یک قانون خوب پی می‌گیریم. بدیهی است، حاصل این کوششها، بعدا به نظر خوانندگان تهران‌منصور خواهد رسید.

م . ب

۳۳ - ملا نصرالدین: ۳ - تهیه آزادی
۳۵ - نمای آزادی: ۳۶ - همایه‌ها

مجله‌ها

- ۱ - اطلاعات هفتگی
- ۲ - امید ایران
- ۳ - استقلال
- ۴ - الکترونیک
- ۵ - بهلول
- ۶ - تهران‌منصور
- ۷ - جدول
- ۸ - جمهوری
- ۹ - جمهوری اسلامی (وابسته به حزب جمهوری اسلامی)
- ۱۰ - جوان
- ۱۱ - جوانان
- ۱۲ - جواندنیها
- ۱۳ - خوش‌خنده
- ۱۴ - دانشمند
- ۱۵ - زن‌روز
- ۱۶ - سروش (وابسته به رادیو تلویزیون)
- ۱۷ - سپید و سیاه
- ۱۸ - شهید
- ۱۹ - فردوسی
- ۲۰ - کوثر
- ۲۱ - گزارش روز
- ۲۲ - میهن
- ۲۳ - نگین
- ۲۴ - وحید
- ۲۵ - هفت‌هتر

پراکنده‌ها



اسکار کنگره برای جان‌وین

«جان‌وین» یکی از بزرگترین بازیگران تمام تاریخ سینما، بالاخره سه‌شنبه هفته گذشته در نبرد پانزده ساله خود با سرطان مغلوب مرگ شد.

«وین» کسی بود که به زعم بسیاری از آمریکاییان و حتی غیر آمریکاییان-سالیان درازی تجسم و نماد کامل یک انسان «آمریکایی» به حساب می‌آمد. در طول تاریخ سینمای آمریکا، شاید تنها «ماری کوپر» توانسته باشد موقعیتی چنین نمادین کسب کند، به هر حال، در آخرین روزهای زندگی «جان‌وین»، بازیگر کهنه‌کار بیش از ۳۰۰ فیلم هالیوود، «مورین اوهارا» همبازی همیشگی او در فیلمهای سالهای پنجاه و شصت به اتفاق الیزابت تیلور (همسر کنونی ساتور وارنر) در برابر یک کمیته فرعی سنای آمریکا حاضر شدند تا شهادت دهند که «وین» شایسته دریافت مدال طلای مخصوص کنگره، از سوی ملت آمریکاست. «اوهارا» در حالی که انگ در چشم داشت گفت: «جان‌وین، خود ایالات متحد است». «الیزابت تیلور» نیز در سخنان ستایش‌آمیز خود او را «مردی به‌سختی خارا و به نرمی رویا» خواند. سنای آمریکا نیز سخنان آنان را پذیرفت و در حالی که بزرگ

مرد سینمای آمریکا در ۸۴ سالگی آخرین طلوع های آفتاب را می‌دید، افتخار اعطای مدال را به او داد. به پیشنهاد «مورین اوهارا» بر روی مدال ستاره در واقع «اسکار کنگره» است، این جمله خواننده می‌شود: «جان‌وین-آمریکایی».

ممنوعیت‌های مدنی تازه در چین

در حالی که گرایش‌های دوباره چین به غرب و تلاش این کشور در جلب سرمایه‌های خارجی و معرفی نهادهای پیشرفته جهان به درون مرزهایش، ظاهراً دوران تازه‌ای را در سیاست و مثنی اقتصادی پکن نشان می‌دهد، هفته گذشته مسئولان شهرداری پکن در یک فرمان غلاط و شداد، شهروندان چینی را از برقراری و ایجاد هرگونه تماس یا ملاقات با خارجی‌ان بکلی منع و ملاقات چینیان را با خارجی‌ان مقیم چین ممنوع به کسب مجوز رسمی کردند.

این فرمان، از دستورالعمل اداره امنیت عمومی سرچشمه گرفته که مدتی قبل صادر شد و به تفصیل ممنوعیت‌ها را در این زمینه مشخص کرد. ظاهراً در شش ماه گذشته با ورود و اقامت خارجی‌ان بیشتر به چین مشکلاتی برای دولت به‌وجود آمده که مسئولان را ناراضی ساخته است. براساس فرمان جدید، از جمله، صحبت کردن با خارجی‌ان، همراهی آنان در تماشای خانه، شرکت در مهمانی‌های آنان، یا ملاقات با خارجی‌ها در منازلشان برای همه چینی‌ها به شدت ممنوع اعلام شده است. همچنین، چینی‌ها از دادن آدرس خود به خارجی‌ها برحذر داشته شده‌اند. البته چون در حال حاضر آدرس بعضی از مردم در اختیار بیگانگان است، مقرر شده به محض آمدن یک خارجی به منزل یک چینی، مراتب باید به واحد مربوط گزارش شود. همچنین چینی‌ها حق ندارند از خارجی‌ان تقاضا کنند اجناس مرغوب را که در فروشگاه های خاص ویژه خارجی‌ان به فروش میرسد، برایشان بخرند. اما مهمتر از همه: چینی‌هایی که به هر شکل دچار گرفتاری می‌شوند حق ندارند از روزنامه‌نگاران خارجی یاری بطلبند. همچنین برقراری رابطه جنسی با خارجی‌ها ممنوع است! گرچه در چین، سوابق فراوانی از اختناق و ممنوعیت‌ها وجود دارد، اما صدور این فرمان در این زمان، هم چینی‌ها و هم ناظران خارجی را به‌شدت حیرت‌زده کرده است. به‌ویژه آنها را که به وعده «دمکراسی جدید» دل خوش کرده بودند. این گروه تصور می‌کردند پس از برچیده شدن فرهنگ مربوط به دوره سلطه «دار و دسته چهار نفری» که در آن هر فرد چینی به محض تماس یا ملاقات با خارجی‌ها فردی مشکوک تلقی می‌شد و معمولاً بهایی گراف می‌پرداخت، حکومت

مبنی بر قانون و رعایت آزادی‌های فردی گسترش خواهد یافت. اما معلوم شد اشتباه می‌کرده‌اند.

سانسور شخصی یکی از «برادران»

در خبر است، یکی از برادران پاسدار که چندی پیش برای مراقبت یکی از مراکز فرهنگی تهران مأموریت داشته، در فرصت‌های پاسداری و مراقبت، «ز ۳» مربوطه را به کناری نهاده و در کتابخانه این مرکز فرهنگی شخصاً امر جلوگیری از فساد و «نهی از منکر» را عملی ساخته است. برادر مربوطه، با مداد و قلم، در کتابهای نفیس و گرانقیمت کتابخانه مذکور، آنچه نقاشی از استادان بزرگ جهان چاپ شده بود سانسور فرموده و بخش‌های تحریک‌کننده بدن بانوان و آقایان عصر رنسانس را خط خطی فرموده‌اند! مراجعان به کتابخانه مذکور، این روزها با آثار «رامبراند» و «گویا» در کتابها روبرو می‌شوند که به همت برادر پاسدار به نحوی نجیبانه اسافل‌اعضای خود رایوبانده‌اند. واقعا که به قول مرحوم ایرج‌میرزا: ایمان و امان به سرعت برق - می‌رفت که مومنین رسیدند!

پخش برنامه عربی در محدوده تهران

در حالی که رادیو تلویزیون به رهبری رئیس محترم و مبارز «صدا و سیما» آتقندر انقلابی عمل کرد که از چهار ایستگاه رادیویی و ۳ کانال تلویزیونی تهران تنها یک کانال تلویزیونی و یک ایستگاه رادیویی باقیست که آنهم به پخش مداوم یوق و کرنا و اشعار بدلتنبانی و برنامه‌های کودکان چارقد بسر و اتمالهم مشغول است، در میان حیرت و حشرت مردم بهت‌زده از چندی پیش یک کانال رادیویی ایرانی به زبان عربی به کار افتاده که تحت عنوان «صوت‌الجمهوریة الاسلامیة الایرانیة» هشب ساعات متوالی را به نصیحت «ایها المجاهدون» همه کشورهای منطقه وارشاد آنان صرف میکند. گذشته از آنکه در موقعیت حساس منطقه، این آتش‌افروزی معلوم نیست چه نتایجی به بار خواهد آورد، پخش برنامه‌های «صوت‌الجمهوری...» در محدوده تهران و بر روی موج «اف.ام» که بردی کوتاه دارد، این تصور را به‌وجود آورده که تگند جای جماعت فرنگیان زمان شاه را که فرستنده‌ای به زبان انگلیسی برایشان برنامه پخش می‌کرد، در تهران گروه کثیری از عرب زبانان گرفته‌اند که به چشم مردم حلال‌زاده‌نی‌آیند. اینطور که پیش می‌رود، بعید نیست وزارت ارشاد ملی نیز تا چندی دیگر یک قانون مطبوعات برای ارشاد مطبوعات منطقه «خلیج خفالی» تدوین و از طریق «صوت‌الجمهوری» برای انبساط خاطر نویسندگان عرب‌زبان منطقه پخش نماید.



تقدیم به آیندگان - تهران مصور - پیغام امروز - آهنگرو
همه آزاد نویسان راه آزادی
TO THE FREE PRESS

همه کوارتز
همه سیکو
همه در حد اعلاي دقت.



ساعت کوارتز سیکو با دقتی یکصد برابر دقت ساعت‌های معمولی،
ساعتی که بایک باتری کوچک کار میکند
و تعویض باتری حتی توسط خود شما به سادگی انجام میگیرد.

SEIKO
Quartz

مانده ای که سالها می ماند

روزی خواهد رسید که همه ساعتها مثل سیکو ساخته شوند.

1095

دیجیتال کننده مجله : نینا پویان

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library